

پادداشت‌های

گاش

نقاش  
استاد ابراهیم پورداوود



استادستانا

# یادداشت‌های گانت

نقاش  
استاد ابراهیم پورداود



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۳۳۲

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اوستا. یسنا. گاهان. فارسی - اوستایی. یادداشت‌های گات‌ها / نگارش پورداد؛ - تهران: اساطیر، ۱۳۸۱. بیست و چهار، ۵۲۷ ص: جدول. (انتشارات اساطیر، ۳۳۲) ISBN 964-331-117-1 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. اوستا - فارسی. یسنا. گاهان. ۲. شعر اوستایی. ۳. زبان اوستایی - - واژه‌نامه‌ها - - فارسی. ۴. فارسی - - واژه‌نامه‌ها - - اوستایی. الف. پورداد، ابراهیم، ۱۲۶۴ - ۱۳۴۷، گردآورنده و مترجم. ب. عنوان. PIR ۱۴۱ ۴فا۰/۰۴۳۹۱۵ ۱۳۸۱ ۲۳۸۱ ۸۱-۱۲۷۳



انتشارات اساطیر

یادداشت‌های گات‌ها

تألیف: ابراهیم پورداد

چاپ اول: ۱۳۸۱

لیتوگرافی و چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۱۱۷-۱

حق چاپ محفوظ است

آدرس: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳

مقدمه  
اندیشه نیک

مقدمه  
گفتار نیک

مقدمه  
کردار نیک

کلماتها : بخش دوم

# یادداشت‌های گاتها

نگارش

پورداد

از انتشارات انجمن ایران‌شناسی

مهرماه ۱۳۳۶

چاپخانه آتشکده

## فهرست نوشته ها

دیباچه ص نه - شانزده

فهرست نامه ها ص هفده - بیست و چهار

دین دیری ص بیست و شش - بیست و هفت

غلطنامه ص بیست و هشت

\*\*\*

## اَهَنَوَدِگات ص ۱-۲۰۶:

- هات ۲۸ ص ۱-۲۶ ( سروش ص ۱۳ ، ماتهر ، و خشور ص ۱۴-۱۵ ،  
خرفستر ص ۱۵ )
- هات ۲۹ ص ۲۷-۶۱ ( آزوتی *âzûti* ۴۶-۴۷ ، مک *maga* ۵۶-۶۱ )
- هات ۳۰ ص ۶۲-۹۵ ( مئینیو *mainyu* = مینو ، کوهر ۶۹-۷۱ ، ایش  
*erəš* ۷۲-۷۴ ، هودا *hu-dā* ، هو ، دش ۷۴-۷۹ )
- هات ۳۱ ص ۹۶-۱۴۲ ( دننا ۱۱۵-۱۱۶ ، دمان ، خان و مان ؛ شویتهر  
*shôithra* ، روستا ۱۲۶-۱۲۹ ، دخیو *dahyu* ، ده ۱۲۹-۱۳۰ )
- هات ۳۲ ص ۱۴۳-۱۷۰ ( ویونکهران پدجم ۱۱۵-۱۵۴ ؛ دورنوش  
*dûraosha* ؛ نسا ، نسو ۱۴۸-۱۴۹ ، هوم ۱۶۶-۱۶۸ )
- هات ۳۳ ص ۱۷۱-۱۸۸ ( درمون *draona* نان درون ، میزد ۱۸۰-۱۸۱ )
- هات ۳۴ ص ۱۸۹-۲۰۶ ( سوشیان *saōšyant* ۲۰۳-۲۰۴ )

## اَشْتَوَدِگات ص ۲۰۷-۳۰۱:

- هات ۴۳ ص ۲۰۷-۲۲۶ ( تخم *taxma* ، تهم ۲۱۱-۲۱۲ )
- هات ۴۴ ص ۲۲۷-۲۵۹ ( آسو *asu* ، آهو ۲۳۴-۲۳۵ ، پوتهر *puhra* ، بوره ،

پسر، جم پسر و یونگهان، فریدون پسر آتیین، گر شامپ پسر اترط،  
زرتشت پسر بورشسپ، ارشن arshan، گشن ۲۵۶-۲۵۷)

هات ۴۵ ص ۲۶۰ - ۲۷۱ ( براتر، برادر، خونگهر، خواهر، مادر، پدر،  
نیا، نواده ... ۲۷۰ - ۲۷۱ )

هات ۴۶ ص ۲۷۲ - ۳۰۱ ( مهر ۲۷۹ - ۲۸۰، رشن ۲۸۰ - ۲۸۱، دستور  
۲۸۴ - ۲۸۶

### سپتدگات ص ۳۰۲ - ۳۴۳:

هات ۴۷ ص ۳۰۲ - ۳۰۵

هات ۴۸ ص ۳۰۶ - ۳۱۸

هات ۴۹ ص ۳۱۹ - ۳۳۲ ( هردار ۳۲۰ - ۳۲۱ )

هات ۵۰ ص ۳۳۳ - ۳۴۳

### وهوخسترگات ص ۳۴۴ - ۳۶۳:

هات ۵۱ ص ۳۴۴ - ۳۶۳ ( فر، فره = خره ۳۶۰ )

### وهیشتواپشتگات ص ۳۶۴ - ۳۸۲:

هات ۵۴ ص ۳۶۴ - ۳۸۲ ( تناپوهر tanâpuhr = تنافور، پشوتن ۳۸۰ - ۳۸۱ )

✱ ✱ ✱

۳۸۵ - ۳۸۴ اوسیح

۳۸۷ - ۳۸۵ کرین

۳۸۸ - ۳۸۷ گرهم

۳۸۹ - ۳۸۸ بندو

کوی = کی ۳۸۹ - ۳۹۲

فریان ۳۹۳ - ۳۹۴

تور ۳۹۴ - ۳۹۶

زرتشت و خاندان وی ۳۹۶ - ۴۱۹ :

( سپیتمان ۳۹۷ - ۳۹۸ ؛ هچتسپ ۳۹۹ ، پوروشسپ ۴۰۰ - ۴۰۱ ، دغدوا ۴۰۱ -

۴۰۴ ، هووی ۴۰۴ - ۴۰۵ ، ایسدواستر ۴۰۵ - ۴۰۷ ، پوروجیست ۴۰۸ -

۴۰۹ ، مدیوماه ۴۰۹ - ۴۱۴ ، دوراسروب ۴۱۴ - ۴۱۵ ، رجن ۴۱۵ ، رزن

۴۱۵ ، نیازم ۴۱۵ ، وئدیشت ۴۱۵ ، هر دار ۴۱۶ ، ارجذرشن ۴۱۷ ، پتیرسپ

۴۱۷ ، چخشنوش ۴۱۷ ، اورگندسپ ۴۱۸ )

خاندان هوگو ، جاماسپ ، فرشوستر ۴۲۰ - ۴۲۴

جم پهر ویونگهان ۴۲۵ - ۴۴۰

فهرست واژه های اوستایی ۴۴۳ - ۴۹۸

فهرست واژه های پارسی باستان ۵۰۰ - ۵۰۲

فهرست واژه های پهلوی ۵۰۴ - ۵۱۵

فهرست واژه های پارسی ۵۱۸ - ۵۲۷

## دیباچه

بنام مزدا

پس از سر آوردن سالیان بلند در سر آیین ایران باستان، بر آن شدم که اوستا را  
بیزبان کنونی ایران در آورم تا همگان از دین کهنسال نیاگان و فرهنگ ایران زمین  
برخوردار شوند.

درسی و دو سال پیش ازین ( در آبان ماه ۱۳۰۴ ) بگزارش آن پرداختم .

در خرداد ماه ۱۳۰۵ پنج سرود گاتها را که از سخنان خود پیغمبر زرتشت است از  
زبان اوستایی بفارسی در آوردم . در سالهای پس از آن بخشهای دیگر نامه مینوی را  
بفارسی گردانیدم : یشتها در دو جلد ، خرده اوستا، یسنا بخش نخست .

پس از گزارش بخش بزرگ اوستا ، دریافتم که گزارش گاتها کم و کاستی دارد  
باید دوباره بآن پردازم بویژه که این سرودهای کهنسال بسیار دشوار است و بجاست  
پس از بهتر آشنا شدن بمزدیسنا ، بسر آنها برگردم . این است که با کوشش فراوان  
دگر باره گاتها را بفارسی گردانیدم و آنرا با یادداشتها برای چاپ در روز سیزدهم  
مهر ماه ۱۳۱۶ خورشیدی ( = ۴ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی ) از برلین به بمبئی فرستادم ،  
بهمان جایی که پنج جلد از گزارش اوستای نگارنده پیش از آن بچاپ رسیده بود ،  
خودم در همان سال ۱۳۱۶ ، در بهمن ماه پس از سالیان بلند از آلمان بسایران برگشتم .  
درین دومین گزارش گاتها که در دو بخش است ، در بخش نخست ، گزارش پنج  
سرود : اهنوود ( اهنوود ) اشتهو د - سپنتمد - وهوخشتر - وهیشتوایشته آمده و چندین  
گفتار دیگر در آن جای داده شده : بهار و مزدیسنا - دین دبیری - گاتها - بیشه و ران -  
چینو د پل .

درین دومین گزارش گاتها چنانکه در گزارش بخشهای دیگر اوستا بهیچروی  
نکوشیدم که فارسی آن آراسته یا ساخته و پرداخته باشد ، کوشش درین بوده که بجای  
هریک از واژه های اوستایی ، در فارسی واژه ای بنشانم که از همان ریشه و بن تا کنون در زبان



ما بجای مانده است. این است که درین گزارش بخودی خود واژه های فارسی بکار رفته و از واژه های بیگانه که در روزگاران پسین بزبان فارسی راه یافته ، بی نیاز مانده است . معنی بسیاری از بندهای این سرودها جداگانه ، ساده تر بیان شده است . در سراسر گاتها بنامهای امشاسپندان یا مهین فرشتگان که در فارسی بهمن ؛ اردیبهشت ؛ شهریور ؛ سپندارمذ ؛ خرداد و امرداد خوانیم بر میخوریم ، بسا، از آنها معنیهای آنها که منش نیک ؛ بهترین راستی ( پاک ، درستی ) ؛ کشور بر گزیده یا شهر یاری مینوی ؛ فروتنی پاک یا نر معنوی پاک و بردباری پاک ؛ رسایی و بیمرگی یا جاودانی باشد ، اراده شده است و بسا اینان میانجی میباشند ، اهورامزدا بدستاری اینان به پیامبرش زرتشت و پیروان و دینداران دستور میفرستد ، خواه از برای زندگی خوش این جهان و خواه از برای رستگاری جهان آینده (۱)

بخش دوم ( یادداشتهای گاتها ) همین نامه است که بدسترس خوانندگان ارجمند گذاشته میشود و آن دارای دوهزار و پانصد و هشتاد و شش ( ۲۵۸۶ ) یادداشت است . شمارهایی که در سر بسیاری از واژه های اوستایی ، در بخش نخست دیده میشود ، بهمین یادداشتهای بخش دوم بر میگردد .

در این یادداشتهای هر یک از واژه هایی که در گاتها آمده ، یاد شده و واژه ای که از آنها در آمده و در متن بکار رفته نیز در میان ابروان ( ) یاد شده است . چنانکه میدانیم یک رشته از واژه های اوستایی با اندک تغییری در فارسی بجای مانده ، نگارنده نیز همان واژه را در گزارش فارسی بکار بردم و از برای نمودن مفهوم درست واژه ای که در گاتها آمده ، بهمان جمله گاتها بسنده نگردید و بسیاری از پاره های بخشهای دیگر اوستا که در همه جا همان مفهوم را در بردارد یاد گردید .

باید در اینجا گفته شود که بخشی از گزارش اوستا ( = زند ) که بزبان رایج روزگار ساسانیان نوشته شده یا پارسی میانه که امروزه پهلوی خوانیم ، از دستبرد

۱- در یادداشتهای ، چندین بار از امشاسپندان سخن داشتیم ، بجلد یک بشتهای صفحه ۶۹-۹۶ و بجلد فرهنگ ایران باستان بخش نخست صفحه ۵۲-۸۴ نیز نگاه کنید .

پیش آمد های زشت زمانه ، رهایی یافته بمارسیده است. این گزارش بسیار گرانبها تا باندازه ای کلید فهم اوستاست مگر گاتها که گفتیم کهنترین و دشوارترین بخش اوستاست . در بسیاری از جاهای گاتها در گزارش پهلوی واژه های آورده شده که در بخشهای دیگر اوستا هم آورده شده است . اینگونه واژه های فارسی میانه یا پهلوی را که هیچگونه شك بدرستی آنها نداریم نیز در این یادداشتها آورده ایم، بویژه که آن واژه پارسی میانه در فارسی کنونی ما هم بجای مانده است، این است که درین یادداشتها صدها واژه پهلوی را یاد کرده ایم . در گاتها و در سراسر اوستا واژه هایی بر میخوریم که در سنگنپشتهای پادشاهان هخامنشی هم بجای مانده . زبان روزگاران هخامنشی را پارسی باستان (فرس هخامنشی) خوانیم، زبانی است که پارسی میانه یا زبان روزگار ساسانیان از آن در آمده و پارسی نو (فارسی) هم از پارسی میانه . این است که درین یادداشتها بیش از صد واژه پارسی باستان را یاد کرده ایم.

چنانکه میدانیم از گویش (۱) اوستایی که باید آن را از زبانهای شرقی ایران شمرد، جز همین نامه دینی که چهاریک اوستای روزگار ساسانیان است ، نوشته دیگری در دست نیست و همه واژه هایی که در همین اوستا بجای مانده ، در پارسی باستان و پارسی میانه دیده نمیشود ، در اینگونه واژه ها پیروی از دانشمندان اوستا و ودا Veda شناس معادل سانسکریت آنها را یاد کرده ایم. چنانکه میدانیم زبان سانسکریت بسیار نزدیک بزبان اوستایی و پارسی باستان است، کم و کاست زبانهای دیرین ایران را ادبیات هنگفت (سانسکریت و دایی) برادران آریایی ماجبران میکنند .

بجاست یاد آور شویم که در فرهنگهای فارسی يك رشته از واژه ها یاد گردیده که گواهی از برای درستی آنها از گویندگان پیشین بدست داده نشده ، چون همین واژه های از دست رفته ، در اوستا دیده میشود ، هیچ شك بدرستی آنها نمیماند . در

---

(۱) گویش یا گویش بجای واژه لهجه گرفته شده: شهرستانی که گویا در سال ۵۴۸ در گذشت در کتاب الملل والنحل در سخن از آیین زرتشت ، واژه گویش را در ردیف منش و کنش آورده، همچنان صدرالدین ترکه اصفهانی در سده نهم در ترجمه فارسی خود ( چاپ تهران ص ۲۵۳ )

چندین جای این یادداشتهای اینگونه واژه‌های ازدست‌رفته را نیز یاد کرده‌ام. درین یادداشتهای برخی از واژه‌های گویش‌های گوناگون ایران زمین نیز دیده میشود که از برای روشن کردن چند واژه اوستایی، آورده‌ام. از آنچه گفته شد، باید از برای روشن ساختن بسیاری از واژه‌های اوستایی که از برای آنها در فارسی همان واژه را نیابیم بیارسی میانه و پارسی باستان و سانسکریت و گویش‌های گوناگون ایرانی بلکه بهمه زبانهای معروف بهند و اروپایی روی آوریم. گزارش گاتها و این یادداشتهای نمونه کوچکی است از این کار بسیار بزرگ. امید است در آینده فرزندان این مرز و بوم درین زمینه دستگام بدر آیند و آنچه‌آنکه باید ارزش میراث مقدس نیاگان پارسی خود را دریابند

گفتم دومین گزارش گاتها را با «یادداشتهای گاتها» در مهرماه ۱۳۱۶ از آلمان بهند فرستادم.

سالها این دو نسخه در بمبئی ماند، آنگاه چاپ آنها را آغاز کردند که دومین جنگ بزرگ سهمگین در سال ۱۹۳۹ میلادی در گرفته بود و جهانی درین نبرد اهریمنی گرفتار شده بود. این یکبار بیش از شش سال پایا ماند تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۲۴ = مه ۱۹۴۵ در اروپا انجام یافت.

در هنگام جنگ نمونه‌های چاپی گاتها که از برای تصحیح بهران فرستاده میشد چندی در راه میماند یا اینکه گم میشد و بمن نرسید، اینچنین سالها گذشت همینکه پس از رنج فراوان کار بانجام رسید و کتابها از برای انتشار آماده گردید، در ۲۸ تیر ۱۳۲۴ = ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۵ بآن چاپخانه آتش افتاد و آنچه در آنجا بود و در میان آنها گزارش اوستای نگارنده بدم آتش سوزان رفت و از آنها جز مشتی خاکستر چیزی بجای نماند، چندی گذشت تا دارنده آن چاپخانه بخود آمده دیگر باره چاپخانه خود را بکار انداخت.

از روی یگانه نسخه‌ای از گاتها چاپ شده که نزد یکی از پارسیان بمبئی مانده بود، بچاپ دومی آن پرداختند و متن اوستایی گاتها را در برابر گزارش فارسی نیز بچاپ رسانیدند. این چاپ دومی در نیمه سال ۱۳۳۱ انجام گرفت و برای اینکه کار

زودتر پایان پذیرد دیگر نمونه‌ها از برای تصحیح برایم فرستاده نشد.  
 از بخت بد آنچنانکه من میخواستم این کار انجام نگرفت.  
 چنانکه دیده اید از روزی که گاتهارا از برلین برای چاپ به بمبئی فرستادم تا  
 هنگامی که از چاپخانه بیرون آمد، بیست سال گذشت.

اما پخش دوم که «یادداشتهای گاتها» باشد (همین نامه حاضر): پس از سوختن  
 دگر باره در آنجا بچاپ نرسید و من در تهران فقط يك نسخه ناقص آن را در زیر دست  
 داشتم، آنهم چاپ نادرستی که در بمبئی انجام داده بودند. از برای رها نیدن این نامه  
 از گزند اهریمنی، نامه ای که اینهمه مایه افسردگی شده، بناچار بایستی یادداشتهای  
 را از روی نسخه خطی پراگنده و پریشان که نزد خودم انباشته بود و در سفر از آلمان  
 بایران با اوراق دیگر در آمیخته، درهم و برهم شده بود، دگر باره سر و روی دهم،  
 پیدا است که پس از گذشتن چندین سال بر این یادداشتهای، دلم راه نداد آنها را که در  
 هجده سال پیش نوشته شده بود، بدون مرور کردن بآنها بچاپ برسانم، «گفتار در  
 باره برخی از نامه‌ها که در گاتها آمده است» و از صفحه ۳۸۴ تا صفحه ۴۴۰ این نامه را  
 گرفته، در تهران نوشته شده است.

این است سرگذشت این دو نامه که باختصار در اینجا یاد کردیم. دیباچه  
 فرهنگ ایران باستان و مقدمه و سر آغاز و پیشگفتار و دیباچه که هر يك بفاصله چند  
 سال از همدیگر نوشته شده و اینک در گاتها، پخش نخست، پهلوئی هم دیده میشود،  
 بخوبی گویای این داستان است. سالهای ده و بیست و سی از برای عمر کوتاه آدمی  
 اهمیتی دارد، آنهم از برای زندگی کسی که در کار خواندن و نوشتن است. ناگزیر  
 پخشی از عمر چنین کسی باید بخواندن بگذرد تا بدوره نوشتن برسد، باز جای سیاس  
 است که پس از سیری شدن سی و دو سال، از آن هنگامی که دست بکار گزارش او ستا  
 بردم، هنوز دستم ازین کار کوتاه نگردیده است.

چیزی که از پیش آمدن این گزندها در خورد اندیشه است، این است که بیم این  
 میرود عمر نگارنده سر آید و کار این گزارش که پس از تاخت و تاز تا زیان نخستین بار است  
 که بزبان کنونی این مرزوبوم در آمده، بسر نرسد. آری آنچه درین میان درخور

دریغ وافسوس خواهد بود همان از دست رفتن فرصت و پایان نگر رفتن کار است .  
 باید گفت خود اوستا نامه ایست که سرگذشت دلخراشی دارد ، نامه ایست که  
 گویای کینه وستم و خونریزی اسکندرو عرب و چنگیز است ، اگر یکی از فرزندان  
 این مرزوبوم درس نامه ای که اینهمه بیداد بآن رفت ، بناخوشیهای زمانه دچار آید  
 و بگزندها گرفتار گردد ، گوباش . اگر بایش آمدهای بد ، بخود کار آسیبی نرسد ،  
 آسیب کسان اهمیت ندارد . باخود میگویم کار گزارش اوستا را در ده جلد انجام خواهم  
 داد و هیچ گمان نمیبرم اینهمه آسیب اهریمنی در پی باشد و پس از سپری شدن بیش  
 از سی سال هنوز کار گزارش اوستا پایان نیافته باشد .

بخش نخست یسنا که در بمبئی بچاپ رسیده ، در پایان سال ۱۳۱۲ انتشار یافت ،  
 بخش دوم آن را در هشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱۴ ( = ۲۹ آوریل ۱۹۳۵ ) برای چاپ از  
 برلین به بمبئی فرستادم ، آن نسخه هم سالها در آنجا در گوشه ای ماند . پس از  
 گذشتن سیزده سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که در آن رنجی نبرده و زیانی  
 ندیده ، نباید آویزشی (۱) داشته باشند ، ناگزیر نسخه خود را پس خواستم . آن نسخه  
 را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ برایم بتهران پس فرستادند . شاید اگر آن را نخواسته  
 بودم تا با امروز هم در آنجا بگوشه ای آرمیده بود یا از میان رفته بود .

خدارا سپاس که این بخش از اوستا نیز که جلد دوم یسنا باشد در تهران بچاپ  
 رسیده ، امید است پس از افزودن چند گفتار بآن ، از چاپخانه بدر آید و بدست  
 خوانندگان از جمند سپرده شود .

همچنین امیدوارم پس از آن ویسپرد و وندیداد ، در دو جلد انتشار یابد و  
 اینچنین گزارش اوستا پایان پذیرد و بخواست خدا باز در زمینه مزدیسنا ، موشیانت  
 (موعود زرتشتی) انتشار یابد . درست است که درین سالیان بلند کار گزارش اوستا  
 آنچنان که میخواستم پیش نرفت ، اما آن اندازه از این گزارش که بدسترس خوانندگان

---

(۱) آویزش بجای علاقه وازه درستی است . در تذکرة الاولیاء عطار ( چاپ  
 تهران ، نیمه اول ص ۱۵۸ ) آمده : « سفیان گفت مرادرجان خویش چندین آویزش  
 نیست »

پانزده

گرامی گذاشته شده بی اثر نبوده . هزاران از مردم این سرزمین دانستند که نیاگان پارسای آنان دارای چه دین و آیینی بودند و چگونه با اعتقاد بروزیسین، زندگی جهانی را خوارنگرفتند . هر چند ایرانیان بهتر کارنامه و فرهنگ و آیین پدران خود را بشناسند ، بیشتر بمرزوبوم خود دل خواهند بست . اگر نگارنده هم بتواند دامنی باین آتش مقدس بزند و شوری در دل‌های فرزندان این کشور برانگیزد ، همین پاداش رنج سالیان بلند او خواهد بود .

این نامه که پس از آنهمه گیرودارها بدسترس همگان میرسد، بکوشش فراوان دوست جوان و شاگرد مهربانم آقای بهرام فره وشی انجام یافت. ایشان در دانشکده ادبیات ، در کور دکتری سالها با خودم کار کردند. بزبانهای باستانی کم و بیش آشنا هستند . چندین هزار گراور و اژه‌های اوستایی و پهلوی که در این نامه دیده میشود بدست همین جوان فاضل نوشته شده است .

کسانی که از چاپ کتاب آگاهند ، میدانند که چاپ چنین کتابی در تهران کار آسانی نیست، شك نیست « یادداشتهای گاتها » که دارای پانصد و پنجاه صفحه است نخستین کتابی است که با این همه دشواری، نسبتاً درست و با کیزه در ایران از چاپ بیرون آمده است. چنانکه دیده میشود در برخی از حروف لاتینی که از برای تلفظ درست واژه‌های اوستایی و پارسی باستان و پهلوی بکار رفته، نیز تصرف شده است. خوشبختانه این کار بسیار دشوار در چاپخانه آتشکده که خود آقای بهرام فره وشی با همراهی يك دوتن از دوستان خود، ایجاد کرده‌اند، انجام گرفته است. اگر آویزش و دلبستگی این دوست گرامی و ارجمندم نبود ، با انتشار این نامه کامیاب نمیشدم. با درود و سپاس فراوان رستگاری ایشان را از مزداخواستارم.

در این نامه دوهزار و پانصد و هشتاد و شش (۲۵۸۶) واژه اوستایی و پانصد و هفتاد (۵۷۰) واژه پهلوی گراور شده است و یکصد و دو (۱۰۲) واژه پارسی باستان در فهرست آمده است .

همچنین از این نامه چهار صد و سی و هشت (۴۳۸) واژه برگزیده فارسی ،

فهرست شده است .

امید است این فهرست چهارگانه خود نمونه کوچکی باشد در آینده از برای فرهنگ اوستایی - پارسی باستان - پهلوی و فارسی در پایان باید گفته شود، اگر بخواست خداوند، بتوانم کار گزارش اوستا را در ده جلد بیابان برسانم، باز نمونه کوچک و ناچیزی است از دین کهنسال و بزرگ نیانگان ما. مزدیسنا در میان دینهای بزرگ روی زمین، در تاریخ ادیان پایه ارجمندی دارد، گذشته از اینکه با کیش هندوان پیوستگی دیرین دارد، در دینهای بزرگ چون بودایی (فرقه بودایی شمالی: مهایانه: Mahāyāna) و یهودی و عیسوی و اسلام کم و بیش نفوذ آن دیده میشود، این است که اوستا نزد دانشمندان جهان بسیار پر ارزش است، بویژه نزد ما ایرانیان باید گرامی باشد زیرا یکی از کهنترین گویشهای سرزمین مادرمین نامه بجای مانده و نمودار آیین پاک و فرهنگ سالخورده نیانگان ماست

#### پورداود

تهران، مهرگان ۲۵۶۹ مادی = ۱۰ مهرماه ۱۳۳۶ خورشیدی

## فهرست نامه ها

- ۱ Avesta : Die Heiligen Schriften Der Parsen , im Grundtexte Sammt Der Huzváresch Übersetzung , herausgegeben von Friedrich Spiegel. II Bände; Wien 1853-1858
- ۲ Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen.  
Aus Dem Grundtexte Übersetzt mit steter Rücksicht auf die Tradition. Von F. Spiegel III Bände; Leipzig 1852 - 1863
- ۳ Commentar Über Das Avesta , von F. Spiegel ; II Bände; Wien 1864-1868
- ۴ Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrians , edited by N. L. Westergaard, volume I ; Copenhagen 1852 - 54.
- ۵ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, herausgegeben von Karl F. Geldner, III Bände; Stuttgart 1886-1895
- ۶ Avesta : Livre sacré du Zoroastrisme , Traduit du Texte Zend par C. De Harlez ; Paris 1881 .  
دیباچه این کتاب با تکلیسی گردانیده شده .  
Introduction to the Avesta: Translated from French of Mgr. Baron C. De Harlez by P. A. Wadia; Bombay 1922.
- ۷ Le Zend-Avesta. Traduction Nouvelle avec Commentaire Historique et Philologique par James Darmesteter En trois Volumes; Paris 1892-1893
- ۸ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen; Uebersetzt von Fritz Wolff; Auf Der Grundlage von Chr. Bartholomae Altiranischen Wörterbuch - Strassburg 1910  
گزارشهای پنج سرودگاتها یا برخی از هاتهای آنها :
- ۹ Die Gáthá's Des Zarathushtra, von Martin Haug; Leipzig 1858.
- ۱۰ Das Rufen Des Zarathushtra ( Die Gathas Des Avesta ) von Paul Eberhardt, Jena 1920
- ۱۱ Metrical Version of the Gathas by Sorabjee Pestonjee Kanga ; Bombay 1934.
- ۱۲ Gathás, by K. E. Punekar ( the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12 ) , Bombay 1928



- ۱۳ The Ethical conception of the Gathas by Jotindra Mohon Chatterjee; Navsari 1932
- ۱۴ Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra by J. M. Chatterjee ; Navsari 1933.
- ۱۵ Die Gâtha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes (Metrum, Text, Gramatik und Wortverzeichniss) Von Christian Bartholomae; Halle 1879
- ۱۶ Gatha's des Avesta, Zarathushtra Verspredigten, übersetzt Von Chr. Bartholomae; Strassburg 1905.
- ۱۷ Early Zoroastrianism by James H. Moulton; London 1913  
در همین کتاب، پنج سرود کاتها، ترجمه بار تو لومه، از آلمانی با انگلیسی گردانیده شده است.
- ۱۸ The Eive Zoroastrian Gâthâs by Lawrence H. Mills; Leipsic 1895
- ۱۹ Ein Zoroastrisches Lied ( Capitel 30 des Jasna ) übersetzt und erklärt Von H. Hübschmann. München 1872.
- ۲۰ Über Yasna 31 Von Rudolf Roth; Tübingen 1876.
- ۲۱ Die Zoroastrische Religion ( Das Avesta ) – Die Gâthâs S. 2–17 Von Karl Geldner, in Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Alf. Bertholet. No. I Tübingen 1926.
- ۲۲ Die Neunte Gâthâ des Zarathushtra (Yasna 44) und der Honorer Von K. Geldner (Ausgegeben am 15 August 1904)  
ندانستم از کدام مجله است که جداگانه جلد شده است .
- ۲۳ A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, by William Jackson; Stuttgart 1888.
- ۲۴ Study of the Gathas. Part I. The Gatha Ahunavaiti by D. M. Madan; Bombay 1916.
- ۲۵ Avesta Reader ( Gâthâ's p. 81–90 ) by Hans Reichelt; Strassburg 1911
- ۲۶ Die Vierte Ghâthâ des Zura<sup>x</sup>thuštthro ( Josno 31 ) Von F. C. Andreas und J. Wackernagel–In Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der wissenschäften zu Göttingen  
Philologisch – historische Klasse 1911. Heft 1, Berlin 1911, (Yosno 28, 29, 32) Von Hermann Lommel, Phil-Hist. Kl. 1913  
NKGWG. Gâthâ's des Zarathustra, Yasna 43-46 Von H. Lommel, Berlin 1934; Yasna 47–51 Von H. Lommel; Berlin 1935.
- ۲۷ Yasna 53 by H. W. Bailey, in Modi Memorial Volume; Bombay 1930.
- ۲۸ Jasna XXIX übersetzt und erklärt Von Chr. Bartholomae Halle 1887

- ۲۸ Das erste Kapitel der Gâthâ Uštavati ( Jasna 43 ) Von Jos. Markwart, herausgegeben Von Giuseppe Messina; Roma 1930.
- ۳۰ Yasna 28, Kommentierte Übersetzung und Kompositions-Analyse Von Wolfgang Lentz; Wiesbaden 1955.  
 پس از گزارش کاتهای نگارنده، چندین گزارش دیگر از دانشمندان پارسی و اروپایی انجام گرفته و اینک زبردست نگارنده است. برخی از آنها در «گفتار درباره برخی از نامها که در کاتها آمده است» گفتاری که در تهران نوشته شده و در پایان همین نامه جای داده شده، بکار آمده است:
- ۳۱ The Gathas of Zarathushtra, Text with a free english translation by Irach J. S. Taraporewala; Bombay 1951.
- ۳۲ The Divine Songs of Zarathushtra by I.J.S. Taraporewala; Bombay 1951  
 ایرج تارا پور و والا، در بانزدهم ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ در بمبئی از جهان درگذشت
- ۳۳ New Light on the Gâthâs of Holy Zarathushtra by Ardeshir Framji Khabardar; Bombay 1951  
 اردشیر فرامجی خبرداری، شاعر پارسی‌درویشی و نویسنده ۱۹۵۳ = ۸ مرداد ۱۳۳۲ در هفتاد و دو سالگی در مدراس Madras درگذشت.
- ۳۴ The Holy Gâthâs of Zarathustra by Behramgore T. Anklesaria. Bombay 1953.  
 بهرام گورانتکلساریادریست و پنجم نوامبر ۱۹۴۴ در بمبئی درگذشت.
- ۳۵ Songs of Zarathushtra by Dastur Framroze Ardeshir Bode; London 1952.
- ۳۶ Zoroastre, Etude Critique avec une traduction Commentée des Gâthâ par Jacques Duchesne Guillemin; Paris 1948.  
 واژه نامه‌های اوستایی
- ۳۷ Handbuch Der Zendsprache Von Ferdinand Justi; Leipzig 1864
- ۳۸ Handbuch Der Avestasprache Von Wilhelm Geiger ; Erlangen 1879.
- ۳۹ Manuel de la Langue de l'Avesta par C. De Harlez; Paris 1882.
- ۴۰ Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English by Kavasji Edalji Kanga; Bombay 1867.
- ۴۱ An English – Avesta Dictionary by K. E. Kanga; Bombay 1909.
- ۴۲ Altiranisches Wörterbuch Von Christian Bartholomae; Strassburg 1904.
- ۴۳ Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Christian Bartholomae; Strassburg 1906
- ۴۴ A Dictionary of the Gâtic Language of the Zend-Avesta by L. H Mills; III Volumes, Leipsic 1902.
- زند یا گزارش پهلوی اوستا
- ۴۵ Vispered und Yasna Pahlavi Von F Spiegel ( بشماره ۱ هم نگاه کنید )

- ۴۶ Vendidad. Avesta Text With Pahlavi Translation by Dastoor Hoshang Jamasp Vol. I - The Texts; Bombay 1907. vol. II Glossarial Index
- ۴۷ Pahlavi version of Yašts, Translated into english by Ervad Maneck F. Kanga; Bombay 1941.
- ۴۸ Pahlavi Vendidad Transliteration and Translation in english by B. T. Anklesaria; Bombay 1949.
- ۴۹ Pahlavi Yasna and Visperad. Edited with an Introduction and a Glossary of Select Terms, by Ervad Bahman N. Dhabhar; Bombay 1949.
- ۵۰ Glossary of Pahlavi Vendidad by Dinshah D. Kapadia Bombay 1953.

برخی از نامه های پهلوی که درین نامه بکار آمده :

- ۵۱ Sacred Books of The East (S B E) Pahlavi Texts by E.W. West edited by Max Müller :
- Vol. V Oxford 1880. بندهش - چیتکیهای زادسیرم - بهمن رشت - شایست نه شایست
- ۵۲ Vol. XVIII Oxford 1882 دانستان دینیک - نامکیهای منوشچهر
- ۵۳ Vol. XXIV » 1885 دانای مینوخرود - شکند گمانیک و بیچار - صد در
- ۵۴ Vol. XXXVII » 1892 دینکرد بخش هشتم ونهم - زاد سیرم - دینکرد بخش سوم و چهارم - روایات فارسی - دین و بیچرکرد ...
- ۵۵ Vol. XLVII » 1897 دینکرد بخش پنجم و هفتم - چیتکیهای زادسیرم
- ۵۶ Pahlavi Texts, edited by James-Asana, I-II; Bombay 1913
- ۵۷ Pahlavi Texts Series No. 2 The Pahlavi Rivāyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1913.
- ۵۸ Dinkard. Text and Translation volumes 1-17, by Sanjana; Bombay 1874-1922.
- ۵۹ Būndahisn. Edited by Ervad Tahmuras D. Anklesaria; Bombay 1908
- ۶۰ Bundelesh. übersetzt von F. Justi; Leipzig 1868.
- ۶۱ Vičarkart i Dēnik by Chr. Bartholomae. وچرکرت دینیک  
(in Arica XIII, herausgegeben von K. Brugmann und Streitberg XI Band, Strassburg 1900, XIV Band; Strassburg 1901.
- ۶۲ śāyast - nê - śayast by J. Tavadia; Hamburg 1930.  
جهانگیر توادیا در ( دیماه ؟ ) ۱۳۳۴ خورشیدی در هامبورگ درگذشت
- ۶۳ Yātkâr - i - Zarirân von Wilhelm Geiger 1890. بیادکار زریران

- ۶۴ Ayâtkar-zâmâspik par Guiseppe Messina ; Roma 1939.  
یادگار جاماسپیک
- ۶۵ The Pahlavi Jâmâsp. Nâmah, in Peshotan Behramji Sanjana Memorial volume; Strassburg 1904  
جاماسپ نامه
- ۶۶ Kâr-Nâma-i-Artakhsîr-i Pâpakân, Text and Transliteration by Behramgore T. Anklesaria; Bombay 1935  
کارنامه اردتخشیریاپکان
- ۶۷ Kârnâmak-i- Artakhshîr Pâpakân by Edelji A. Antiâ, Bombay 1900
- ۶۸ Arda-vîraf by Hoshang and Haug, Yoshti Fryâno and Hadokht Nask by Haug and West, Bombay, London 1872  
ارداویرافنامه - یوست فریان - هادخت ناسک
- ۶۹ An old Pahlavi - Pazand Glossary, edited by Destur H. J. Asa, revised by Martin Haug; Bombay 1870.  
فرهنگ پهلوی مناختای
- ۷۰ Frahang i Pahlavîk, edited by Heinrich F.J.Junker; Heidelberg 1912.  
مناختای
- ۷۱ Hilfsbuch Des Pehlevi Von H. S. Nyberg; Uppsala 1928.
- ۷۲ Barthélemy, Adrien, Artâ Viraf-Nâmak Paris, 1887.
- ۷۳ " Une Légende Iranienne, Traduit du Pahlavi, Paris 1888
- \*\*\*
- ۷۴ Bartholomae, Christian : Arische Forschungen I Hefte 1882, II Hefte 1882; III Hefte 1887; Halle.
- ۷۵ " Avestasprache Und Altpersisch - im Grundriss der Irani. Philologie I Band, I Abt.
- ۷۶ " Vorgeschichte der Iranischen Sprache - im Grundriss der Irani. Philol. I Band, I Abt.
- ۷۷ " Zum Sassanidischen Recht, Heft I-V ; Heidelberg 1918-1923.
- ۷۸ " Handbuch Der Altiranischen Dialekte; Leipzig 1883.  
نگاه کنید بشماره های ۸-۱۵-۱۶-۱۷-۲۸-۴۲-۴۳-۶۱ در همین فهرست
- ۷۹ Baunack, Johannes und Baunack, Theodor, Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, Band I-Teil II ; Leipzig 1888.
- ۸۰ Benveniste, E. Grammaire Du Vieux Perse; Paris 1931.
- ۸۱ " Les Infinitifs Avestique, Paris 1935.

- ۸۲ Christensen, Art. L'Iran Sous Les Sassanides. Copenhagen 1936
- ۸۳ Darmesteter, James, Etudes Iraniennes; Paris 1883.  
 بشماره ۷ نگاه کنید
- ۸۴ Geldner, Karl F. › Drei Yasht, Aus Dem Zendavesta  
 Stuttgart 1884.
- ۸۵ » Studien Zum Avesta; Strassburg 1882
- ۸۶ » Beiträge Zur Kunde Der Indogermanischen  
 Sprachen B. 14
- ۸۷ » Der Rig - Veda, III, Volumes. Harvard University  
 Press 1951. بشماره های ۵ و ۶ نگاه کنید
- ۸۸ Gray, Louis H. › Foundation of the Iranian Religion (The  
 Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15) Bombay  
 1929.
- ۸۹ Gray, Louis H. Indo-Iranian Phonologie. New York 1902.
- ۹۰ Hertel, Johannes, Die Arische Feuerlehre I Teil Leipzig 1925
- ۹۱ » Beiträge Zur Metrik Des Avestas Und Des Rigveda,  
 Leipzig 1927.
- ۹۲ Horn, Paul, Grundriss der Neupersischen Etymologie; Strassburg  
 1893.
- ۹۳ » Neupersische Schriftsprache ( im Grundriss der  
 Iranischen Philologie I B. II Abt. Strassburg.
- ۹۴ Hübschmann, H. Persische Studien; Strassburg 1895.  
 بشماره ۱۹ نگاه کنید
- ۹۵ Haug, Martin › Essays on the Sacred Language, Writings And  
 Religion of the Parsis. Second Edition, edited by west, London  
 1878. بشماره ۹ نگاه کنید
- ۹۶ Jackson, Williams, Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran;  
 New - York 1901. بشماره ۲۳ نگاه کنید
- ۹۷ Justi, Ferdinand, Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.  
 بشماره های ۳۷ و ۶۰ نگاه کنید
- ۹۸ Kent, Roland G. › Old Persian, New Haven 1950.
- ۹۹ König, Friedrich Wilhelm, Relief Und Inschriften Des Königs  
 Darius I. Am Felsen Von Bagistan; Leiden 1938.
- ۱۰۰ Lommel, Herman, Die Yasht's Des Avesta - Göttingen 1927.  
 بشماره ۲۴ نگاه کنید

- ۱۰۱ Marquart ( Markwart ), Josef, *Le Berceau des Armeniens.*  
 شماره ۲۹ نگاه کنید
- ۱۰۲ Meillet A. *Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta* , Paris 1925.
- ۱۰۳ Messina, Giuseppe, *Der Ursprung der Magier und die Zarathu-  
 trische Religion* ; Roma 1930.
- ۱۰۴ Modi Memorial Volume; Bombay 1930.
- ۱۰۵ Moulton, James H. , *The Treasure of the Magi*, Oxford 1917.  
 شماره ۱۷ نگاه کنید .
- ۱۰۶ Nöldeke. T. Tabari; Leyden 1879.
- ۱۰۷ Pavry Memorial Volume , London 1933.
- ۱۰۸ Poure-Davoud Memorial Volume ; No. II; Bombay 1951
- ۱۰۹ Reichelt, Hans, *Awestisches Elementarbuch*; Heidelberg 1909  
 شماره ۲۵ نگاه کنید .
- ۱۱۰ Söderblome, Nathan, *La Vie Future D'après Le Mazdeisme*;  
 Paris 1901.
- ۱۱۱ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, Bombay 1914.
- ۱۱۲ Spiegel, Friedrich, *Die Traditionelle Literatur Der Parsen*;  
 Wien 1860.
- ۱۱۳ " *Eranisches Alterthumskunde 3 Bände Leipzig*  
 1871-1878.
- ۱۱۴ " *Arische Studien*; Leipzig 1874
- ۱۱۵ " *Arische Periode*; Leipzig 1887  
 شماره های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ نگاه کنید .
- ۱۱۶ Scheftelowitz *Die Altpersische Religion und das Judentum* .  
 Giessen 1920
- ۱۱۷ West, Manyo - i Khard, *The Pazand and Sanskrit Texts*,  
 Stuttgart 1871 شماره ۵۱ نگاه کنید . مینو خرد
- ۱۱۸ West, E.W. *Pahlavi Literature*, im Grundriss der Iranischen  
 Philologie II Band; Strassburg 1896-1904 نگاه کنید شماره ۵
- ۱۱۹ *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*  
 (Z D M G) Band XXXVI Leipzig 1882
- ۱۲۰ Band XXXVII " 1882
- ۱۲۱ Band XLV " 1891



- ۱۲۲ ابن الاثیر، تاریخ الكامل، قاهره ۱۳۰۱
- ۱۲۳ ابن البلخی، فارسنامه، کمبریج ۱۳۳۹
- ۱۲۴ ابن خرداد به، المسالك والممالك، لیدن ۱۳۰۶
- ۱۲۵ ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، لیبیک ۱۹۲۳
- ۱۲۶ اقتداری (احمد)، فرهنگ لارستانی، تهران ۱۳۳۴
- ۱۲۷ بلعمی، تاریخ چاپ هند
- ۱۲۸ تاریخ سیستان تهران ۱۳۱۴
- ۱۲۹ تاریخ قم، تهران ۱۳۱۳
- ۱۳۰ تعالی، غرر اخبارملوک الفرس وسیرهم : ترجمه فارسی آن، شاهنامه تعالی  
ترجمه محمود هدایت تهران ۱۳۲۸
- ۱۳۱ جاحظ، کتاب التاج، چاپ قاهره ۱۳۲۲
- ۱۳۲ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء برلین
- ۱۳۳ خواندمیر، حیب السیر، تهران ۱۳۳۳
- ۱۳۴ دینوری، اخبار الطوال چاپ بغداد
- ۱۳۵ روایات داراب هرمزدیار، بی بی ۱۹۲۲ میلادی
- ۱۳۶ **The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Their Version  
With Introduction And Notes by E. B. N. Dhabhar;  
Bombay 1932.** بشماره های ۴۹ و ۵۷ نگاه کنید
- ۱۳۷ ستوده (منوچهر) فرهنگ کیلکی، تهران ۱۳۳۲
- ۱۳۸ شاهنامه بروخیم، تهران ۱۳۱۳-۱۳۱۵
- ۱۳۹ شهرستانی، الملل والنحل بی بی ۱۳۱۴
- ۱۴۰ ترجمه فارسی الملل والنحل بدستیاری افضل الدین صدرترکه اصفهانی تهران ۱۳۲۱
- ۱۴۱ طبری، تاریخ الامم والملوک، قاهره ۱۳۵۷-۱۳۵۸
- ۱۴۲ **Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduit par  
Louis Dubeaux, Tome Premier; Paris 1836.**
- ۱۴۳ صدر، بی بی ۱۹۰۹ **Saddar Nasr And Saddar Bundeħesh**  
بشماره ۱۳۶ نگاه کنید. **by Dahabhar.**
- ۱۴۴ قزوینی، (محمد) بیست مقاله قزوینی جلد دوم تهران ۱۳۱۳
- ۱۴۵ مجمل التواریخ، تهران ۱۳۱۸
- ۱۴۶ مسعودی، مروج الذهب قاهره ۱۳۴۶
- ۱۴۷ معین (دکتر محمد) مزدیسنا وتأثیر آن در ادبیات فارسی تهران ۱۳۲۶
- ۱۴۸ میرخواند، روضة الصفا، چاپ هدایت طهران ۱۲۷۱-۱۲۷۴
- ۱۴۹ یعقوبی، تاریخ، نجف ۱۳۵۷

# دین دبیری

۱۳۰۱ د ۳۰۳

## حرفهای با آوا VOWELS

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
ahura	دین دلد .	a short	د .
âdâ	سد و سد .	â long	سد .
yazamaide	ن ۳ ن ۳ ن ۳ ن ۳ ن ۳ ن .	e short	ن ۳ .
daênâ	وید وید وید .	ê long	وید .
ə-vərəzika	د د د د د د د .	ə short	د .
āmavant	ا ا ا ا ا ا ا .	ā long	ا .
gaona	ن ن ن ن ن .	o short	ن .
nōit	ن ن ن ن ن .	ô long	ن .
ânhan	س س س س س .	â = aw	س .
asu	ا ا ا ا ا .	a	ا .
idha	د د د د د .	i short	د .
išti	ن ن ن ن ن .	i long	ن .
urvarâ	د د د د د .	u short	د .
ûtha	ن ن ن ن ن .	û long	ن .

## حرفهای بی آوا CONSONANTS

kar	و د د .	k	و .
gam	ن ن ن ن ن .	g	ن .
xratu	ن ن ن ن ن .	x = kh	ن .
ghzar	ن ن ن ن ن .	gh	ن .
çithra	ن ن ن ن ن .	ç = ch	ن .
Ĵâmâspa	ن ن ن ن ن .	Ĵ	ن .
tafnu	ن ن ن ن ن .	t	ن .
dûra	ن ن ن ن ن .	d	ن .
gâthâ	ن ن ن ن ن .	th	ن .



Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	باده	dh	𐬀𐬎𐬎𐬎
barat	بارت	t	𐬀𐬕𐬀
pərətu	پارتو	p	𐬀𐬑𐬀𐬕𐬀
bar	بار	b	𐬀𐬕𐬀
fraēšta	فرایشتا	f	𐬀𐬕𐬀𐬀𐬎𐬎𐬎
awra	اورا	w	𐬀𐬕𐬀
vanhu	وانهو	ñ ang nasal	𐬀𐬕𐬀𐬎𐬎
daiñhu	داینهو	ñ ang nasal	𐬀𐬕𐬀𐬎𐬎𐬎
nmāna	نمانا	n	𐬀𐬎𐬎𐬎
Haētumant myazda	هائتومانت میاژدا	n	𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎
yasna	یاسنا	m	𐬀𐬕𐬀𐬎𐬎
nyāka	نیاکا	Y	𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎
varəz	وارز	y	𐬀𐬕𐬀𐬕𐬀
hāvana	هوانا	V	𐬀𐬎𐬎𐬎
raoxshna	راوشنا	v	𐬀𐬕𐬀𐬎𐬎𐬎
sarəta	سارتا	r	𐬀𐬕𐬀𐬕𐬀
zyā	زیآ	s	𐬀𐬕𐬀𐬕𐬀
uštra	وشترا	z	𐬀𐬕𐬀𐬕𐬀
shu	شو	š = sh	𐬀𐬕𐬀
šyā	شیا	sh	𐬀𐬕𐬀𐬎
znātar	زناتار	š(y)	𐬀𐬕𐬀𐬎𐬎𐬎
hunara	هونارا	z	𐬀𐬕𐬀𐬎𐬎
hyaona	هیاونا	h	𐬀𐬕𐬀𐬎𐬎
x <sup>v</sup> afna	خافنا	h = kh	𐬀𐬕𐬀𐬎𐬎
		x <sup>v</sup> = kh <sup>v</sup>	𐬀𐬕𐬀𐬎𐬎
		Y	𐬀𐬕𐬀

## فهرستنامه

دوست	نادرست	سطر	صفحه
توانگری	توانگزی	۱۷	۱۰
چاشیتن	چاشتن	۲۳	۱۱
وخشور	وخشو	۴	۱۵
زبان	زبان	۲۴	۱۵
وژردسپم.	وژردسپم.	۱۱	۳۴
بند ۱۴	بند ۴	۶	۴۰
سپیندردس.	سپیندردس.	۱۱	۵۱
Justi	Yusti	پاورقی سطر ۱	۵۷
Altiranisches	Altiranisch	۱۳	۷۵
بند ۱۳	بند ۳۱	۲۴	۷۶
خبر	جز	۵	۱۱۰
وژدپ.	وژدپ.	۱۴	۱۴۹
چاشیتن	چاشتن	۱۸	۱۸۶
Anhu	Anhu	۱۷	۱۹۵
۲۰۶	۶۰۲	سرصفحه	۲۰۶
باجزاء آ مد.	باجزاء آ مد.	۸	۲۷۴
مد	مد	۹	۲۷۴
im	in	۱۹	۳۱۲
im	in	۷	۳۱۵
یادداشت ۶	یادداشت ۱	۴	۳۳۷
رک	رک	۸	۳۷۶
dōjīt	dōjīt	۲۲	۳۸۰
درباره‌های ۱۱۴ و ۱۱۹	درباره‌های ۱۱۴ و ۱۱۹	۱۴	۳۹۲
و ۱۲۳ فروردین ۱۳۳۹	و ۱۲۳ و ۱۱۹		
Roma 1939	Roma 139	۱۷	۴۲۴
شکافاره	شکافار	۲۰	۴۳۶

# یادداشت‌های پنج‌گاتها

## اهنود گات - یسنا ، هات ۲۸

۱ - خواستن ، خواستار بودن ، خواهش‌داشتن ، آرزو کردن = یاس

نخستین بند ۳۳۰ yâs در زند یعنی در گزارش پهلوی اوستا این واژه نیز به خواستن ۱۱۲ یا خواستار بودن ۳۳۰ ۱۱۲

گردانیده شده است. از همین بنیاد است واژه یاسه که در فرهنگهای فارسی بمعنی خواهش و آرزو یاد گردیده است واژه‌های یاسه و یاسا و یاسون که نیز در فرهنگها یاد شده و بمعنی راه و رسم و قانون مغول گرفته شده و سخنوران ما بهمین معنی بکار برده اند ، مغولی است و پیوستگی با یاس اوستایی ندارد :

آنمه یاسهای زشت برفت یار با ما هنوز در سرچنگ (نزاری قهستانی)

۲ - نماز = نمَنگه ۳۳۰ nəmanh در زند (= گزارش پهلوی)

گذشته از نماج ۳۳۰ به نیایشن ۳۳۰ هم گردانیده شده است.

نمَنگه از مصدر نمَ ۳۳۰ nam که بمعنی خمیدن و سرفروود آوردن است

در آمده است ، با جزء آپ ۳۳۰ apa = آپَ نمَ ۳۳۰ apa-nam

در زامیاد یشت در پاردهای ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ بمعنی برگشتن و بدر رفتن و روی برتافتن

آمده و با جزء فرا ۳۳۰ frā = فرآنم ۳۳۰ frā nam در پارده

۹۶ از همان یشت بمعنی گریختن و بدر رفتن است و با جزء وی ۳۳۰ vi = وی ۳۳۰ vi-nam

در دومین فرگرد و ندیداد پارده ۱۰ بمعنی از همدگر گشودن و فراخ

شدن است .

نمیدن بر وزن رمیدن که در فرهنگهای فارسی بمعنی میل کردن و توجه

کردن نوشته شده با نم اوستایی یکی است. نمنگه در اوستا ، چنانکه نماز در فارسی و پهلوی ، بمعنی پرستش و بندگی و ستایش و نیایش و درود و آفرین است .

۳- دست بلند شده ، دست بالا کرده ، دست بنماز برداشته =

اوستان زَست = دست بلند کرده ustāna-zasta صفت است، ازدو واژه ساخته شده : نخست اوستان دست بلند ustāna اسم مفعول است از مصدر تن تنم . tan که با جزء اوس us بمعنی کشیدن و بلند کردن و دراز کردن است تن tan برابر است با واژه لاتین tendere که در فرانسه tendre شده است در پهلوی تنوتن 𐭒𐭓𐭕𐭓𐭕 tanutan و در فارسی تنودن و تنیدن. از همین بنیاد است تننده در فارسی بجای عنکبوت تازی.

مصدر تن با جزء اوس = اوس-تن دو - صدم . us-tan بمعنی کشیدن و دراز کردن در هات ۲۹ بنده بکار رفته و با جزء پئیری : پئیری-تن ۳۰ صدم . pairi-tan بمعنی دور کردن و بر کنار کردن در پاره ۷ از یسنا ۱۹ و جز آن آمده است .

دوم زَست کرده صدم . zasta در فرس هخامنشی دست dasta در پهلوی دست و صم ( در هزارش یدمن ۳۵۹ yadman = يد ) در فارسی دست گوئیم . بسا «زاء» اوستا در فارسی «دال» شده چنانکه زَرینگه 𐭒𐭓𐭕𐭓𐭕 در zrayanh در فارسی دریا شده در واژه زره که نیز در فارسی بمعنی دریاست «زاء» بجا مانده است ( زره سیستان )

در بند ۸ از هات ۵۰ نیز بصفت اوستان زَست بر میخوریم، در جاهای دیگر اوستا هم بسیار آمده ، چنانکه در مهر یشت در پاره های ۵۳ و ۷۳ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۶

۴- رامش = رَفَذَر 𐭒𐭓𐭕𐭓𐭕 رفادرا rafadhra این واژه در گاتها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۲ از هات ۴۶ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و جز آن

در گزارش پهلوی اوستا (=زند) بهرامشن ۱۳۱۰ گردانیده شده، در بسیاری از جا های دیگر اوستا معنی یاری و پناه و نگاهداری درست تر میافتد رَفَذَرَاهِی ۱۲ از هات ۴۶ بمعنی پناه و یاری و رامش است، بهمین معنی است واژه رَفَنَنگه ۱۳ از هات ۴۳ در بند ۳ از همین هات و در بند ۱۳ از هات ۳۳ و در بند ۱۴ از هات ۴۳ در بند ۶ از همین هات و در بند های ۸ و ۱۴ از هات ۴۳ آمده و در زند نیز به رامشن گردانیده شده است، همه این واژه ها از مصدر رَپَ ۱۳۱۰ rap که بمعنی پناه دادن و رامش بخشیدن و یاری کردن است در آمده است، بیادداشت شماره ۸ از بند دوم همین هات نگاه کنید.

۵- آفرینش با کار و کنش = شیَوَتَهَنَ ۱۳۱۰ شیاوتنه shyaothana در جا های دیگر اوستا شیَوَتَهَنَ ۱۳۱۰ شیاوتنه shyaothna ( ۱۳۱۰ شیاوتنه shyaothana ) نیز آمده است. در زند یا گزارش پهلوی اوستا کنش ۱۱۴۵ بسا این واژه در گاتها با واژه های پندار و گفتاری کجا آمده و نگارنده در همه جا به کنش یا کردار گردانیده است این واژه از مصدر شیو ۱۳۱۰ shyu در آمده در جا های دیگر اوستا، شو ۱۱۴۵ و در فرس هخامنشی شیو shiyu در پهلوی شوتن ۱۱۴۵ و در فارسی شدن گویم که بمعنی رفتن و نیز بمعنی کردن است :  
گر بزرگی بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی (حفظله بادغیسی)  
بیادداشت شماره ۸ از بند سوم از هات ۲۹ نگاه کنید. بوژه شیَوَ مَنَ ۱۳۱۰ شیاوتنه shyaoman که نیز از همین بنیاد و بمعنی کار و کردار و کنش و رفتار است نگاه کنید شماره ۹ از بند سوم از هات ۳۲

۶- سپند مینو = سپنتومئینو ۱۳۱۰ سپند مینو spentô-mainyu روان یا خرد پاک آفریدگار است از آن جدا گانه سخن داشتیم ریشه و بنیاد هر دو واژه را یاد کردیم بنخستین بند از هات ۳۰ و بیاد داشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷- اردیبهشت : بجای این واژه آش ۱۳۱۰ اشا asha آمده جدا گانه

از این واژه در گفتار امشاسپندان سخن داشتیم در هر جای از گاتها که این واژه آمده بجای آن اردیبهشت نگاشتیم یا راستی که معنی واژه است و در بسیاری از جاها بمعنی دین راستین است .

۸ - خرد = خرتو  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . xratu درپهلوی خرت  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀}$  بساهم در اوستا خرتپو  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀}$  . Xrathwa آمده. خرتومنت  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀}$  . Xratuma n̥t که در پاره ۷ از هرمزدیشت آمده یعنی خردمند. خرتو در اوستا بمعنی خواست خداوندی ( اراده ایزدی ) و دانش دینی نیز بسیار آمده چنانکه در پاره ۴۴ از چهارمین فرگرد و ندیداد و در پاره ۶ از هجدهمین فرگرد و ندیداد .

۹ - بهمن = و هو مننگه  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀}$  . vohu mananh . امشاسپند بهمن، جداگانه از او سخن داشتیم، در هر جای از گاتها که آمده بهمن یا معنی آن را که منش نیک باشد نگاشتیم .

۱۰ - خوشنود کردن = خشنو  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . xshnu همین واژه نیز اسم است بمعنی خوشنودی یا خوشنودی چنانکه در هات ۴۸ بند ۱۲ و در هات ۵۳ بند ۲، همچنین این واژه صفت است بمعنی خوشنود کننده، چنانکه در هات ۴۶ در بند های ۱ و ۱۳ و در هات ۵۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی خوشنود یا خشنود و خشنو ( بی دال ) گوئیم :

نه خشنو شوم زو بتخت و کلاه : نه آرام گیرم به بیگاه و گاه ( فردوسی )  
خوشنود ساختن در گزارش پهلوی شاینین  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀}$  shnâyēnitān آمده است، از همین بنیاد است واژه خشنوت  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀}$  xshnūt که در بند ۳ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۱ آمده بمعنی سزای کردار خوب و بد . بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۲ نیز نگاه کنید .

۱۱ - گوشورون = گنوش اورون  $\text{𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀}$  . gāus urvan . از آن جداگانه سخن داشتیم، گوشورون فرشته ایست که بنگهبانی همه

چار پایان سودمند گماشته است به هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱ - واژه‌ای که به روی آوردن گردانیدیم در متن **دردلید** - **دردسد**.

**دومین بند** از مصدر **گم** gam (= جس **دردسد** . **دردسد** ) که بمعنی گامیدن و گامزدن و گام برداشتن است یا در آمدن، گراییدن، در رسیدن رفتن و نزدیک شدن در اینجا با جزء پشیری آمده: **دردلید** - **دردسد** . pairi-gam بسا در گاتها با جزء های دیگر چون **فرا لردسد** . **فرا** ; **ham** ؛ وی **وی** . **us** ؛ **آ** **سد** . **â** ؛ **اوپا** **دردسد** . **upâ** و جز آن آمده و در هر جا که آمده با همان جزء یاد میکنیم. کم در گزارش پهلوی بهر سیتن **لردسد** رسیدن گردانیده شده و چند بار هم متن **دردسد** : **matan** (= آمتن **دردسد** ) آمدن . **گام** **دردسد** . **gâma** که در هادخت نسک فر کرد دوم باره ۱۵ آمده همان است که در پهلوی **دردسد** و فارسی گام گوئیم، در فرس هخامنشی نیز **gam** بمعنی آمدن است.

۲ - ارزانی داشتن = **داوئی** **دردسد** **دردسد** (Inf.) **dâvôi** از مصدر **دا** **دردسد** . **dâ** دادن، بخشیدن، بخشودن، ارزانی داشتن، ساختن، آفریدن نهادن، گماشتن، فرو نهادن با جزء های گوناگون بکار رفته و با هر یک از آنها در معنی انسداد تغییر یافته است. در فرس هخامنشی نیز **دا** **dâ**، در پهلوی داتن **دردسد** و در فارسی دادن، **دا** **دردسد** نیز چنانکه در یادداشت شماره ۸ از بند ۲ از هات ۲۹ خواهید دید بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن است **دا** **dâ** نیز صفت است یعنی داده شده یا دهنده و بخشنده که در هات ۵۳ بند ۲ آمده است. از همین بنیاد است **داتر** **دردسد** **دردسد** . **dâtar** که در هات ۴۴ بند ۷ و در هات ۵۰ در بند های ۶ و ۱۱ آمده است، در پهلوی **داتار** **دردسد** **دردسد** و در فارسی **دادار** که بمعنی بخشنده یا بخشنایشگر و آفریدگار است.

۳ - آبادی : آیت **دردسد** **دردسد** **دردسد** . **âyapta** در جا های دیگر اوستا (جزاز گاتها) آیت **دردسد** **دردسد** **دردسد** . **âyapta**، در گزارش پهلوی (= زند) این واژه

در همین بند به آباتیه  $\text{apâtih}$  (آبادی) گردانیده شده است، چنانکه میدانیم واژه آباد در فارسی بمعنی خوش و خرم نیز آمده :

بآبان دلت از غم آزاد باد همیشه تن و تخت آباد باد

آبادی در اینجا بمعنی خوشی و خرمی و برخورداری و نیکبختی و کامروایی است. واژه آیفت باید با همین واژه اوستایی پیوند و بستگی داشته باشد هر چند که در فرهنگها بمعنی حاجت گرفته شده در فرهنگ اسدی آمده : آیفت حاجت باشد که از کسی خواهی، دقیقی گفت: ناسزارا مکن آیفت که آبت بشود بسزاوار کن آیفت که ارجت دارد. آیت = (آیفت)  $\text{meh}$  در پهلوی نیز بمعنی سود و بهره است. در بند ۷ از همین هات نیز واژه آیت برمیخوریم.

۴ - جهان = آهو  $\text{ah}$  =  $\text{anhu}$  (انگهو)  $\text{anhu}$

هستی، بود، زندگی، مردمان گیتی، جهان، جا، آرامگاه، از مصدر  $\text{ah}$  هستن و بودن در آمده است. انگهو از برای هر دو جهان آمده چه این جهان و چه جهان مینوی آینده، در پهلوی اخو  $\text{axv}$  گویند.

۵ - خاککی = استونت  $\text{astvant}$  (در تأنیث  $\text{astvanti}$ ) در پهلوی استومند  $\text{astaomand}$

این صفت از واژه است  $\text{asta}$  در آمده که در فارسی، است و استه و هسته و استخوان گوئیم، استونت یعنی خاککی و جهانی یا مادی و جسمانی در برابر مینوی یا معنوی و روحانی بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶ - مینوی = مننگه  $\text{mananh}$ ، از همین واژه است

منش از مصدر  $\text{man}$  که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است در آمده است. بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

مننگه هر گاه با واژه انگهو  $\text{anhu}$  (جهان، زندگی) آید بمعنی مینوی

یا منشی و معنوی است در برابر استونت که بمعنی مادی است، چنانکه در همین بند

و در بند ۳ از هات ۴۳ در گزارش پهلوی همین بند به منوکان  $\text{mênûkân}$

گردانیده شده است.





۸- یاد داشتهای پنج گانه

۳- سپندارمذ = آرمتی سددهمد. armati یا آرمتیتی  
سددهمد. armaiti یکی از امشاسپندان است. در فارسی سپندارمذ گوئیم.  
از او جداگانه سخن رفت در بند ۷ از همین هات نیز آمده، بیادداشت شماره ۵ از بند ۲  
از هات ۳۲ نیز نگاه کنید.

۴- واژه ای که به کشور گردانیدیم = خشتهر سن یسین مدن لید.  
xshathra آمده، در فرس هخامنشی هم این واژه بمعنی پادشاهی و شهر یاری و کشور  
است، بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۲۹ و بیادداشت پاره ۴۱ از فرگرد ۷  
و نیداد، گزارش نگارنده نیز نگاه کنید.

خشتهر نام یکی از امشاسپندان هم هست و در فارسی شهر یور گوئیم،  
از او جداگانه سخن داشتیم. این واژه از مصدر خشی سن یسین در آمده  
که بمعنی توانستن و یارستن و توانایی داشتن و فرمان راندن و دست یافتن و پادشاهی  
کردن است. از همین بنیاد است شایستن در فارسی. بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۵  
از هات ۳۲ نگاه کنید.

در اینجا، چنانکه پیداست، از خشتهر کشور جاودانی و مینوی اهورا مزدا  
اراده شده است.

۵- نکاستنی، کم نگرد بدنی -- اغژئو نو من سن ده سددهمد.  
a-ghjaonvamna (در نسخه بدل سن ده سددهمد) یعنی جاودانی و پایدار  
نگاه کنید به: Sp. 50 Bartholomae Altiranisches wörterbuch von

۶- بالیدن ( پاسدهمد ) = ورد وادلرف varad در  
پهلوی والیتن و سلدهمد . vâlitan و در فارسی بالیدن. بیادداشت شماره ۷ از بند ۴  
از هات ۳۱ نگاه کنید.

۷- یاری = رفد رانی لسلدهمد . rafædhrâi و رسیدن  
کم سددهمد . gam در یادداشت های شماره ۴ از بند ۱ و شماره ۱ از بند ۲ همین  
هات گذشت.

۸- خواندن ( کیدد { یو } . ) = زَوَ کیدد zava در زند خوانشن (= استغانه) در بند ۳ از هات ۲۹ نیز آمده است از مصدر زو کیدد zu (= زبا کیدد zba) در آمده است که بمعنی خواندن و بیاری خواستن است. بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۹- واژه ای که بیاد سپردن گردانیدیم در متن من دَد ۴۶ یو یو ویدو

چهارمین بند | mēn-dadē آمده : من از مصدر مَن ۶ man که در

بیادداشت شماره ۶ از دومین بند گفتیم بمعنی پنداشتن و اندیشیدن است؛ دَد ویدو ۶ از مصدر دا کیدد dā که در بیادداشت شماره ۲ از همان بند بمعنی دادن و بخشیدن یاد کردیم. در آمیزش این دو واژه با هم مصدر مند ۶ یو mand ساخته شده بمعنی بمنش دادن و بنهاد گذاردن یا بیاد سپردن و بخاطر نشانیدن، در بنده از هات ۵۳ نیز آمده است، بیادداشت شماره ۷ از همان بند و بیادداشت شماره ۱ از بند ۹ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۴- روان = اورون دد { یو } . urvan در پهلوی رووان دد ۱۳

در بند ۹ از هات ۳۳ از روانهای امشاسپندان خرداد و امرداد و در بند ۲ از هات ۴۵ از روان مینویان سخن رفته است. گذشته از این بسا در گاتها از روان پس از مَرک سخن رفته چنانکه در هات ۴۴ بند ۸ و هات ۴۵ بند ۷ و هات ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۰ و بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۳، از این بندها بخوبی پیداست که روان در دین زرتشت جاودانی است و در روز پسین روانهای مردمانی که در گیتی نیکوکار بوده اند در بهشت در آیند و روانهای گناهکاران بدوزخ روند. درباره های دیگر اوستا روان یکی از نیروهای پنجگانه مردمی شمرده شده اینچنین: نخست آهو ویدو { یو } . ahu (= جان)، دوم دَنا ویدو { یو } .

daēnā (= دین) سوم بَودَ ویدو { یو } . baodha (= بوی، درآکه) چهارم اورون

دد { یو } . urvan (= روان) پنجم فروشی ویدو { یو } . fravashi

(= فروهر) چنانکه در یسنا ۲۶ باره ۴ و فروردین یشت پاره ۱۴۹ و جز آن

بجلد ۱ یشتها ص ۵۸۷-۵۸۹ و بجلد ۲ یشتها ( گزارش نگارنده ) به هادخت نسک و بگفتار دین ص ۱۵۹-۱۷۸ نگاه کنید .

در باره دین نگاه شود بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۴- باهمراهی = هتھرا  $\text{هتھرا} = \text{هتھرا}$  . hathrā در هات ۳۰ بند ۹ نیز آمده از قیود است بمعنی همراه ، یکجا .

۴- نگهبانی کردن (  $\text{نگهبانی}$  ) = کر  $\text{کر}$  . gar ، پاسبانی کردن ، نگریدن و بیدار ماندن . گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا در سر این واژه ، چنانکه در سر واژه من  $\text{من}$  { ۶ } mā n که در بیادداشت شماره ۱ گذشت ، بسیار اختلاف کرده اند .

برخی نخستین واژه را بجای کر و دمان  $\text{کر و دمان}$  . garô-damāna

( = گرزمان ) دانسته و دومی را ضمیر منفصل متکلم واحد گرفته اند .

۵- پاداش = اشی  $\text{اشی}$  . ashi (  $\text{اشی}$  ) بهره و بخش و

پاداشی که در روز پسین بنیکوکاران بخشیده شود ، همچنین پادافراه و کیفری که

بگناهکاران داده شود باین معنی در اوستا بسیار آمده و در خود گاتها : هات ۲۸

بند ۷ ؛ هات ۳۳ بند ۱۳ ؛ هات ۴۳ بند ۱ و بند ۴ و بند ۱۲ و بند ۱۶ ؛ هات ۴۶

بند ۱۰ ؛ هات ۴۸ بند ۸ و بند ۹ و جز آن اشی نیز ایزد پاداش و فرشته آبادانی

و توانگری و بهره و بخش است ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۴ ؛ هات ۳۴ بند ۱۲ ؛

هات ۴۳ بند ۱۲ ؛ هات ۵۰ بند ۳

اشی از مصدر از  $\text{اشی}$  . ar که بمعنی بخشیدن و بهره رسانیدن

و برخوردار کردن است در آمده است . بیادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۳۳

نگاه کنید .

بگفتار آرت ( = اشی ) در جلد دوم یشتها ص ۱۷۹-۱۸۵ نگاه کنید .

۶- کردار یا گنش = شیئوتهن  $\text{شیئوتهن}$  . shyaothana در

بیادداشت شماره ۵ از نخستین بند گذشت .

۷- آگاه ، شناسا ، دانا = ویدوش **وایدوش** vidus از مصدر وید واید (بارتولومه در فرهنگ خود وید vaēd نوشته) که بمعنی دانستن و شناختن و آموختن و دریافتن و آگاه بودن در کتابها بسیار آمده، در گزارش پهلوی (= زند) آکس بوتن **سوسد-لیلی** آگاه بودن، وید واید vid نیز بمعنی یافتن و پیدا کردن و جستن است بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید، در بند آینده نیز باین واژه برمیخوریم.

وید باجزء نی: **نی-واید** ni-vid در سر هریک پاره های نخستین یسنا و نخستین کرده و سپرد آمده: **یوسد-سوسد-سوسد** در زند نوذنتین **نیو-سوسد** nivêdhenitan واژه نوید و نوید دادن در فارسی باید از همین بنیاد باشد  
۸- واژه هایی که به « تا » و « هر چند » گردانیدیم نخستین یوت **یوت-سوسد** yavat و دومی اوت **سوسد-سوسد** avat از ظروف ( ظرف زمان و مکان ) است.

۹- توانستن ، یارستن ، توانا بودن ( **سوسد-سوسد** ) = ایس **سوسد** is ( بارتولومه در فرهنگ خود aēs نوشته ) در کتابها بسیار باین واژه برمیخوریم چنانکه در هات ۴۳ بند ۸ و بند ۹ ؛ هات ۵۰ بند ۱ و بند ۱۱ و جز آن، در گزارش پهلوی (= زند) توانیک بوتن **سوسد-لیلی** ( توانا بودن ) بیادداشت شماره ۴ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰- تاب و توش داشتن ( **سوسد-سوسد/سوسد** = تو **سوسد** - tu از همین بنیاد است توش در فارسی که در اوستا تویشی **سوسد-لیلی** tavishi آمده، بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۹ نگاه کنید. در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز بفعال تو **سوسد** tu برمیخوریم.  
۱۱- آموختن ( **سوسد-سوسد** ) = خسا **سوسد** xsâ در بند ۲ از هات ۴۶ با جزء « آ » آمده: **سوسد-سوسد** â-xsâ در گزارش پهلوی آموختن **سوسد-سوسد** و چاشتین **سوسد-سوسد** cāsitan





مه (= بزرگ) گویم، در گاتها بسیار آمده، در گزارش پهلوی مس ۳۶ mas شده و مزیشته در گزارش پهلوی مهیست ۳۶ سدده mahist یعنی مهتر، بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۶- واژه ای که به گفتار گردانیدیم در متن مانتهر ۳۶ سدده . mathra آمده، درزند (= گزارش پهلوی اوستا) مانسر ۳۶ سدده mānsr مانتهر از مصدر مَن ۳۶ سدده . man در آمده که در یادداشت شماره ۶ از بند دوم همین هات گفتیم بمعنی اندیشیدن است، مانتهر یعنی گفتار ایزدی و سخن، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸، گذشته از این مانتهر بویژه از برای گفتار ایزدی و سخن مینوی و دستور آسمانی و آیین راستین میآید چنانکه در هات ۲۸ بند ۵، هات ۲۹ بند ۷، هات ۳۱ بند ۶، هات ۴۳ بند ۱۴، هات ۴۴ بند ۱۴ و بند ۱۷، هات ۴۵ بند ۳ و جز آن.

در گاتها نیز بسیار بواژه مانتهرن ۳۶ سدده mathran بر میخوریم، چنانکه در هات ۲۸ بند ۷، هات ۳۲ بند ۱۳، هات ۵۰ بند ۵ و بند ۶، هات ۵۱ بند ۸ مانتهرن کسی است که مانتهر ۳۶ سدده یا گفتار ایزدی بمردم میرساند و جهانیان را از سخن و دستور و فرمان خداوندی آگاه میسازد، عبارت دیگر مانتهرن پیغمبر است. و خشورایران، زرتشت در بندهایی که یاد کردیم خود را مانتهرن (= پیغمبر) میخواند و از سوی اهورا مزدا برانگیخته شده که دین راستین را بخاکیان برساند. در اینجا یاد آور میشویم که لغت و خشور (در پهلوی و خشور ۳۶ سدده) vaxsvar بفتح واو دوم و راه زده) یعنی پیغمبر:

بگفتار و خشور خود راه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی (فردوسی)  
این واژه نیز مانند مانتهرن دارای واژه ایست بمعنی گفتار و سخن، چه و خش ۳۶ سدده vaxsha بمعنی گفتار و سخن است، چنانکه در باره ۱۵ از نوزدهمین فرگرد و ندیداد آمده، از مصدر وچ ۳۶ سدده vac گفتن و جزء دوم که ور باشد همان واژه « بر » میباشد که در اوستا و فرس هخامنشی « بر » ۳۶ سدده bara یعنی برنده از مصدر ۳۶ سدده bar بردن است.



نگاه کنید به :

Etudes Iraniennes par Darmesteter I p. 292;

Neupers.Schriftsprache von P. Horn im Grundriss der Iran. Philol. I B. 2  
Abt. S. 188.

اینچنین و خوشو برنده گفتار ایزدی است و کسی است که پیام و گفتار مینوی

را به مردم میرساند یا پیامبر و پیغمبر . بیاد داشت شماره ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶  
نگاه کنید .

۷- گروانیدن ( واسد دل دی دود ) = وَرَ یا بدل . var یعنی  
بدین آوردن ، باعتقاد و بایمان آوردن ، باین معنی و بمعنی برگزیدن و گرویدن  
و دین پذیرفتن در گاتها بسیار آمده است . واژه « باور » در فارسی باید با واژه  
اوستائی وَرَ یا بدل . var پیوستگی داشته باشد . بیاد داشت شماره ۷ از بند ۲  
از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸- زیانکار = خرفستر سز لاد له دصم لاد . xrafstra در هات ۳۴ بند ۵  
و ۹ نیز آمده ، این واژه در گاتها بمعنی زیانکاران و نابکاران دیوسرشت و ددان  
و جانداران زیان رسان آمده . در بخشهای دیگر اوستا در برخی از پاره ها مانند گاتها  
از برای زیانکاران و چادر نشینان و بیابان نوردان و راهزنان و غارتگران که بدین  
مزدیسنان دشمنی ورزند و از راه راست دور باشند و بکشت و برز و پرورش چارپایان  
نبردازند ، آمده است چنانکه در یسنا ۱۹ باره ۲ ، از این گذشته در سراسر اوستا  
خرفستر بمعنی جانوران زیان آور بکار رفته ، به ویژه جانوران خرد چون حشره  
و هوام . در فرهنگهای فارسی این واژه خراستر نوشته شده است و بمعنی جانوران  
زیانکار چون مار و گزدم و مور و زنبور و جز آن گرفته شده است . بگفتار خرفستر در  
جلد دوم یسنا ، گزارش نگارنده و به فرهنگ ایران باستان نگارش نگارنده بخش  
نخست ، تهران ۱۳۲۶ بگفتار خرفستر ص ۱۷۸-۲۰۱ نگاه کنید .

۹- زبان = هیزو hízō . hizú در گزارش بهلوی هوزوان  
۱۳۱ huzvân در برهان قاطع هزوان بفتح اول بر وزن مرجان بمعنی زبان یاد  
گردیده است . بیاد داشت شماره ۳ از بند ۳ از هات ۵۱ نگاه کنید .

۱ - بخشایش، دهش = داه دس دس . dah در گزارش پهلوی دهشن  
 ۱۳۳۵ از مصدر دا دس . da دادن، بخشودن، که در  
 ششمین بند یادداشت شماره ۲ از بند دوم همین هات گذشت.

۲ - واژه ای که به « پایدار » گردانیدیم در متن در گایو دس دس دس در  
 daragāyu آمده، از مصدر درج دس . draJ پاییدن. یادداشت شماره ۷ از بند  
 ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - گفتار = اوخذ دس دس . uxdha . بویزه گفتار ایزدی و دستور  
 آسمانی، در گزارش پهلوی گوشن و سخن، از مصدر وج یاد ۲ . vac گفتن.  
 یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ همین هات نگاه کنید.

۴ - درست = ارشو دس دس . arəshva صفت است. ارش  
 دس دس . arəš نیز بمعنی راست و درست جداگانه و بسام باواژه های دیگر ترکیب  
 یافته، در گاتها بسیار آمده و در همه جا درزند (گزارش پهلوی) بجای آن «راست»  
 آورده شده است. یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - نیرومند = آئوژنگهونت دس دس دس . aoJānhvant  
 (در تأیید آئوژنگهونت دس دس دس . aoJānhvaiti) صفت است  
 یعنی برزور و زبردست و توانا از واژه آئوژنگه دس دس . aoJānh ، زور،  
 توانایی، نیرو. در گاتها آئوژنگه دس دس . aoganh چنانکه در بند ۱۰ از هات  
 ۲۹، یادداشت شماره ۳ آن بند نگاه کنید.

از واژه پناه = رفنگه دس دس . rafənanh در یادداشت شماره  
 ۴ از نخستین بند همین هات سخن داشتیم، در بند ۸ از هات ۴۳ نیز واژه پناه باصفت  
 نیرومند یکجا آمده است.

۶ - ستیزه و دشمنی: بجای ستیزه دواشنگه دس دس دس . dvaēshanh  
 (در بخشهای دیگر اوستا تبشنگه دس دس دس . tbaēshanh تبش  
 دس دس دس . tbaēsha یعنی دشمنی و بدخواهی یا ستیزه و آزار؛ بجای دشمن





ازواژه آنکو و دوزخ anhu باصفت آجیشت در واژه acīsta :  
 بتر جهان یا بدتر زندگی، دوزخ اراده میشود و بهمین معنی در اوستا بسیار آمده  
 و در خودگاتها در هات ۳۰ بند ۴، بیادداشت شماره ۶ از آن بند نگاه کنید و همین صفت  
 است که درواژه اردیبهشت دیده میشود: ارد بجای آش در واژه asha و بهشت  
 بجای وهیشت vahīsta است، از امشاسپند اردیبهشت جداگانه سخن داشتیم  
 ۴ - همکام = هَزْمُوْشَ در واژه ها-زاوشا ha-zaosha، باین صفت در  
 بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و بسا در پنخشهای دیگر اوستا نیز برمیخوریم. واژه  
 همکام که در شاهنامه بکاررفته: دلارام او بود همکام اوی همیشه بلب داشتی نام اوی  
 درست معنی واژه اوستایی هَزْمُوْشَ میباشد چه هَه در واژه ha و هَن  
 han و هام ham ( در واژه هم ) با واژه «هم» فارسی یکی است؛ زَمُوْشَ  
 که در واژه ها-زاوشا zaosha که خود جداگانه در گاتها و در پنخشهای دیگر اوستا  
 بسیار آمده بمعنی کام و خواست ( اراده و میل ) است چنانکه در گاتها: هات ۳۳  
 بند ۲ و بند ۱۰، هات ۴۷ بند ۵، هات ۴۸ بند ۴ و در پنخشهای دیگر اوستا: فرگرد  
 ۲ و نندیداد پاره ۱۱، کرده ۱۴ و سپرد پاره ۲، زامیادیش پاره ۸۲، زَمُوْشَ که در واژه  
 zaosh در اوستا و دَمُوْشَ daush در فرس هخامنشی بمعنی دوست داشتن و پسندیدن و خوش  
 داشتن است. زوش در واژه zush یعنی نفز و خوش و دلربا؛ زوشْت در واژه  
 zūsta نیز صفت است بمعنی زیبا و خوش آیند و نازنین. دُوْشَرم در واژه  
 پهلوی یعنی آسایش بخش و خوشی دهنده یا موافق طبع و مطابق سلیقه و نیز بمعنی  
 دوستی و مهر است، مرکب است از واژه دوش = زَمُوْشَ zaosh = دَمُوْشَ daush  
 و آرم در واژه â-ram، رَم در واژه ram در اوستا یعنی آساییدن و باجزء آ:  
 آرم â-ram در فارسی آرامیدن شده است. دَمُوْشَتر daushtar در فرس هخامنشی  
 یعنی دوست، همین واژه است که در فارسی دوست شده است.

۴ - خواهان = واژه و نوش و اَسْدَدِوْشَ vāunus اسم فاعل است از مصدر  
 وَنَ باء در واژه van خواستن، خواهش داشتن و پاس حرمت داشتن، برابر واژه



بیادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۵۳ نگاه کنید .

۱- نیکی = یانَ . یانَ ۳۵۳۵۳۵ yāna در فرس هخامنشی یان yān همچنین  
 در اوستا یانَ ۳۵۳۵۳۵۳۵ yāna آمده چنانکه در دین  
 فهمین بند ۱۱ یشت پاره ۶، در اوستا بسیار باین واژه بر میخوریم، در گزارش  
 پهلوی چند بار بجای آن یان ۱۳۵ آورده شده و چند بار دیگر نوَکیه  
 ۱۱۵۵۵۵۵۵ nēvakih نکویی. بانیه ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ yānya یعنی نیکی رسان، نکویی  
 بخش . در هر جای اوستا که واژه یان آمده معنی نیکی و نکویی و دستگیری و بخشایش  
 یالطف و مساعدت و مرحمت از آن بر میآید، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۱۹ و یسنا ۶۵  
 پاره ۱۱ و جز آن. واژه یان که در فرهنگها بمعنی هدیان گرفته شده و بشعر  
 فرخی گواه آورده شده: با سخن تو همه سخنها یان است با هنر تو همه هنر هاییکار  
 باید همان واژه اوستایی باشد هر چند که معنی مخالف بآن داده شده اما  
 معنی دومی که باین واژه داده اند: « و صوفیه آنچه در عالم غیب مشاهده میشود  
 یان میگویند و در عربی کشف خوانند » تا باندازه یاد آور معنی اصلی این واژه است.  
 این نیکی یا نکویی در این بند، همان منش نیک است که در بند پیش  
 داشتن آن آرزو شده است .

۲- بهتر منش همان و هومَننگه واطسرد ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ vohu mananh  
 میباشد، در اینجا با صفت تفضیلی و هیشَت ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ که در یادداشت شماره  
 ۱ از بند ۸ گذشت آمده بجای و هوهو vohu یا وانگهو van hu به، نیک .

۳- آزدن ( ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ ) = زَر ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ zar، در مهر یشت  
 پاره ۴۷ و در سروش یشت هادُخت پاره ۵ نیز آمده بمعنی آزدن و رنجانیدن  
 باجزء آ: ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ a zar در فروردین یشت پاره ۳۰ آمده است، همین واژه است  
 که در فارسی آزدن و آزدن گوئیم و در پهلوی آزارتن ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵

۴- کوشیدن ( ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ ) = یَت ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ yat، در گاتها  
 همین یکبار اما در جا های دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا ۲۷ پاره ۶؛

ویسپرد کرده ۱۱ پاره ۳؛ وندیداد فر کرد ۲۱ پاره ۲؛ مهریشت پاره ۷۸؛ آفرینگان گهنبار پاره ۳ و جز آن بمعنی کوشیدن و شتافتن و رسیدن . در یسنا ۵۷ پاره ۲۹ و آبان یشت پاره ۶۵ باجزه فرا: فرایت 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 frā-yat آمده بمعنی فرارسیدن بواژه ابی یستا 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 abi-yas-tā کوشش در یادداشت شماره ۱۰ از بنده از هات ۵۳ نگاه کنید.

۵ - ستایش = ستوت 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 stūt . در گزارش پهلوی نیز ستایشن 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 از مصدر ستو 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 stu ، در پهلوی ستوتن 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 و در فارسی ستودن گویم . بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۶ - واژه ای که به پیش آوردن گردانیدیم در متن دَرسَم 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . dasəma آمده، در بخشهای دیگر اوستا، چنانکه در یسنا ۱۱ پاره ۹ دَسَم 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . dasma آمده از مصدر دا 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 dā دادن، نهادن، بخشودن، پیشکش کردن که در یادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات گذشت .

۷ - آرزو یا خواهش و کام = ایش 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 ish . بیادداشت، شماره ۳ از بند ۷ نگاه کنید .

۸ - زودتر = زویشتیَه 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 zəvistya صفت تفضیلی است: زودتر، تندتر، چستتر، چالاکتر، از مصدر زو 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 zu شتابیدن، زود بجای آوردن. از همین بنیاد است زود در فارسی، در بند ۹ از هات ۴۶ و در بند ۷ از هات ۵۰ نیز باین صفت بر میخوریم همچنین در جاهای دیگر اوستا؛ چنانکه در فروردین یشت پاره ۲۱ بمعنی زودتر سازنده و چستتر بجا آورنده است، با واژه زئوش 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 zaosh که در یادداشت شماره ۲ از بند ۸ گذشت، پیوندی ندارد . نگاه کنید به: Altir . Wörterb . von Barthol . Sp. 1691 برخی از دانشمندان صفت زویشتیَه را از واژه زاور 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 zāvar دانسته اند که بمعنی زور در اوستا بسیار آمده اینچنین زویشتیَه یعنی زورمندتر و توانا تر و بانبروتر .

۹ - سود = سونگه 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 savanh در پهلوی سوت 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎





۶- واژه ای که به رواکردن گردانیدیم در متن پرن (e) ل (e) آمده .  
 parəna آمده، صفت است (اسم مفعول) از مصدر پرن (e) ل (e) . par که بمعنی  
 پرکردن و انباردن و انباشتن است. یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۴۴  
 نگاه کنید .

پیدااست که این مصدر با واژه کام، بمعنی کامرواکردن و کامیاب کردن است .

۷- رستکاری: بجای آن خورنیتیه سه د ل د د ل د د د . x<sup>v</sup>araithya آمده  
 و این واژه صفت است، در بنیاد آن اختلاف کرده اند « رستکاری » معنی ای است که  
 نگارنده از گزارش هات ۲۸ دانشمند پارسى تارا پور والا Taraporewala  
 برگزیده است. نگاه کنید به : Modi Memorial Vol. Bombay 1930 p. 309  
 ۸- سخن یا گفتار = سرونگه د ل د د د د د . sravanh ، بسا این  
 واژه چون اسم جمع بکار رفته بمعنی سخنان و گفتار ها و کوینها، در گزارش  
 پهلوی نیز همین واژه بهیئت سروب د ل د د د آمده است، در هات ۳۲ بند ۹ و بند  
 ۱۰ و هات ۳۴ بند ۱۵ و جز آن بسا این واژه بر میخوریم بمعنی آموزش دینی  
 و ستایش و نماز و درود هم آمده است . یادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۲  
 نگاه کنید .

۹- خواهش: بجای آن با د د د د د د د از مصدر و ن با د . van  
 که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ همین هات گفتیم بمعنی خواستن و  
 خواهشداشتن است .

۱۰- شما = خشم س د د د د . xshma و نیز در اوستا یوشم  
 yushma آمده، یادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۱- کارساز یا نتیجه بخش و مؤثر = آسون د د د د د .  
 همین یکبار در اوستایی که امروزه در دست است باین واژه بر نمیخوریم .

۱- راستی = اش د د د د . asha ؛ منش نیک  
 و هومَننگه و ا د د د د د . vohu mananh

یازدهمین بند





## (اهنود گات : یسنا، هات ۲۹)

۱- گِله کردن ( گِله کردن ) = گَرَزُ گِله کردن garəz ، در  
 هات ۳۲ بند ۲ و بند ۱۳ و هات ۴۶ بند ۲ نیز آمده است، در پهلوی  
 نخستین بند گَرزیتن گَرزیتن قوله garzitan ، از همین بنیاد است گِله در  
 فارسی و گذشته از این، واژه های گرزیدن که در فرهنگها بمعنی چاره کردن گرفته شده  
 و گرز (بفتح اول و کسر ثالث) بمعنی تظلم و دادخواهی و تضرع و زاری نزدیک تر  
 بهیئت قدیم اند . خسروانی گفت :  
 بده داذمن زان لیانت و گرنه سوی خواجه خواهم شذا از تو بگرزش (فرهنگ اسدی)  
 شمس فخری گفته :

مگر سرگرانی گرزش تواند که بردارد از مملکت رسم گرزش  
 چنانکه از این شعرها پیداست گرزش درست بهمان معنی گَرَزُ اوستایی است  
 یعنی گِله کردن و دادخواهی کردن .

۲- گوشورون = گِشوش اورون { گِشوش } gāuš urvan  
 ۳- آفریدن ( آفریدن ) = تهورِسُ گِله کردن .  
 thvarəs . در گزارش پهلوی (=زند) بریتن بریتن britan ( بریدن )، از این  
 واژه آفریدن و بهیگر هستی در آوردن اراده شده است. بیادداشت شماره ۹ از بند ۶  
 همین هات نیز نگاه کنید .

۵- ساختن ( ساختن ) = تَشُ صمدیتاش tash در پهلوی تاشیتن  
 صمدیتاش تاشیتن tashitan ، از همین بنیاد است واژه تَش یا تیشه که در اوستا تَش  
 صمدیتاش tasha آمده چنانکه در فرگرد ۱۴ و ندیداد پاره ۷. تَشُ که بمعنی



Horn واژه «درشت» را در فارسی از همین بنیاد دانسته است :

Grundriss der Neupersischen Etymologie Nr. 552

نظر بواژه دَرش darsh در فرس هخامنشی ، میتوان دَرش darəsh را بمعنی

گستاخی گرفت .

واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده ، از آنهاست دَرشی

ویدلش . darshi یعنی گستاخ ، دلیر ، بی پروا ، زبردست ، سخت . همیشه صفت وات

ویدلش . vâta ( باد ) آورده شده چنانکه در تیریشث پاره ۳۳ و پاره ۳۴ ؛

اشتادیشث پاره ۵ و پاره ۷ ؛ یسنا ۴۲ پاره ۳ ؛ ویسپرد کرده ۷ پاره ۴ ، بهمین معنی

است دَرشیت ویدلش . darshita در یسنا ۵۷ پاره ۱۱ و دَرشیو ویدلش .

darshyu در بهرام یشت پاره ۲ . دَرشون ویدلش «م» . darəshvan یعنی

ستم پیشه ، در تیریشث پاره ۵ آمده . دَرشی درو ویدلش . darshi dru

که در پاره ۲۰ از یسنا و بسا در جاهای دیگر آمده نام زین افزاری ( سلاح ) است .

بنخستین جلد یسنا ص ۱۳۶ نگاه کنید . دَرشی کسَیریه ویدلش . ویدلش .

darshi kairya (دَرشی کَر ویدلش . ویدلش . darshi kara) یعنی گستاخ

در زامیادیشث پاره ۷۲ آمده است .

۹ - زور = تَویش ویدلش . tāvish در اینجا بمعنی زور است و

واژه تَویشی ویدلش . tāvishi که در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۳

بند ۱۲ ؛ هات ۳۴ بند ۱۱ ؛ هات ۴۳ بند ۱ ؛ هات ۴۵ بند ۱ ؛ هات ۴۸ بند ۶ ؛ هات ۵۱

بند ۷ در گزارش پهلوی به توخشیشن ویدلش . tuxshishn (کوشش) گردانیده

شده و از برای توضیح گاهی نیروک ویدلش . nêrôk (نیرو) و گاهی زور ویدلش

افزوده شده است . توش که در فارسی بمعنی تاب و توانایی (طاقت) است با این واژه

اوستایی یکی است :

چوبگسست زنجیری توش گشت یفتاد از آن درد و بیپوش گشت (فردوسی)

این واژه از مصدر تو ویدلش . tu در آمده که بمعنی توانستن است و خود

واژه توانستن با واژه «تو» tu یکی است . یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید .

۱۰- بستوه آوردن ( *سده دینج سده دسه* ) از مصدر هی *سده* . hi بستن ، بند کردن، چنانکه در پاره ۱۰۰ فروردین یشت آمده، همچنین بمعنی پیوستن و چارپا بگردونه بستن است . در اینجا با جزء آ : آهی *سده د* . âhi یعنی بستوه آوردن ، بتنگ آوردن ، فشار دادن ، ناچار ساختن . در بند ۱۶ از هات ۳۲ واژه *سده د سده د* نیز از همین مصدر و بمعنی بازداشتن است. نگاه کنید به :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1800. hâ (y) .

هیت *سده د* . hita صفت ( اسم مفعول ) است از مصدر هی hi یعنی پیوسته و بسته شده؛ هیتوهیزونگه *سده د سده د سده د* . hitô-hizvanh که در یسنا ۶۵ پاره ۹ آمده صفت است یعنی زبان بسته ؛ هیتاسپ *سده د سده د سده د* . Hitâspa که در رام یشت پاره ۲۸ و در زامیاد یشت پاره ۴۱ آمده نام کسی است یعنی دارنده اسب بسته شده ( زین شده یا بگردونه بسته شده . )

۱۱- نگهبان = *سده د سده د* . vâstra این واژه بمعنی شبان (چوپان) گرفته شده و از آن معنی نگهبان و پاسبان اراده گردیده ، آنچنان که پیغمبران را شبان مردم دانسته اند . دردعای معروف «یتها اهو وئیره» زرتشت و استر یعنی شبان (= نگهبان) بینوایان خوانده شده است. بنخستین جلد یسنا گزارش نگارنده در صفحه ۲۳۲ به پاره ۱۳ از یسنا ۲۷ نگاه کنید .

۱۲- ایدون = آنها *سده د* . athâ ، در گزارش پهلوی (= زند) نیز ایتون *سده د* یعنی اینچنین .

۱۳- نیکی: بجای واژه وُهو *سده د* . vôhu = بهی

۱۴- کشاورز: بجای آن و استریه *سده د سده د* . vâstrya آمده، صفت است از برای آنچه از کشت و ورز و کار دهکائی است با کشاورز و بزرگتر. یادداشت شماره ۶ از بند آینده نگاه کنید .



۱۵ - ارزانی داشتن ( و د ب د ص س د ) = سَند و د س س و ف sand در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۴ از هات ۵۱ نیز آمده بمعنی ساختن و انجام دادن و بجای آوردن. بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۱ - آنگاه آدا و س س د . adâ در فرس هخامنشی آد ada، در پخشهای دومین بند دیگر اوستا آذ و س س د adha، در گزارش پهلوی گاهی به «آنگاه» و گاهی به «ایدون» گردانیده شده است.

۲ - آفریننده یا سازنده = تَشَن و س س د ت ش ت tashan از مصدر تَش س س د تاش که در یادداشت شماره ۴ از نخستین بند همین هات گذشت. بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۳ - پرسیدن ( و س د س د ) = پَرَس و س د س د parēs ( = فَرَس و س د س د )، در فرس هخامنشی نیز فرس fras، در پهلوی پورسیتن و س د س د در فارسی پرسیدن، در گاتها بسیار آمده، در هات ۵۱ بند ۱۱ با جزء آ و س د و در هات ۴۷ بند ۳ و هات ۵۳ بند ۳ با جزء هَام و س د هَام ham بآن برمیخوریم. بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید. فَرَس و س د س د frasa در بند ۱۳ از هات ۳۱ یعنی پرسش یا بازخواست؛ فَرَسَا و س د س د farasâ در بندهای ۷ و ۹ از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۴۴ همچنین بمعنی پرسش است.

۴ - چگونه = کَتها و س د س د kathâ، در هات ۴۳ بند ۷ و هات ۴۶ بند ۱ و جز آن نیز آمده یعنی کدام، چون، چگونه، در گزارش پهلوی چیگون و س د س د و گاهی کتار و س س د کاتار katâr، چه.

۵ - رد = رَتو و س د س د ratu، در پهلوی رت و س د رتو، در فارسی رد که بمعنی دانا و خردمند و خواهی گرفته شده؛

یکی انجمن ساخت باخردان هشیوار و کار آزموده ردان (فردوسی) در گاتها رَتو ( = رد ) بمعنی داور (قاضی) است، چنانکه در این بند و در بند ۶

میتوان بهمین معنی گرفت. درهات ۳۱ بند ۲ خود زرتشت داور دادگاه ( محکمه ) ایزدی است، در روز شمار داوری با خود پیغمبر است چنانکه در هات ۳۳ بند ۱ آمده است.

از پاره ۲۶ از فرگرد ۵ و از پاره ۷۱ از فرگرد ۷ و ندیداد بخوبی پیداست که رد بمعنی داور است. *أهو* *مدمدم*. *ahû* در اوستا بیشتر با واژه رتو آمده اما در اینجا بجای *أهو* *ahû* *أهور* *مدمدم*. *ahura* آمده که از همان بنیاد و بهمان معنی است: سر و سرور و سردار و خواجه و بزرگ و خدایگان. همچنین واژه رتو *مدمدم*. *ratu* در گساتها بمعنی داوری است، چنانکه در بند ۶ از هات ۴۳، درجا های دیگر کم و بیش از این واژه سخن داشتیم. بجلد دوم یشتها ص ۲۸۰ - ۱۸۱ و بجلد دوم یسنا بگفتار و یسپرد و بجلد و ندیداد بگفتار پادا فراه نگاه کنید.

۶ - خورش: بجای این واژه *واسترا* *واسترا* *vāstra* آمده، در هات ۳۲ بند ۱۰؛ هات ۳۳ بند ۳ و بند ۴؛ هات ۴۷ بند ۳؛ هات ۵۱ بند ۱۴ و جز آن بآن برمیخوریم. در گزارش پهلوی (= زند) همین واژه، *واسترا* *واسترا* *vāstr* بکار رفته است، *واسترا* بمعنی چراگاه و کشتزار و چمن است و آنچه از برای خورش مردمان و چارپایان بکار آید یا خواربار. در یادداشتهای شماره ۱۱ و ۱۴ از بند پیش از واژه های *واسترا* *واسترا* *vāstra* و *واستریه* *واستریه* *vāstrya* سخن داشتیم.

Horn گمان کرده، واژه باسره که در فرهنگها یاد شده همان *واسترا* اوستایی و پهلوی باشد. نگاه کنید به:

Grundriss der Neupersischen Etymologie S. 254 No. 122 bis

در فرهنگها باسره، کشت زار دانسته شده و از شمس فخری این شعر گواه آورده شده:

پیوسته کشت زار امیدش ز آب کام      سیراب باد تا که بود نام باسره



۱۱ - سردار، سرور، خدا یگان = آهور = **سردار** . ahura . یادداشت شماره ۵ از همین بند و یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱۲ - برگزیده : اوشتا **دوسر** . ustā ( اوست **دوسر** . ušta ) اسم مفعول از مصدر **وس** . vas که بمعنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است، در گاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ۸ و ۹ از همین هات و در هات ۴۳ بندهای ۹ و ۱۰ و جز آن . در بند ۲ از هات ۲۹ آمده : کی راشما سردار وی برگزیده = کی را شما خواسته اید که رد او باشد .

۱۳ - واژه دروغ را نگارنده در اینجا صفت گرفته بجای واژه در گونت **دروغ** «**دروغ**» . drəgvant ( **دروغ** «**دروغ**» ) که در متن آمده، یعنی دروغمند از واژه دروگ **دروغ** . drug ( = دروج **دروغ** . druǰ درجای های دیگر اوستا این صفت درونت **دروغ** . drvant ) در تأیید آن دروغپرست یا پرودروغ آوردیم . واژه دروند در فرهنگها هم یاد شده بمعنی بد مذهب و فاسق و بشر زراتشت بهرام گواه آورده شده :

درو از ما به بهدین خردمند که دور است از ره و آیین دروند

( فرهنگ جهانگیری )

دروند در اوستا از برای گمراهان و پیروان آیین دروغین آمده و بسا از آن یکی از پیشوایان یا شهریاران دیویسنا اراده شده است در برابر آشون **دروغ** . ashavan یا اشاون **دروغ** . ( آشونت **دروغ** . ashavant ) یعنی راستی مند یا پیرو آش **دروغ** . asha دین راستین زرتشتی . در گزارش پهلوی اهروب **دروغ** . ahrob ، همین واژه است که در برهان قاطع اهلوب و بواژه زند و پازند بمعنی بهشتی گرفته شده در مقابل دوزخی . این واژه باید اهلوب باشد، همچنین واژه آشو بهمین معنی در فرهنگها یاد شده است . یادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید

۱۴ - باز داشتن یا برگردانیدن و دور داشتن ( **ياسوسدديد** . **د** ) =  
 وادایسه **ياسوسدديد** . **و** vādāya از مصدر **وَد** **ياسوس** . **و** vad ( = **وَد** )  
**ياسوس** . **و** vadh) که بمعنی رهبری کردن و کشیدن و بدر بردن و راندن است چنانکه  
 در گوش یشت پاره ۱۸ و در رام یشت پاره ۵۲ و جز آن . با جزاوی : **دوسد** - **ياسوس** :  
 upa-vad بشوهر دادن است چنانکه در فرگرد ۴ و ندیداد پاره ۴۴ ، و با جزاوس :  
**دوس** - **ياسوس** . **و** us-vad ( = **دی** - **ياسوس** ) ر بودن و بدر بردن است چنانکه  
 در ارت یشت پاره ۵۹ و با جزاوی : **وای** - **ياسوس** vi-vad گردانیدن و گردش دادن  
 است چنانکه در فرگرد ۸ و ندیداد پاره ۱۶ .

۱ - پاسخ گفتن ( **وسدوسد** . **و** **دوسد** . **و** ) = **مرو** **دوسد** . **و** mrū گفتن ،  
 در گزارش پهلوی نیز گفتن **وسدوسد** . در اینجا ، چنانکه در بند  
سومین بند ۲ از هات ۳۲ با جزء پیمیتی : **وسدوسد** - **دوسد** . **و** paiti - mrū  
 یعنی پاسخ گفتن ، در گزارش پهلوی پسخون گفتن **وسدوسد** **وسدوسد** ، نگاه کنید  
 بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ .

۴ - سردار = **سرجن** **دوسد** **دوسد** . **و** sarājan یا اور ، همین یکبار در اوستا  
 آمده ، در گزارش پهلوی سرداریه **وسدوسد** . سرداری .  
 ۴ - بی آزار = **ادوآشنگه** **وسدوسد** **وسدوسد** . **و** a-dvaēshañh ، در  
 جا های دیگر اوستا **آتیشنگه** **وسدوسد** **وسدوسد** . **و** a-tbaēshañh ، همان  
 واژه **دوآشنگه** و **تیشنگه** میباشد که در یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت  
 و گفتیم بمعنی ستیزه و دشمنی و آزار است ، در اینجا با حرف نفی «آ» **وسد** . یعنی  
 بی ستیزه یا بی آزار و بی گزند .

۴ - واژه ای که به «آنجا» گردانیدیم در متن **اویشام** **وسدوسد** **وسدوسد** .  
 avaēsham آمده ، مردمان جهان مراد است .

۵ - دریافتن = **ویدویه** **وای** **ویدویه** . **و** viduyē (Inf.) ، در بند ۵ از  
 هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۴ نیز آمده و در بند ۹ از هات ۴۳ با جزء

وی: وی ویدویه **وی»»وی»»** . vi-viduyé بازشناختن و دریافتن از مصدر وید  
**واید** vid که در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی آگاه  
 بودن و دانستن است .

۶- زیر دست = **آدر»»سد»»** . âdra صفت است بمعنی خرد (کوچک)  
 زیر دست. نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 5-6.

۷- درست = **ایشو»»سد»»** . arəshva در یادداشت شماره ۴ از بند ۶  
 از هات ۲۸ گذشت .

۸- رفتار کردن ( **ییا»»سد»»سد»»** ) = شیو **ش»»سد»»** . shyu ، در  
 یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت .

۹- واژه ای که به «کسان» گردانیدیم در متن **س»»سد»»سد»»** . آمده از مصدر  
 آه ah: هستن، بودن . از این واژه کسانی که هستند یا آنانی که میباشند اراده  
 شده است ( در میان کسان = در میان مردمان )

۱۰- نیرومند تر = **آئو»»جیشت»»سد»»سد»»** . aojīsta ، ( در تأنیت  
 آئو»»جیشتا **سد»»سد»»سد»»** ) صفت تفضیلی است از واژه اوگر **د»»سد»»** .  
 ugra ( در تأنیت اوگرا **د»»سد»»** ) ، در بخشهای دیگر اوستا اوغر **د»»سد»»**  
 ughra یعنی نیرومند، زورمند، توانا، زبردست. در گزارش پهلوی چیر **د»»سد»»**

۱۱- خواندن ( **زید»»سد»»سد»»** ) ( **زون»»سد»»** ) zavan خوانش  
 ( استغائه). یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲- یاری، پناه = **کیردوشا»»سد»»سد»»** . kərədušhâ ، نگاه کنید به .  
 Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 35-36

۱۳- رسیدن، آمدن ( **ی»»سد»»سد»»** ) = **گم»»سد»»** . gam (= **جس»**  
**ی»»سد»»** . Jās)، یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱- **سُخن»»سد»»سد»»** = **سَخوار»»سد»»سد»»** . saxvār ، در گزارش  
 پهلوی نیز سخون **سد»»سد»»** در بند ۵ از هات ۵۳ نیز بواژه **سَخون»**  
 چهارمین بند

دوسر ۳۳۳ } sâx<sup>van</sup> برمیخوریم که بمعنی سخن است از مصدر سنگه دوسر ۳۳۳ .  
 sanh یعنی گفتن ، آگاهانیدن ، آموزانیدن . در فُرس هخامنشی تَهه thah ، در  
 گزارش پهلوی آموختن ۱۱۳۳۳ در هات ۳۱ بند ۱؛ هات ۳۲ بند ۷؛ هات ۴۳ بند  
 ۶؛ هات ۴۴ بند ۱ و بند ۹؛ هات ۴۶ بند ۱۷ بفعل سنگه دوسر ۳۳۳ برمیخوریم .  
 نگاه کنید به : Commentar über das Avesta von Spiegel II B. S. 210;  
 Grundriss der Neupersische Etymologie von Horn No. 724; Arische  
 Forschungen von Bartholomae III Heft S. 36 .

در اینجا یاد آور میشویم که واژه سنگه در پار ۷ از یستمین فرگرد و نیداد چندین  
 بار با جزء پیتی : دوسر ۳۳۳ - دوسر ۳۳۳ . paiti-sanh آمده بمعنی دفع بلا کردن  
 یا برگردانیدن آسیب و گزند با نماز و نیایش ، از همین واژه است پاسخ در فارسی .  
 یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۴ - بهتر زیاد دارد یا بهتر یاد دارنده = مَیرِ یشتَ دوسر ۳۳۳ .  
 mairista . صفت است از مصدر مَر دوسر ۳۳۳ . mar یادداشتن ، چنانکه در بند  
 ۱ از هات ۳۱ و در بند ۱۴ از هات ۴۳ آمده . مَر mar نیز بمعنی واج گرفتن و زمزمه  
 کردن است یعنی نماز و نیایشی را آهسته بر زبان راندن و برشردن ، باین معنی در  
 اوستا بسیار آمده است . در گزارش پهلوی اَشْمُرْتَن ۱۱۳۳۳ oshmurta  
 شمردن ، از همین بنیاد است واژه بیمر (= بی + مر) و امار و اماره یا آمار و آماره  
 که بمعنی شمار و شماره است . لیبی گوید :

اگر خواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره (فرهنگ سروری)

مَر دوسر ۳۳۳ . mar در اوستا چنانکه در فُرس هخامنشی ، نیز بمعنی  
 مردن است ، در پهلوی مورتن ۱۱۳۳۳ . یادداشت شماره ۶ همین بند نگاه کنید .

۴ - واژه هایی که به « پیش از این » و « پس از این » گردانیدیم در متن

پتیری چیتیت دوسر ۳۳۳ و پتیری چیتیت دوسر ۳۳۳ . pairiçithit و آئیبی چیتیت دوسر ۳۳۳ .

aitaipithit آمده، مرکب است از پیری **سده** . pairi : پیش (یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۳۴ نگاه کنید)، آئیپی **سده** . aipi : پس، وواژه چیت **سده** . cit که در فارسی چه گوئیم، در جاهای دیگر اوستا چیت **سده** . eit و در فرس هخامنشی چی **سده** . ey و جز، ایت **سده** . it در جاهای دیگر اوستا ایت **سده** . it که از برای نمودن پیوستگی جمله‌ها بهم دیگر بکار میرود. نگاه کنید به: Altira, wörterb. von Barthol. sp. 82 und 367 und 588 und 860: Complete Dictionary of the Avesta Language by Kanga p. 309 این واژه‌ها را میتوان بمعنی «چه پیش و چه پس» یا «چه در گذشته و چه در آینده» گرفت.

۴- ورزیدن (**سده** **سده** **سده** .) = **سده** **سده** **سده** . varaz، در پهلوی ورزیدن **سده** **سده** بمعنی کردن، ساختن، بجای آوردن، انجام دادن و گزاردن است. در بند ۱ و ۲ از هات ۳۳؛ بند ۱۱ از هات ۴۳؛ بند ۱۹ از هات ۴۶؛ بند ۱۰ از هات ۵۰؛ بند ۱ از هات ۵۱ و جز آن باین واژه بر میخوریم.

۵- دیو = **سده** **سده** **سده** . daēva، پروردگاران آریائی پیش از زرتشت چنین نامیده میشده‌اند، از آن جدا گانه سخن داشتیم.

۶- مرد = **سده** **سده** **سده** . mashya، همچنین در گاتها **سده** **سده** **سده** . marəta آمده، در فرس هخامنشی مرتیه **سده** **سده** **سده** . martiya، در پهلوی مرتوم **سده** **سده** **سده** . در فارسی مردم. صفت است یعنی مردنی، در گذشته نیست شدنی، از مصدر **سده** **سده** **سده** . mar که در یادداشت شماره ۲ گفتیم بمعنی مردن است. یادداشت شماره ۸ از بند ۷ و بواژه **سده** **سده** **سده** . masha در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ همین هات و از برای واژه‌های دیگر از همین بنیاد یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۷- دادگستر بجای ویچیر **سده** **سده** **سده** . vi-šira آمده، همین واژه است که در فارسی وزیر گوئیم و در زبان عربی از فارسی گرفته شده است.

ویچیر (در تائیت ویچیرا **سده** **سده** **سده** . vi-širā) صفت است بمعنی تصمیم



گیرنده، فتوی دهنده، حکم کننده، دانا، بخرد، از مصدر چی ۰۲۲. ۰۲۲ یعنی برگزیدن، بازشناختن یا انتخاب کردن و امتیاز دادن. باجزه وی: وی چی ۰۲۲. ۰۲۲. vi-ēi، در بند ۱۵ و بند ۱۷ از هات ۴۶ آمده است. یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نیز نگاه کنید.

واژه هایی که در فارسی از همین بنیاد بجا مانده بسیار است. از آنهاست: چیدن، انجیدن، گزیدن، گزاردن، گزارش، گزاره، و جر، و جرگر، گزیدن. درپهلوی ویچیتن ۱۱۳۹۱ viçitan، گزاردن درپهلوی ویچارتن ۱۱۳۹۱ viçartan، گزارش درپهلوی ویچاریشن ۱۳۰۱۳ viçârishn. گزارش و گزاره بمعنی تفسیر است. چون امروزه از واژه وزیر معنی اصلی برنمیآید بجای آن دادگستری آوردیم. واژه وی چیتنه ۱۱۳۹۱ vi-ēitha در یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۳۰ نیز نگاه کنید.

۸ - خواستن ( ۰۲۳۳۳۰ ) = ۰۲۳۳۳۰ = vas، یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید، از برای واژه «همچنان» یادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - ما نیز برآئیم: ۰۲۳۳۳۰. از مصدر آه ۰۲۳۳۰. ah: هستن، بودن که در یادداشت شماره ۹ از بند ۳ گذشت.

۱ - ایدون یا اینچنین = ات ۰۲۳۳۰. at مانند واژه اتها ۰۲۳۳۰

athâ که در یادداشت شماره ۱۲ از نخستین بند همین هات گذشت. پنجمین بند در گزارش پهلوی ایتون ۱۱۳۹۱ شده و بسا هم ترجمه نشده است.

۲ - برآئیم: در متن ۰۲۳۳۰. از مصدر آه ۰۲۳۳۰. ah: هستن، بودن.  
۳ - دست بلند شده، دست بسوی بالا برداشته، یادداشت شماره ۳ از نخستین بند از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - آفرین خواندن ( ۰۲۳۳۰ ) = فری ( ۰۲۳۳۰ ) fri ستودن، خوشنود کردن و بمعنی دوست داشتن و بخشایش درخواستن و آمرزش خواستار

بودن و ستاییدن و نیاییدن یا آفرین خواندن در اوستا بسیار آمده چنانکه در بند ۱۲ از هات ۴۹ و بسا در جاهای دیگر اوستا. با جزء آ: **سدر لریه**. نیز در اوستا بسیار آمده و از همین بنیاد است آفرین **سدر لریه**. *afrina* که در فارسی آفرین گوئیم، چنانکه در گشتاسب یشت پاره ۳، و آفریتی **سدر لریه** و *âfriti* و آفریون **سدر لریه** *âfrivana* و جز آن و از همین بنیاد است فریه **سدر لریه**. *frya* یعنی دوست. یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۴۳ و بجلد خرده اوستا ص ۲۴۴-۲۲۵ نیز نگاه کنید.

۵- در اینجا مراد از «روان من» همان گوشورون یاروان چار پایان سودمند است که در آغاز همین هات از ستم مردمان گله مند است اما جانوران بارور = **سدر لریه** در بند ۱۴ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۴ و بند ۱۹ از هات ۴۶ همچنین در پاره ۳۷ از فرگرد و ندیداد آمده و در همه جا آزی **سدر لریه** *azi* صفت گشو آورده شده است، در یسناسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۵ آزی صفت آب آمده یا اینکه نام يك گونه مایع است، در گزارش پهلوی (= زند) همان پاره از یسناسنا ۳۸ آزی **سدر لریه** *aziš* (بخش اوستایی) شده و در توضیح افزوده شده «خذوك» چنانکه میدانم *خذوك* = خدو یعنی آب دهان:

او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نیی و هر ولی
او خدو انداخت بر روی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده گاه

(جلال الدین)

در فصل ۲۱ بند هش که هفده گونه مایع بر شمرده شده در نخستین فقره آمده: «دوازدهم خدوی جانوران و مردمان که با آن پوس (پس = جنین) پرورند» نریوسنگ *Neriosangh* دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت یسنا واژه های آزی *azi* و گشو *gao* را چنین گردانیده: *trivârshiki-gauh* یعنی گاو سه ساله.

۶- خواهش: **سدر لریه** *fērasâ*، با واژه فرسا **سدر لریه**.



آرش **ارښ** . arš آمده . ییادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .  
 جزء دوم این صفت از مصدر جی **جی** . ji که در پهلوی زیویستن **زیویستن** ۱۱  
 zīvistan و در فارسی زیستن گوئیم در آمده است . از همین بنیاد است جیتی  
**جیتی** . jiti یعنی زندگی و نیز از همین بنیاد است صفت جو **جو** . jva  
 که در بند ۷ از هات ۴۵ آمده یعنی زنده، در پهلوی زیوندک **زیوندک** . zivandak  
 و در فرس هخامنشی جیو **جیو** . jīva ، از همین واژه است جیوه که ژبوه هم گفته شده و معرب  
 آن زبوق است . ییادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و ییادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰  
 نگاه کنید . همچنین واژه گیّه **گیّه** . gāya بمعنی زندگی در خودگاتابسیار  
 آمده ، چنانکه در بند ۴ از هات ۳۰ و در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۹ از هات ۵۱ ، جی  
**جی** . نیز در اوستا بمعنی جستجو کردن و جویا شدن است ، چنانکه در فرگرد  
 ۱۵ و ندیداد پاره‌های ۱۳-۱۴ . همچنین جی **جی** در یسنا ۳۹ (هفت‌هات) پاره ۱ بمعنی  
 پروراندن و جان بخشیدن و زندگی دادن است .

در اینجا یاد آور میشویم : گیّه مرّتن **گیّه مرّتن** . gāya-marətan  
 که در فارسی کیومرث گوئیم در اوستا نخستین بشر است بجای آدم  
 در مذهبهای سامی . این نام مرکب است از گیّه و از مصدر مرّ **مرّ** . mar  
 که در یسنا ۶ از بند ۶ پیش گفتیم بمعنی مردن است . کیومرث یعنی زنده  
 در گذشته یا جاندار که مردنی است . ییادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰  
 نگاه کنید .

۹ - شبان = فشوینت **فشوینت** . fshuyant اسم فاعل است از  
 فشو **فشو** . fshu یعنی پروراندن ، چارپایان پروراندن ، از گله پرستاری  
 کردن ، از رمه‌گاو و گوسفند نگهداری کردن . بهمین صفت فشوینت در بند ۱۰  
 از هات ۳۱ نیز بر میخوریم ، همچنین پَسو **پَسو** . pasu و فشو **فشو** . fshu  
 بمعنی چارپای خانگی و جانور اهلی است ، چنانکه در بند ۱۵ از هات ۳۱

و در بند ۹ از هات ۴۵ و در بند ۱ از هات ۵۰، در گزارش پهلوی به پاه ۴۳۵  
 pāh گردانیده شده و بسا هم بجای آن گوسپند 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 آورده  
 شده . پَسو pasu در اوستا برابر است با واژه لاتین pecus . از واژه فشو fshu  
 در فارسی واژه شُبان (بضم شین) که چوپان نیز گوئیم بجا مانده است ، در پهلوی  
 شویان 𐭥𐭥𐭥𐭥 . در اینجا یاد آور میشویم که افتادن حرف فِـاء اوستایی از سر  
 واژه های فارسی بسیار رایج است چون فشرَم 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . fsharāma  
 درباره های ۹-۱۱ از فردگرد ۱۵ و ندیداد که در پهلوی ( 𐭥𐭥𐭥 ) و در فارسی شرم  
 شده است . همچنین است افتادن خاء اوستایی از سر واژه های فارسی چون خَشپ  
 𐭥𐭥𐭥𐭥 . xshap که در پهلوی ( 𐭥𐭥𐭥 ) شب و شب شده ، و خَشتهَر  
 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . xshathra در پهلوی شتر 𐭥𐭥𐭥𐭥 در فارسی شهر و جز آن .  
 ۱۰- دروغپرست = در گونت 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . dragvant ، بیادداشت  
 شماره ۳ از بند ۲ همین هات نگاه کنید .

۱۱- آسیب = فرجیائیتی 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . fra-jyāiti : آسیب ،  
 گزند ، تباهی ، زیان ، شکستگی ، از مصدر جیا 𐭥𐭥𐭥𐭥 : jyā : پیر شدن ، کاهیدن  
 ناتوان گردیدن . همچنین جیا Jyā در اوستا بمعنی زِه (زه کمان) آمده چنانکه در  
 مهریشت باره ۱۱۳ و ۱۲۸ .

۱- آیین یادستور و داوری در بند ۹ از هات ۴۸ نیز آمده = وَفوَ 𐭥𐭥𐭥𐭥 .  
 ششمین بند | vafu از مصدر وَف 𐭥𐭥𐭥 . vaf که در یادداشت شماره ۱ از بند ۳  
 از هات ۲۸ گذشت .

۴- خودگفت = 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . اِ 𐭥𐭥𐭥 ضمیر است یعنی خود  
 (خویش) از بنیاد آ 𐭥𐭥 . a : من خود ، تو خود ، او خود . از همین بنیاد است  
 واژه اَس چیت 𐭥𐭥𐭥𐭥 . asçit در بند ۱۸ از هات ۴۶ : من خود نوید  
 میدهم . نگاه کنید به : Awestalliteratur von Geldner , im Grundriss  
 der Iran. Philol. II Band S. 52 N. 2 ; Altiranisches Wörterbuch von  
 Bartholomae Sp. 11





۴- افزونی: آزوتی **سی ۱۳۰ د** . āzūti ( = آزوتیتی **سی ۱۳۰ د** .  
 āzūti ) ، دربند ۵ از هات ۴۹ نیز آمده، در پخشهای دیگر اوستا هم بآن برمیخوریم  
 چنانکه در یسنا ۱۶ پاره ۸ و در یسنا ۳۸ ( هفت هات ) پاره ۲ و در یسنا ۶۸ پاره  
 ۲ و در رشنیشت در پاره های ۳-۴ و در فرگرد ۹ و ندیداد در پاره های ۵۳ - ۵۷  
 و در فرگرد ۱۳ پاره ۲۸ و در پاره های ۵۲-۵۶ از همان فرگرد.

بواژه آزوتیتی **دا سی ۱۳۰ د** . azuiti-dâ بمعنی گشایش دهنده در  
 مهریشت پاره ۶۵ برمیخوریم . آزوتی در گزارش پهلوی ( زند ) بسا به چریبه  
**۳۰۳۰۳** çarpîh ( چربی ) گردانیده شده و بسا هم اوزونکیه **۳۰۳۰۳**  
 awzûn-kîh ( افزونی ) چنانکه در همین بند هفتم از هات ۲۹ و در پاره ۲ از یسنا  
 ۳۸ ( هفت هات ) ، در پاره ۸ از یسنا ۱۶ که در پاره ۸ از یسنا ۶۸ تکرار شده، همچنین  
 در پاره ۲ از یسنا ۶۸ و در پاره ۲۸ از فرگرد ۱۳ و ندیداد آزوتی باواژه خشوید  
**۳۰۳۰۳** xshvidha که بمعنی شیر است یکجا آمده است . خشوید یا خشوید  
**۳۰۳۰۳** xshvid در گزارش پهلوی به شیرینه **۳۰۳۰۳** shîrînih  
 ( شیرینی ) گردانیده شده است .

در همین بند ۷ از هات ۲۹ آزوتی āzūti با واژه خشوید xshvid یکجا  
 آمده و بمعنی فراوانی گرفتیم . در اینجا یاد آور میشویم که واژه شیرین و شیرینی از واژه  
 شیر در آمده است .

آزوتی اصلاً بمعنی چربی است اما بسا از آن چیزی خوردنی اراده میشود در  
 مقابل خشوید، چیزی آشامیدنی و روان .

آزوتی بسا باواژه ایژا **۳۰۳۰۳** îzâ آمده، چنانکه در گاتها در هات  
 ۴۹ بند ۵ و در جا های دیگر اوستا: در پاره های ۵۳ - ۵۷ از فرگرد ۹ و ندیداد  
 و در پاره های ۵۲ - ۵۶ از فرگرد ۱۳ و ندیداد . این واژه هم در گزارش پهلوی گاهی  
 به افزونی و گاهی به شیرینی گردانیده شده است . از بند ها و پاره هایی که از گاتها  
 و از پخشهای دیگر اوستا بر شمردیم برمیآید که از خشوید و ایژا بك چیز اراده



میشود و نیز دیده میشود که آزوتی با خشویذ یا بالیژا آورده شده است . در سانسکریت âhuti بمعنی نذر و فدیة و ilâ بمعنی آشام بجای آزوتی و ایژا اوستامیباشد .

چنین مینماید که آزوتی و ایژا در اوستا بمعنی افزونی و فراوانی بکار رفته باشد ، چنانکه در گزارش پهلوی در بسیاری از جا ها بهمین معنی گرفته شده است . از بنده از هات ۴۹ بخوبی پیداست که آزوتی و ایژا بمعنی گشایش و فراخ روزی و افزایش و فراوانی و آبادانی و خوشبختی و بهروزی و بختیاری و کامیابی است . ( بیادداشت شماره ۹ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید). همچنین در پاره های ۵۳ - ۵۷ از فرگرد نهم وندیداد و پاره های ۵۲ - ۵۶ از فرگرد سیزدهم وندیداد در ردیف واژه های تندرستی و چاره و درمان و بالندگی و پرورش و رستن گندم و گیاه ، واژه های آزوتی و ایژا نیز آمده و باید بمعنی فراخ روزی و فراوانی باشد ، اما در پاره ۲۸ از فرگرد سیزدهم وندیداد ، آزوتی و خشویذ که بساواژه گیشوش گیشوش گیشوش یکجا آمده بمعنی اصلی خود است و این سه واژه بمعنی چربی و شیر و گوشت است و در آنجا چنین دستور رفته که خوراک سگ باید از اینها باشد .

در نخستین جمله از بند ۷ از هات ۲۹ مقصود این است : اهورا مزدا در باره چارپایان سودمند افزایش و پرورش دستور داد ، مردمان راست که از آنها پرستاری کنند تا از برای آنان مایه فراوانی و گشایش و فراخ روزی و زندگی خوش باشد .

۳ - بازاستی همکام یا با اشا ( اشَ در ریخ نه . asha ) همخواست و هم اراده . بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - فرمان = ساسنا ووسه فدسه . بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید

- ۵ - فراوانی = خشوید xshvid، یادداشت شماره ۲ نگاه کنید.
- ۶ - واژه ای که «بخورش نیازمندان» گردانیده شده در متن hvôurushaēibyô آمده اما درست این است که hvôurusha باشد بصیغه جمع از برای واژه هواوروش hvôurusha یعنی خورش خواستار یا غذا خواهند و بخورش نیازمند، از مصدر خوار xvar (باوا معدوله) یعنی خوردن، درگزارش پهلوی نیز خوار تاران x<sup>v</sup>artârân خورندگان شده است.
- ۷ - بجای واژه پاك سپنتا دود سپنتا spənta آمده، صفت است یعنی مقدس، از آن اهورا مزدا اراده شده است.
- ۸ - مردم = مَرَت marəta در بند ۵ از هات ۴۵ و در بند ۱۳ از هات ۴۶ نیز آمده. یادداشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات و یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.
- ۹ - نگهداری کردن، پرستاری کردن = دا دیدا .dā یادداشت شماره ۸ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

۱ - شناخته شده = ویست یا دومم . vista یادداشت هشتمین بند شماره ۴ از بند ۶ همین ها نگاه کنید.

۲ - آیین یا آموزش و فرمان = سا سنا sāsna . یادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید.

۳ - شنیدن ( گوش ) = گشوش gush (= گشوش gaosh) یعنی گوشیدن، گوش دادن، دریافتن و پذیرفتن. در پهلوی نیوشیتن ۱۱۳۵۲، در فارسی نیوشیدن:

بنگر که چگویدت همی گنبد گردان گفتار جهان را بره چشمت بنیوش  
( ناصر خسرو )

باین واژه در بند ۱۸ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۷



واهریمنی بکاررفته، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۲۴ وفرگرد ۳ و ندیداد پاره ۳۲ وفرگرد ۱۰ و ندیداد پاره ۴۵، در این دو پاره پسرین سخن از نالیدن دیوهاست. همچنین رود rud بمعنی بازداشتن است، چنانکه در هات ۵۱ بند ۱۲ و در یسنا ۱۹ پاره ۷ باجزء آب: **رود رود** . apa-rud یعنی فرو گذاشتن، انداختن. در یسنا ۷۱ پاره ۱۸ باجزء آو: **رود رود** . ava-rud نیز به همین معنی است، سوم رود rudh بمعنی رویدن است، در پهلوی روستن **رود رود** (رُستن)، چنانکه در یسنا ۱۰ پاره ۳، و باجزء وی: **رود رود** . vi-rudh در پاره ۱۲ از همان یسنا بمعنی سر بر زدن و رُستن است.

چهارم رود rudh بمعنی روان شدن است (چون روان شدن آب)، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۱۱ و زامیاد یشت پاره ۴ و جز آن. از همین بنیاد است رود (رودبار) در فارسی.

۳ - خوشنود شدن = خشانمین **رود رود** . xshānmāne (Inf.)  
همین یکبار در اوستا آمده. نگاه کنید به: Altiran-wörterb. von Barthol. Sp. 554  
۴ - آواز = **رود رود** . vaē . بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - سُست، ناتوان = **رود رود** . an-aēsha ، با حرف نفی آن an در بند ۲ از هات ۴۶ نیز آمده، این صفت از مصدر ایس **رود** . is ( **رود رود** . aēs ) در آمده که در یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی توانستن و یارستن است. بیادداشت شماره ۷ همین بند نگاه کنید.

۵ - نگهدار = **رود رود** . rāda ، در پخشهای دیگر اوستا **رود رود** . rādha و میتوان بمعنی سر پرست گرفت. در پاره ۲۳ از یسنا ۹ **رود رود** . rādha بمعنی شوهر است، رادنگه **رود رود** . rādañh که در بند های ۱۳ و ۱۷ از هات ۴۶ آمده بمعنی آمادگی بخدمت دینی است، چون فرمانبری و پذیرفتن آنچه درباره کیش و آیین است. همچنین رادنگه rādañh در بند ۷ از هات ۴۵ صفت است یعنی آماده دارنده، در دست دارنده. این واژه ها از مصدر **رود رود** . rād

در آمده که بمعنی آماده بودن و خود حاضر کردن و کامروا کردن و بجای آوردن است چنانکه در بند ۲ از هات ۳۳ و در بند ۶ از هات ۵۱. در فرس هخامنشی نیز راد rād بمعنی آراستن و آماده کردن و پرداختن است .

راستَ رَاسْتَهْ بمعنی رَاسْتَهْ rāsta صفت است ( اسم مفعول) از مصدر راد ، یعنی آراسته و آماده و پرداخته و درست شده . در فارسی صفت راست و مصدر آراستن از همین واژه راد رَاسْتَهْ rād اوستا و فرس است . در واژه «آراید» مصدر راد rād با جزء آ سَهْ بهتر دیده میشود .

۶- ناتوان = اَسُورَ a-sûra با حرف نفی آ سَهْ a ، سَورَ سُورَهْ sūra یعنی توانا ، زورمند ، زبردست و نیرومند . بیادداشت شماره ۲ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۷- شهریار توانا، پادشاه نیرومند = ایشاخشتهریه ایشاخشتهریه xshathrya یعنی ایشاخشتهریه ایشاخشتهریه xshathrya (بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید) و از واژه ایشا ایشا ishâ که صفت است از مصدر ایش is که در یادداشت شماره ۴ از همین بند گذشت .

۸- آرزو داشتن ، خواهش داشتن ( وَاَسَدَهْ ) = وَسْ وَاَسَدَهْ vas . بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹- کی = کَدَا kadā ، در جا های دیگر اوستا کَدَا kadha .

۱۰- خواهد بود = اَوَهْ اَوَهْ ah از مصدر آه هستن ، بودن .

۱۱- آهنگام = یَوَا yavâ ، در اینجا از ظرف زمان است . بوژه یَوَا yu بیادداشت شماره ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲- ضمیر «او» = هُوئی hōi بر میگردد به چارپا .

۱۳- اَوُ = اَوَهْ avô = اَوَنگه avānh در بند ۱۲

از هات ۴۹ و در بند ۱ و بند ۵ و ۷ از هات ۵۰ نیز آمده ، در گزارش پهلوی

ایاریه **سرسر** ayârih یاری، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۴ از هات ۳۲  
 بوآژه او (Inf.) avô بمعنی یاری کردن نگاه کنید.

این واژه از مصدر او **سرسر** av در آمده که بمعنی یاری کردن است و  
 در بند ۷ از هات ۴۴ آمده و در آنجا بمعنی کوشیدن و غمخواری کردن گرفتیم، از همین  
 بنیاد است او **سرسر** avar بمعنی یاری و یاور که در بند ۱۱ از همین هات آمده است.  
 ۱۴ - زستونت **سرسر** zastavant همین یکسبار در اوستا  
 آمده، در گزارش پهلوی توان **سرسر** از واژه زست **سرسر** zasta  
 (دست) در آمده که در یادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت.

۱ - شما = یوزم **سرسر** yūzəm، در بند ۱۱ نیز آمده و در بند ۹ از

هات ۲۸ هم بآن برخوردیم، بوآژه خشم **سرسر** xshma  
 یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۲۸ و بوآژه یوشم

#### دهمین بند

**سرسر** yūshma در بند ۹ از هات ۳۲ و بوآژه خشماک **سرسر**  
 xshmâka در بند ۱۴-۱۵ از هات ۳۴ و بوآژه یوشماک **سرسر** yūshmâka  
 در بنده ۵۰ از هات ۵۰ و بوآژه های خشماونت **سرسر** xshmâvant  
 و یوشماونت **سرسر** yūshmâvant در شماره ۱۱ از بند ۱۱  
 همین هات نگاه کنید.

۲ - ضمیر آنان: **سرسر** برمیگردد به چارپایان.

۳ - نیرو = آئوگنگه **سرسر** aoganh، در فروردین بشت پاره ۱۲  
 آئوگر **سرسر** بمعنی نیرو و توانایی و زور است، همچنین در اوستا آئوگنگه

**سرسر** aojanh بهمین معنی آمده، چنانکه در گاتها هات ۵۰ بند ۳  
 آئوگنگه **سرسر** aojanh نیز صفت است بمعنی نیرومند و توانا، چنانکه در گاتها هات ۳۴  
 بند ۸، در بند ۶ از هات ۲۸ بصف آئوگنگهونت **سرسر** aojanhvant.

( **سرسر** بمعنی نیرومند برخوردیم و در بند ۴ از هات ۳۱ و در بند

۴ از هات ۳۴ و در بند های ۸ و ۱۶ از هات ۴۳ نیز بآن برخوایم خورد، در پهلوی

اوژ **سرسر** öz و اوژومند **سرسر** özomand.







در بند ۱۱ از هات ۳۲، در پخشهای دیگر اوستا ویدَ vaédha چنانکه در یسنا ۶۸ پاره ۱۳، ویدیشَتَ vaédista که در بند ۱۹ از هات ۴۶ آمده صفت تفضیلی است از ویدَ یعنی پدید آورنده تر، چاره سازتر.

۱۱ - مقصود از واژه « این » = آهیا *ahyâ* این است: برانگیختن چنین توانایی و شهر یاری که آسایش بخشد و رامش دهد، از اهورامزداست و بس، اوست نخستین کسی که آن را پدید تواند آوردن.

۱ - کجا = کودا *kudâ* همین یکبار **یازدهمین بند** در گاتها آمده.

۳ - بجای راستی، منش نیک، شهر یاری؛ آش *asha*، و هومَنَنگه *xshathra* و در فارسی *vohu-manah*، خَشْتَهَر *xshathra* آمده، چنانکه پیداست در اینجا این واژه‌ها اسم مجرداند نه اسم خاص امشاسپندان اودیبهشت و بهمن و شهر یور.

۳ - مردم = مَشَ *masha* ( *masha* ) یادداشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات نگاه کنید.

۴ - پذیرفتن ( *zan* ) = زَنَ *zan*، در فرس هخامنشی دَنَ *dan* دانستن و شناختن، همان است که در پهلوی ( *paiti-zan* ) و در فارسی دانستن گوئیم. در اینجا با جزء پشیتی: *paiti-zan* یعنی شناختن، پذیرفتن و با جزء فرّ: *fra-zan* بنیاد واژه فرزان و فرزانه است که بمعنی دانش و داناست و زاء اوستا در آن بجا مانده است:

مخالقان تویی فرهند و بی فرهنگ معادبان تو نافر خند و نافرزان ( بهرامی ) یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - شناختن ( *xshnâ* ) از مصدر خشنا *xshnâ*، در فرس هخامنشی نیز خشنا *xshnâ* همان است که در پهلوی ( *frâ-xshnâ* ) و در فارسی شناختن ( شناس، شناسایی ) گوئیم. در اینجا با جزء فرا: *frâ-xshnâ* یعنی فرا شناختن، بهمین واژه در بند ۱۲ از هات ۴۳ نیز برمیخوریم.

۶- مه = مز maz، درپهلوی مس ۳۶ (مسمغان = مصمغان) یعنی بزرگ مغان، درلهجه دری: لهجه زرتشتیان ایران مامس وبامس یعنی مادر بزرگ و پدر بزرگ، درفارسی مه یعنی بزرگ و واژه های مهتر و مهتری و مهست و مهی و مهین یعنی بزرگتر و بزرگتری و بزرگترین و بزرگی و بزرگ دربرابریه (کوچک) و کهتر و کهتری و کهپی و کهپین است، در بند ۲ از هات ۳۰ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ نیز بواژه مز maz (= بزرگ) بر میخوریم. مزیش mazista صفت عالی است یعنی مهست، مهترین، در بند ۵ از هات ۲۸ بآن بر خوردیم و در بند ۱۳ از هات ۳۱ و در بند ۶ از هات ۴۵ و در بند ۸ از هات ۵۳ باز بآن خواهیم رسید.

مزنگه mazanh یعنی مهی و بزرگی و فراوانی چنانکه در فرگرد ۷ و نداد پارۀ ۵۱ و یسنا ۵۸ پارۀ ۷ همین واژه صفت است یعنی بزرگتر، درگاتها مزینگه mazyanh چنانکه در بند ۱۷ از هات ۳۱، همچنین مزن mazanh یعنی بزرگی و بزرگواری، چنانکه در پارۀ ۲ از یسنا ۳۷ (هفت هات).

مزنت mazant بمعنی مه و بزرگ در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در مهریش پارۀ ۴۴ و جز آن. یادداشت شماره ۵ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷- واژه ای که به « آیین مغ » گردانیدیم در متن مگ maga آمده، در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بندهای ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ و در بند ۷ از هات ۵۳ دوبار نیز یاد شده است، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۵ از هات ۵۱ بواژه مگون magavan بر میخوریم، صفتی است که از واژه مگک maga در آمده است. باین دو واژه فقط در گاتها بر میخوریم، گزارندگان (مفسرین) اوستا بآن معنی های گوناگون داده اند از آنهاست: کار بزرگ، وظیفه مهم = Great work<sup>۱</sup>.

(۱) Haug's Essays P. 166

در ترجمه بند ۱۲ از هات ۴۶ (اشودگان)

بزرگی ، کسار بزرگ = Grösse , Grosse Tat ؛ اشپیگل Spiegel نیز بهمین  
 معنی گرفته است<sup>۲</sup> ؛ شغل و پیشه و کار = enterprise<sup>۳</sup> ؛ پونگر K.E.punegar  
 از کانگا Kanga پیروی کرده بهمین معنی گرفته است<sup>۴</sup> ؛ توانایی ، بزرگی ، شکوه =  
 Herrlichkeit, Macht, Grösse ؛ کار بزرگ ، وظیفه مهم ، دهش ، بزرگی =  
 Grandeur , don , grand oeuvre ؛ برادری ، انجمن یگانگی =<sup>۵</sup> Brotherhood ؛  
 میلز Mills در گزارش گاتهای خود هر کجا که باین واژه رسیده بمناسبت جمله آن  
 را بزرگی و مقصد بزرگ و کشور بزرگ و مقصد مقدس ترجمه کرده =  
 Great cause, greatness, holy cause, holy toils, great realm<sup>۸</sup>  
 ثروت = riches ؛ مقصد مغ = Magian cause<sup>۱۰</sup> ؛ گلدنر Geldner واژه مگ  
 maga را به مغو ۱۳۶ د . moghu (مغ) که از آن سخن خواهیم داشت ، پیوسته  
 مینویسد : مغو یکی از اعضاء مگ میباشد و مگ بمعنی جمعیت و فرقه یا انجمن است :  
 Moghu " ein Mitglied einer Maga, irgend eines verbandes oder  
 einer Genossenschaft,"<sup>۱۱</sup>

(۱) Yusti, Handbuch der Zendsprache s. 222

(۲) Die Heiligen Schriften der Parsen II Band s. 118 : Commentar  
 über Das Avesta II Band s. 217 .

(۳) Kanga, complete Dictionary of the Avesta Language .  
 Bombay 1900 p. 388.

(۴) The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12,  
 Bombay 1928 p. 42.

(۵) W. Geiger, Handbuch der Avestasprache s. 395.

(۶) De Harlez, Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. 220: ibid.  
 Manuel de la Langue de l'Avesta, Paris 1882 P. 295.

(۷) Jotindra Mohon Chatterjee, Gatha or the Hymns of Athar-  
 van Zarathushtra, Navsari 1933 P. 14-15.

(۸) The Five Zoroastrian Gathas, Leipzig 1895.

(۹) Carnoy, Muséon IX 1909, p. 132.

(۱۰) Guthri : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute  
 No. 12 p. 42.

(۱۱) Kun's Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung 38.s.200.

همین دانشمند چندی پس از آن مگگ را بمعنی پاداش = Belohnung گرفته<sup>۱</sup> و چندی پس از آن این واژه را دهش ایزدی و بخشایش مینوی = ( auf das Paradies ) Gnadengabe ترجمه کرده است<sup>۲</sup>؛ بار تولومه Bartholomae این واژه را بمعنی مجمع دانسته بویژه مجمع دینی زرتشتی = Bund , Religionsbund . Geheimbund<sup>۳</sup>؛ ریخات Reichelt از بار تولومه پیروی کرده بمعنی جامعه و هیئت = league گرفته یعنی هیئت دینی زرتشتی<sup>۴</sup>؛ اندر آس Andreas بمعنی دهش = Gabe دانسته همچنین لومل Lommel<sup>۵</sup>؛ مارکوارت Markwart نیز بهمین معنی گرفته است<sup>۶</sup>؛ دارمسترواژه مگگ<sup>۷</sup> maga را در بند ۱۱ از هات ۲۹ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ فضیلت = vertu و در بند های ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ پاکی = pureté ترجمه کرده، همین واژه را در بند ۷ از هات ۵۳ فساد، هرزگی = perversité ترجمه کرده این معنی بسیار شگفت آمیز را از دو واژه پهلوی در گزارش اوستا (زند) که نتوانسته درست بخواند و دریابد

(۱) Sitzungsberichte der Königlich Preussischen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1904 s. 1091.

(۲) Die Zoroastrische Religion ( das Avesta) Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet IB. s. 6.

(۳) Arische Forschungen von Bartholomae III H. s. 63; ibid. Altiranisches Wörterbuch sp. 1109; ibid. die Gatha's des Avesta.

(۴) Avesta Reader p. 188.

Covenant : Baily نیز بهمین معنی گرفته

H. w. Baily Yasna 53 in Modi Memorial vol. p. 589.

(۵) Ghatha des Zuraxthusthro (yosno 28.29,32 ) in Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften Zu Göttingen, Phil-Hist. Kl. 1913 s. 376; Phil-Hist. Kl. Fachgruppe III. Neue Folge. Band I. Nr. 4. Gatha's des Zarathustra yasna 47-51 von H. Lommel Berlin 1935 s. 158.

(۶) Messina der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion, Roma 1930 s. 67-8.

در آورده است، چنانکه معنی فضیلت و شرافت را نیز از گزارش پهلوی بیرون آورده است.<sup>۱</sup>

معنی‌هایی که باین واژه داده شده برخی از يك واژه سانسکریت که برابر این واژه اوستایی شناخته شده و برخی دیگر از گزارش پهلوی آنست و برخی هم نظر بسیاق کلام معنی مناسبی باین واژه داده اند. در سانسکریت واژه مگه magha بمعنی ثروت، پاداش، دهش است. از دیرباز چندتن از دانشمندان باین واژه سانسکریت برخوردارند مگ را با آن یکی دانسته و بهمان معنی گرفته اند اما در استعاره و مجاز معنی آیین و یا جامعه زرتشتی بآن داده اند باین معنی: دین زرتشتی که از اهورا مزدا الهام شده، پیغمبر ایران آن را دهش ایزدی و بخشایش آسمانی دانسته مردم را بدریافتن این گنجینه مینوی اندرز فرمود. در گزارش پهلوی (زند) مگ مگه magha به مکیه makih گردانیده شده یعنی می و بزرگی و از برای توضیح افزوده شده اپچکيه apêçakih یا اپچک شپیره apêçak-shapîrîh یعنی ویژگی و پاکی و نیکویی پاک و بی آرایش، ناگزیر از واژه اویژگی، پاکی اخلاق یا تقدس اراده شده، چنانکه واژه‌های ویژگی و ویژه و ویژگیان و ویژگی در فارسی، گذشته از معنی خالص و پاک و ناآمیخته، بمعنی تقدس و مقدس است.

هر معنی که واژه مگ در بنیاد داشته باشد و هر معنی که گزارندگان روزگار ساسانی در گزارش پهلوی (زند) باین واژه داده باشند و هر مفهومی که دانشمندان این روزگاران ما از پارسیان و اروپاییها از این اراده کنند، خود بندهای گاتها بهتر از همه گویای معنی آنست. چون امروزه معنی سرودهای گاتها و شنتر از پارینه است ناگزیر واژه‌های آنها هم پرتوی یافته مفهوم هر يك هویدا تر است.

از پنج بند گاتها که واژه مگ در آنها بکار رفته: هات ۲۹ بند ۱۱، هات ۴۶ بند ۱۴، هات ۵۱ بند ۱۱ و بند ۱۶، هات ۵۳ بند ۷، در بندها خرد و بار آمده و در دو بند دیگر که واژه

(۱) Zend-Avesta vol. 1 par Darmesteter p. 346 N. 34.

مگَوَنَ مَدَع مَدَع مَدَع } magavan در آنها آمده: هات ۳۳ بند ۷، هات ۵۱ بند ۱۵، بخوبی پیداست که پیغمبر ایران از این دو واژه دین و آیین خود و پیروان دین خود را اراده کرده است، گذشته از این خود واژه مگ یاد آورمغو ۲۳۶ د. moghu اوستا و مگو magu در فرس هخامنشی است، واژه ای که در فارسی مَغ گویم و در عربی مجوس شده، و موبد، نامی که به پیشوایان دین زرتشتی میدهیم، هیئت اوستایی آن باید مَغَوَپَئِی مَدَع مَدَع مَدَع } moghupaiti باشد.

در اوستا یکبار واژه مَغَو آمده آنها در آمیزش با یک واژه دیگر: مَغَوَتِیش ۲۳۶ د - ۳۴ ر یی . moghu-tbish، صفت است یعنی مَغ آزار (یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید) چنانکه در یسنا ۶۵ پاره ۷ آمده است.

داریوش بزرگ در سنگ نوشته بهستان (کتیبه یستون) از گماتا Gaumâta کسی که بنام بردیا Bardiya پسر کورش بزرگ در هنگام لشکر کشی کنوجیه بمصر، بتاج و تخت هخامنشیان دست اندازی کرده و خود را پادشاه ایران خواند و در دهم ماه باگ یادی Bâgayâdi (برابر ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح<sup>۱</sup>) کشته شد، نام میبرد و چندین بار او را باگ مگو magu یعنی مَغ خوانده است.

بگواهی نویسندگان یونان از قرن پنجم پیش از مسیح بعد پیشوای دینی ایران mogos (مغ) نامیده میشده است. چون در جای دیگر از مَغ سخن داشتیم<sup>۲</sup> در اینجا بیش از این نباید (نگاه کنید به نخستین جلد یسنا صفحه ۷۵-۷۹)، در گاتها واژه مگَوَنَ مَدَع مَدَع مَدَع } magavan که صفت است، کسی است پیرو مگ مَدَع مَدَع maga یا پیرو آیین مَغ. از این واژه مطلق زرتشتی اراده میشود نه مانند واژه

(۱) نزد کونیک. دهم ماه باگ یادی برابر است با ۲۸ اکتوبر:

Relief und inschrift des Koenigs Dareios I am Felsen von Bagistan von F. W. König, Leiden 1938 .S. 39.

(۲) The K. R. Kama Oriental institute Publication No. 11 Lectures delivered by Pouré-Davoud Bombay 1935 p. 47-52.

موبد که بویژه نامی است از برای پیشوای دین مزدیسنا، آنچه‌ان که واژه مجوس در درنوشت‌های قرون وسطی بمعنی مطلق زرتشتی نزد نویسندگان ایرانی و عرب بکار رفته است در فارسی نیز واژه مُغ (مغان) در نظم و نثر بمعنی موبدان و همه بهدینان یا زرتشتیان بکار رفته است.

۸- اکنون: 𐬨𐬀𐬎𐬀 nū در پهلوی چنانکه در فارسی نون نیز در ردیف کنون و اکنون آمده، فرخی گوید.

مردمان را راه دشوار است نون اندر آن دشت از فراوان استخوان  
(فرهنگ جهانگیری)

۹- یاور = آوَر 𐬀𐬎𐬀 avar از مصدر آوُ 𐬀𐬎𐬀 av یاری کردن، پاسبانی کردن. بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ همین هات نگاه کنید.

۱۰- بهره = راتی 𐬀𐬎𐬀 rāti بمعنی بخشش و دهش از مصدر «را» 𐬀𐬎𐬀 rā بخشیدن، در فارسی رادی گوئیم، مُعزّی گوید:

آن کامگار محتمل نیکو خصال و نیکدل شادی بطبعش متصل رادی بدستش مقترن  
در بند ۷ از هات ۳۳ نیز باین واژه بر میخوریم. در بند ۱۴ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۳ واژه راتا 𐬀𐬎𐬀 rātā نیز بمعنی دهش و بخشش وارمغان است. بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱- مانند شما = یوشماونت 𐬀𐬎𐬀 yushmāvant 𐬀𐬎𐬀 xshmāvant چون شما، بسان شما هم در گاتها خشماونت 𐬀𐬎𐬀 در بند ۳۴ و در بند ۸ از هات ۳۳ و در بند ۱ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۴۹ نیز آمده، بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۴۴ نیز نگاه کنید.

۱۲- ایستاده‌ایم = اهما 𐬀𐬎𐬀 əhmā از مصدر آه 𐬀𐬎𐬀 هستن، یعنی هستیم از برای خدمت شما، از برای بهره و سود دادن بشما هستیم و آماده‌ایم.

## (اهنود گات: یسنا، هات ۲۰)

- نخستین بند
- ۱ - سخن داشتن، گفتن ( **واسن ویج ورس** ) = وچ ( **واسن ویج ورس** ) ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۲ - خواستار شنیدن ( **ویج ورس ورس** ) = ایش **ویج** . ish --  
( **ویج ورس** ) بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۳ - دانا، آگاه = ویدوش **وایدورس** . vidus ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۴ - بیاد سپردن مزداتپه **مکریسدن** . از مصدر مزدا **مکریسد** . maz-dâ که در بند ۱ از هات ۴۵ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا **مکریسد** . maz-dâ بیاد سپردن ، بخاطر داشتن . مزداتپه mazdâtha که همین یکبار در اوستا آمده یعنی بیاد سپردنی ، چیزی که باید بخاطر داشت. از همین بیاد است **هومازدر** **سومکریسد** . hu-mazdar یعنی کسی که خوب بیاد نگاه میدارد ، نیکو بخاطرمی سپارد و در همین بند آمده و جز همین یکبار ، دیگر در اوستا نیامده است . در گزارش پهلوی هومینیتار **هوما** hu-mênitâr یعنی آنکه خوب بیاد و منش دارد.
- ۵ - ستایش = **ستوت** **دومکریسد** staota از مصدر **دومد** . stu که در فارسی ستودن گوئیم . **ستوت** در بند ۸ از هات ۴۵ و در بند ۱۲ از هات ۴۹ نیز آمده، **ستوت** **دومکریسد** . staotar یعنی ستایشگر، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۵۰ **ستوت** **دومکریسد** . stût که نیز بمعنی ستایش است در بند ۹ از هات ۲۸ بر خوردیم، (بیادداشت شماره ۵ از آن بند نگاه کنید) و در بند ۲ و بند ۱۲ و بند





است با مصدر اورواز urvâz و اورواد urvâd بستگی و پیوند دارد، اورواخشت در «دسمن بیس» urvâxshat که در بند ۱۳ از هات ۳۴ آمده از همین بنیاد است و در بند ۸ از هات ۴۴ اورواخشتنٹ در «دسمن بیس» urvâxshant یعنی شادکننده و خوشبخت سازنده (نگاه کنید به: Altiran. Wörterb. von Barthol Sp. 1542: اورواخش اوختی در «دسمن بیس» - «دسمن بیس» urvâxs-uxti که در بند ۱۲ از هات ۳۲ آمده یعنی آواز یا فریاد شادمانی، در پهلوی اورواخمنیه «دسمن بیس» urvâxmanih نیز بمعنی شادمانی و رامش است.

۸ - یادداشت شماره ۴ نگاه کنید بوژه هومانزدر، از برای واژه هو «دسمن بیس» hu یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - روشنایی - رنوجنگه «دسمن بیس» raoənih، در فرس هخامنشی نیز روجه rauəah، در پهلوی روشنیه «دسمن بیس» rōshnih در بند ۷ از هات ۳۱ و در بند ۵ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر روچ «دسمن بیس» ruč (= رنوج «دسمن بیس» raoč) روشن کردن، در پهلوی روشنیتن «دسمن بیس» aivi-racč، رōshanītan، با جزء اوی یا ائیوی مدکلده = مددی «دسمن بیس» aivi-racč (= مدکلده «دسمن بیس») همان است که در پهلوی «دسمن بیس» و در فارسی افروختن گوئیم. واژه های دیگر فارسی که از همین بنیاد باشد، بسیار است، از آنهاست روز و روزنه و جز آن.

۱۰ - نگرستن (ویدل، دوسهسد) (= دَرِسْ ویدل، دد) darəs دیدن، نگاه کردن؛ در بند ۵ از هات ۴۳ نیز آمده و با جزء وی: واپ- ویدل، دد. vi-darəs در بند ۸ از هات ۴۵، دَرِسْ darəs نیز بمعنی دیدار و نگاه است و باین معنی با واژه دیگر ترکیب یافته چون خونگک دَرِسْ «دسمن بیس» ویدل، دد x'əng-darəsa یعنی خورشید نگرش یا خورشید سان. یادداشت شماره ۷ از بند ۱۶ از هات ۴۳ نگاه کنید. در بند ۱۳ از هات ۳۲ دَرِسَات ویدل، دوسهسد. darəsāt بمعنی نگرش و نگاه یا نگرستن است. یادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱ - شنیدن (سردسردس) = سرو سرد . srū ، در بند آینده و در

بندهای ۳ و ۷ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۲۳ و در بندهای

دومین بند

۱ و ۶ و ۱۰ از هات ۴۵ و در بندهای ۶ و ۷ و ۹ از هات ۴۹ و در

بند ۱ از هات ۵۳ و جز آن نیز آمده است . در بند ۸ از هات ۵۰ با جزء فر :

سردسردس . fra-sru نیز بآن برمیخوریم . بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات

۲۸ نگاه کنید .

۲ - گوش = گیش (سردسردس) . gāusha ، در پخشهای دیگر اوستا

گیش ، سردسردس . gaosha ، در فرس هخامنشی گیش gaosha همان است

که در پهلوی (سردسردس) و در فارسی گوش گویم از مصدر گوش سردسردس . gush

(= گیش سردسردس) ، یعنی شنیدن ، نیوشیدن . بیادداشت شماره ۳

از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - دیدن (سردسردس) = وین وین . vin (وین وین) .

(vaên) ، در فرس هخامنشی وین vain ، در گزارش پهلوی (زند) دیتن وین =

دیدن ، در فارسی وین همان وین اوستا و وین فرس است اما در واژه‌های مرکب آمده

چون جهان بین ، خرد بین و جز آن . واژه‌های دیگر از همین بنیاد بسیار است چون

بینا ، بینایی ، بینش ، بیننده . گذشته از این ، زمانهای مصدر دیدن برخی از روی

همین مصدر و برخی از روی مصدر «بین» صرف میشود ، مثلاً زمان گذشته : دیدم ، دیدی ،

دید و جز آن از مصدر دیدن است و زمان حاضر : بینم ، بینی بیند و جز آن از «بین»

برابر مصدر دیدن در اوستا «دی» دی . di آمده که بمعنی دیدن و نگریستن و نگاه

کردن است چنانکه در بند ۱۱ از هات ۴۴ و در بند ۹ از هات ۴۹ (بارتولومه در فرهنگ

خود درستون 724 چنین یاد کرده : (2 dâ(y) ، گذشته از بند ۲ از هات ۳۰ که مصدر وین

با جزء آ (a) آمده : اوین سردسردس . a-vin (= اوین سردسردس) (a-vaên) در

بند ۲ از هات ۴۶ نیز با همین جزء بکار رفته است (بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۴۶

نگاه کنید) ، در بند ۱۳ از هات ۳۱ با جزء آئیی سردسردس . aibi آمده .

- در بند ۱۰ از هات ۳۲ یادداشت ۳۳۳۳۳۳۳۳ (Inf.) vaēnañhe یعنی دیدن از همین بنیاد است ، در پهلوی واو اصلی این واژه بجامانده : وینشن ۱۳۷۲ ، ویناک ۱۳۷۰ ، در فارسی به باء تبدیل یافته است ، همچنین در پهلوی وپازند خود این مصدر بجامانده : وینستن ۱۱۳۷۲۱ . vēnastan .
- ۴ - منش = مَنَنگه ۳۳۳۳۳۳۳۳ . manañh ، یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۵ - روشن = سوچ ۳۳۳۳۳۳۳۳ ، sūča ، در بخشهای دیگر اوستا ۳۳۳۳۳۳۳۳ . sūka ، در گزارش پهلوی (زند) روشن لم ۳۷۰ ، از همین واژه است «سو» که بمعنی روشنایی است چون چراغ کم سو و چشم بی سو و ستاره کم سو، شمس فخری گفته :
- مه وخورشید بر گردون گردان      همی گیرد زرای روشنت سو  
 سوچ sūča از سوچ ۳۳۳۳۳۳۳۳ ( = سَوچ ۳۳۳۳۳۳۳۳ saoc ) در آمده  
 که در پهلوی ( ۱۱۳۳۳۳۳۳ ) و در فارسی سوختن گوئیم ، همچنین در پهلوی سوچینیتن ۱۱۳۳۳۳۳۳۳ sočīnitān آمده . در بند ۱۴ از هات ۳۲ همین فعل بکار رفته است اما در آنجا بمعنی مجازی گرفته شده یعنی گرم کردن یا بغیرت و هیجان آوردن و برانگیختن .  
 واژه سوخر ۳۳۳۳۳۳۳۳ . suxra که در پهلوی سُخر ۳۳۳۳۳۳۳۳ soxr و در فارسی سرخ گوئیم از مصدر سوچ ۳۳۳۳۳۳۳۳ . suč در آمده است .
- sukra در سانسکریت بمعنی روشنایی است ، در بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۱ همین صفت از برای آتش آورده شده ، میتوان باذر افروزان یا آتش سرخ گردانید، در اینجا یاد آور میشویم که نام سُهراب = سُرخاب یعنی دارنده آب و تاب سرخ یا سرخگون .
- ۶ - جدایی = وی چیتپه ۳۳۳۳۳۳۳۳ vi-ēitha بمعنی دستور و امتیاز و تشخیص و تصمیم و فتوی ، از مصدر وی چی ۳۳۳۳۳۳۳۳ vi-ēi یعنی برگزیدن ، باز شناختن ، در بند ۸ از هات ۳۲ و در بند ۱۸ از هات ۴۶ نیز آمده . یادداشت شماره ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۷- بجای واژه کیش در متن آوَرِنَ سِدْ سِدْ (â-varəna آمده ، بساهم درگاتها بی جزء آ سِدْ . (â) آمده : وَرِنَ وَا سِدْ . varəna یا وَرِنَ وَا سِدْ . ، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۳۱ و در بند ۱-۲ از هات ۴۵ و در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۳ از هات ۴۹ بمعنی دین و کیش یا ایمان و اعتقاد است، برابر واژه اوستا باید در فارسی گروش یا باور باشد. وَرِنَ varəna نیز نام سرزمینی است (در طبرستان) چنانکه در فقره ۱۷ از نخستین فرگرد و ندیداد و در فقره ۳۳ آن یشت آمده و در گزارش پهلوی پتیشخوارگر دانسته شده است وَرِنَ بمعنی کیش و اعتقاد از مصدر وَرَ وَا سِدْ . var در آمده که بمعنی گروانیدن یا بمعنی ایمان و اعتقاد آوردن است، همچنین بمعنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن و برتری دادن است. در پهلوی ورویتن ورویتن varavitan ، ورویتن ورویتن varavistan ، گرویتن ورویتن ( = گرویدن) آمده، بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید. گذشته از اینکه واژه گرویدن در فارسی همان وَرَ var اوستا و وَر var فرس هخامنشی است که مانند بسیاری از واژه‌های دیگر واو به گاف برگشته ، واژه دیگری در فارسی نیز از همین بنیاد بجا مانده و آن واژه باور است بمعنی اعتقاد که از واژه های رایج فارسی است :

ز سودابه گفتار باور نکرد نمیداشت زایشان کسی را بمرد (فردوسی)  
 در اوستا فعل وَرَ var بسیار آمده ، در گاتها : هات ۲۸ بند ۵ ، هات ۳۰ بند ۵ و ۶ ، هات ۳۱ بند ۳ و ۱۷ ( در بند ۱۰ از هات ۳۱ با جزء فرا (و سِدْ . ) ، هات ۳۲ بند ۲ و ۱۲ ، هات ۴۳ بند ۱۶ ، هات ۴۷ بند ۶ ، هات ۵۱ بند ۱۸ ، هات ۵۳ بند ۴ . بیادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید .

۸- بجای «هریک، هریک» در متن نَرَمَ نَرَمَ (نَرَمَ . نَرَمَ . narēm-narēm آمده از واژه نَرَ نَرَمَ . nar که در فارسی نیز نر گویم در اوستا بجای مرد میآید در برابر نائیری و سِدْ . nāiri زن، در اینجا بمعنی هر یک یا هر کس گرفته شده است، در گزارش پهلوی بجای آن مرد وزن آورده شده است .

۹ - خویشتن = xva . tanû . xva . از واژه خَوَ سید . xva و تنو xva . tanû . در گاتها و در پخشهای دیگر اوستا یعنی خویش همچنین در پخشهای دیگر اوستا هوَ سید . hva یا هوَ سید . hava آمده است (در تائیت خوا سید . xva ، هوا سید . hvâ) ، این واژه ها نیز در اوستا مانند واژه خود در فارسی از ضمیر است. تنو tanû همان است که در فارسی تن گویم. خو و تنو در اوستا درست برابر میافتد با واژه خویشتن در فارسی. در بند ۷ از هات ۴۳ و در بند ۸ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۳ واژه تنو بمعنی خود یا کس بکار رفته اما در بند ۱۰ از هات ۳۳ بمعنی تن و بیکر است، به بند ۱۴ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید. در بند ۲۰ از هات ۳۱ و در بند ۴ و بند ۱۱ از هات ۴۶ و در بند ۴ از هات ۴۹ و در بند ۱۳ و بند ۱۴ و بند ۲۲ از هات ۵۱ بوژه خَوَ xva بر میخوریم

۱۰ - انجام: در متن یا ونگه yânh . سید . (= یاه yâh) ، در گزارش پهلوی همین بند با صفتش که مَزْ سید . maz باشد به مَسْ کار سید . یعنی کار بزرگ گردانیده شده است و چنین توضیح داده شده: ۱۱۵ سید . سید . و ۱۱۳ و ۱۱۲ و ۱۲۱ په ساختن په تن پسین، یعنی در سازیدن کار رستاخیز. چنانکه پیداست از «سر انجام بزرگ» روز رستاخیز اراده شده، روزی که پیغمبر خواستار است بیروان آیین مزدیسنا چگونگی آن دریابند و بدانند که آن روز بهره و کامیابی کسی راست که دین راستین برگزیند. در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بند ۹ از هات ۴۹ نیز بوژه یا ونگه yânh بر میخوریم، در جاهای دیگر اوستا نیز این واژه بمعنی سر انجام بزرگ و دادگاه روز پسین (رستاخیز) آمده، چنانکه در پاره ۲ از یسنا ۳۶ (هفت هات) و در پاره ۷ از یسنا ۵۸ و در پاره ۳ از سروش یشت هادخت و در پاره ۴۱ از فروردین یشت. یا ونگه yânh (= یاه yâh) نیز در اوستا مصدر است بمعنی کمر بستن. بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۶۳ نگاه کنید.

۱۱ - بزرگ، مه = مَزْ سید . maz ، یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از

هات ۲۹ نگاه شود.

۱۴ - دریافتن ( ر س ط و س ه س ی ) = بود ر ر ی . bud ( = ب ت و د  
 ر س ط و . baod )، بوذ ر ی . budh؛ در پهلوی بویستن ل س ی و در فارسی  
 بوییدن گوئیم. بود bud در اوستا چنانکه بوی بردن در فارسی بمعنی دریافتن (درك  
 كردن)، و آگاه شدن نیز آمده، پیاره ۲۱ از هات ۹ نگاه کنید در نخستین جلد یسناس  
 ۱۶۵؛ در بند ۲ از هات ۳۰ این واژه با جزء پیتی ر س ه س ی . paiti آمده.  
 ۱۴ - پایان پذیرفتن، انجام گرفتن = س ز د یائی س ه س ی و س د . (Inf.) sazdyāi  
 در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر س ن د س ه س ی و س د sand که بمعنی ساختن  
 و بجای آوردن است. بیادداشت شماره ۱۵ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.  
 برخی این واژه را از مصدر س ن گ ه س ه س ی و س . sañh که بمعنی گفتن و آگاهانیدن  
 و آموزانیدن است گرفته اند، بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱ - در آغاز = پ ت و اورویه ر س ط د ر د و س . paouruyê از ظروف زمان

است، در بند ۱۱ و در بند ۱۹ از هات ۴۴ و در بند ۲ از هات ۴۵ نیز  
سومین بند آمده، بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه شود.

۴ - گوهر: بجای این واژه مینو س ه س ی و س . mainyu ( مینو س ه س ی و س .  
 manyu ) آمده، در پهلوی مینوک ۱۲۶ و در جمع مینوکان ۳۵۱۲۶ . مینو  
 س ه س ی و س . mainyava صفت است ( در تائیت مینووا س ه س ی و س ) که  
 در فارسی مینو شده بمعنی بهشت و فردوس است، نظامی گفته:

یکی مجلس آراست از رود و می که مینو ز شرمش بر آورد خوی

در اوستا مینو بمعنی خرد و روان یاروح است، در زبانهای اروپایی چون فرانسه  
 و انگلیسی و آلمانی esprit و geist ترجمه کرده اند، بیادداشت شماره ۳ از بند  
 ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

صفت مینو mainyava که در جاهای دیگر بمعنی روحانی و معنوی است،  
 بسا با صفت گیتیه ر س ه س ی و س . gaëthya ( از گیتها ر س ه س ی و س .

gaèthâ = گیتی) آمده که بمعنی مادی و جسمانی است، چنانکه در پاره ۲۰ از  
 یسنا ۱۹ و در پاره ۸ از یسنا ۲ و در پاره ۱ از یسنا ۳ (هفت هات) و جز آن، (یادداشت  
 شماره ۲ از بند ۴ همین هات نگاه کنید). مینوی = مَینِیَوَ mainyava و جهانی = گَیْتِیَه  
 gaèthya در فارسی درست برابر است با معنوی یا روحانی و مادی یا جسمانی عربی، بنابراین  
 مَینِیَوَ چیزی که بدیده نیاید یا بچشم نیامدنی (غیر مرئی) باین معنی در پاره ۳ سر و ش  
 یشت و در پاره ۱۷ فروردین یشت آمده. در آن دو پاره سخن از دروغ بچشم نیامدنی است  
 بساهم صفت ایزدان و دیوها آمده: ایزدان بچشم نیامدنی و دیوهای ناپیدا، چنانکه در پاره  
 ۹۷ مهر یشت و در پاره ۱۹ از یسنا ۱. در پاره های ۱-۲ از یسنا ۱۶ در میان ایزدان یعنی کسانی  
 که در خور ستایش اند، اهورامزدا در سر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی  
 یاد شده اند (بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۸۶ نگاه کنید)، از مینو  
 که در فرهنگ (ادبیات) ما بمعنی بهشت گرفته شده، عالم روحانی اراده میشود.  
 سَپَنْتَوَ مَینِیَوَ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 spəntō. mainyu یا سپنتو مَینِیَوَ  
 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 - 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 spəntō mainyava چنانکه در آغاز همین هات گفتیم  
 نماینده خرد یا روان پاکِ مزد است در برابر آنگرو مَینِیَوَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀.  
 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 یا آنگرو مَینِیَوَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 anrō mainyava  
 نماینده روان تیره که در فارسی اهریمن گوئیم (یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴  
 نگاه کنید). مَینِیَوَ مَنَنگَه 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 manənh که بمعنی منش است از یک بنیاد  
 است، هر دو از مصدر من 𐬀𐬎𐬎𐬀 man در آمده که بمعنی اندیشیدن است و در پهلوی  
 مینیتن 𐬀𐬎𐬎𐬀 شده است (یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید)  
 مَینِیَوَ مَنَنگَه 𐬀𐬎𐬎𐬀 هر دو در فارسی «من» شده چنانکه در واژه های اهرمن  
 و بهمن و دشمن (بمعنی بد اندیش و بد خواه)، به بند ۲ از هات ۴۵ نیز  
 نگاه کنید.

چون در فارسی واژه ای از بنیاد واژه مَینِیَوَ ارستا که درست معنی آن را برساند  
 بجا نمانده ناگزیر بجای آن «گوهر» آوردیم و آن را بمعنی اصلی خود که تخمه



ونژاد یا ذات واصل و عنصر است گرفتیم :

ز بد گوهران بد نباشد عجب نشاید ستردن سیاهی ز شب (فردوسی)  
 « که چون مردم از گوهر بود مرکب شد یکی جسم کثیف و دیگر نفس لطیف ... »  
 ( ناصر خسرو دروجه دین چاپ برلین ص ۴۶ )

جوهر ( جواهر ) معرب از گوهر یا گهر پهلوی ( ۳۵۱ . ) و پارسی بمعنی سنگهای گرانبها ، معنی است که بعدها بآن داده شده است .

۳ - همزاد : یم ۳۵۶۳۵ . yāma ، درسانسکریت yama از این واژه همزاد اراده شده یعنی دو بچه که یکبار از مادر زاییده شوند ، آن را در تازی توأم خوانند . زمخشری همین واژه پسین را در مقدمه الادب ( ص ۴۶ س ۱ ) همشکم ترجمه کرده است ، در زبان رایج فارسی دو قلو گویند و در زبان ادبی جنابه بضم اول : دولت و ملت جنابه زاد چو جوزا مادر بخت یگانه زای صفاهان ( خاقانی ) در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳ قره ۴ نیز از مصدر خیر و شر یا این دو گوهر همزاد ازلی که نمودار نیکی و بدی جهان اند و آبشخور همه نیکویی و زشتی زندگی ، یاد شده است .

۴ - بجای پندار و گفتار و کردار ، مننگه ۳۵۳۳۳ . mananh ، و چنگه ۳۵۳۳۳ . vačanh ، شیئوتهن ۳۵۳۳۳ . shyaothna آمده است .

۵ - بهتر و بتر : وهینگه ۳۵۳۳۳ . = و خینگه ۳۵۳۳۳ . vahyanh = vahyanh ، در جاهای دیگر اوستا و ننگه ۳۵۳۳۳ . vanhanh ، در پهلوی و هتر ۱۵۳۳۳ و در فارسی بهتر گوئیم ، صفت تفضیلی است از واژه ونگه و ۳۵۳۳۳ . vanhu (= و هو ۳۵۳۳۳ . vohu) که در پهلوی وه ۱۵۳ و در فارسی به گوئیم . وهینگه = و خینگه در بند ۲ و در بند ۴ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۶ و ۱۹ از هات ۵۱ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده است .

بتر : در متن اکث ۳۵۳۳۳ . aka یعنی بدوزشت ، بمناسبت عطف بوژه پیش بتر آوردیم . صفت تفضیلی اکث در گاتهاشینگه ۳۵۳۳۳ . ashyanh میباشد چنانکه

در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۶ از هات ۵۱ بکار رفته است. در جاهای دیگر اوستا آشنکه  $\text{مدیح مدو}$  .  $\text{ashanh}$  چنانکه در پاره ۳۱ از هات ۵۹ همچنین در پاره ۲۶ از مهر یشت باواژه اکتر  $\text{مدو مدو مدو}$  .  $\text{akatarā}$  بر میخوریم بمعنی بتر، آک  $\text{مدو}$  .  $\text{aka}$  در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۳۲ بندهای ۳ و ۵ و ۱۲، هات ۳۳ بندهای ۲ و ۴، هات ۴۳ بند ۵، هات ۴۵ بند ۱، هات ۴۶ بند ۱۱، هات ۴۷ بند ۴، هات ۴۹ بند ۱۱ یعنی بد و بد خواه، در فارسی نیز این واژه بجامانده، سوزنی گوید: آکی نرسید بر تو از من صد بار مرا ز تو رسد آک در فرهنگها اک نیز یاد شده است.

۶ - در اندیشه: در متن  $\text{خوفن}$   $\text{مدو مدو}$  .  $\text{x}^{\text{v}}\text{afna}$  آمده، همین واژه است که در فارسی خواب گوئیم، در بنده از هات ۴۴ نیز آمده از مصدر  $\text{خوب}$   $\text{مدو}$  .  $\text{x}^{\text{v}}\text{ap}$ ، در پهلوی خوبتن (  $\text{مدو مدو}$  ) و در فارسی خفتن و خوابیدن و خسییدن گوئیم، در بند ۳ از هات ۳۰ بمعنی عالم رؤیا گرفته شده یا در عالم تصور و اندیشه.

۷ - هویدا شدن (  $\text{مدو مدو مدو}$  ) =  $\text{سر و مدو}$  .  $\text{sru}$ ، در یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی شنیدن و نوشتن و سرودن و شنوایدن است، در اینجا با جزء  $\text{مدو}$  .  $\text{a-sru}$  آمده، مُراد شنوایدن و بگوش رسانیدن و خود را شناسانیدن و نمودن و هویدا ساختن است.

۸ - برگزیدن (  $\text{مدو مدو مدو}$  ) =  $\text{وی چی}$   $\text{مدو}$  .  $\text{vi-ēi}$ ، در بند ۶ همین هات نیز آمده، در این دو بند با واژه  $\text{یرش}$   $\text{مدو}$  .  $\text{arēs}$  آمده یعنی درست برگزیدن. در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۶ از هات ۴۹ واژه وی چید یایی  $\text{مدو مدو}$  .  $\text{viēidyāi}$  (Inf.) از همین بُنیاد بمعنی برگزیدن و باز شناختن نیز با واژه  $\text{یرش}$  آمده است. یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۶ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

در اینجا یاد آور میشویم که واژه چینود (پل صراط) که در بند های ۱۰-۱۱ از هات ۴۶ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ آمده از بُنیاد همین مصدر است، از آن جدا گانه

سخن داشتیم .

اما واژه اِرشُ {اِرشُ} . eras در گاتها و در پخشهای دیگر اوستا اَرشُ ، جدا گانه در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۴۴ بند های ۱ - ۱۹ ، هات ۴۸ بند ۹ و جز آن، بساهم با واژه های دیگر آمیزش یافته چون اِرشُ رَتو {اِرشُ} - {اِرشُ} . eras-ratu یعنی درست رد (در باره رد بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید) چنانکه در هات ۵۱ بند ۵ ؛ اِرشُ و چنگه {اِرشُ} - {اِرشُ} . eras-vaeanh یعنی راست گفتار ، درست سخن چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۴۹ . در جاهای دیگر اوستا اَرشُ و چنگه {اِرشُ} - {اِرشُ} . arg-vaeanh ؛ اِرشُ {اِرشُ} . eraz نیز همین واژه است و با واژه های دیگر در آمیخته چون اِرشُ او خذَن {اِرشُ} - {اِرشُ} . eraz-uxdhan ( = اِرشُ او خذَ {اِرشُ} - {اِرشُ} . eraz-uxdha ) یعنی درست گفته شده چنانکه در هات ۴۴ بند ۱۹ ؛ اِرشُ او خذائی {اِرشُ} - {اِرشُ} . eraz-uxdhai یعنی راست گفتن چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۹ ( جزء اخیر این واژه ها از مصدر وچ {اِرشُ} - {اِرشُ} . vas میباشد، بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید ) .

در جاهای دیگر اوستا اَرشُ او خذَ {اِرشُ} - {اِرشُ} . arg-uxdha آمده ؛ اِرشُ جی {اِرشُ} - {اِرشُ} . erazaji یعنی راست زندگی کننده چنانکه در هات ۲۹ بند ۵ و در هات ۵۰ بند ۲ و در هات ۵۳ بند ۹ ( بیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید ) .

اِرشیه {اِرشیه} . arashya که در باره ۴ از یسنّا ۴۰ ( هفت هات) آمده یعنی درست کار یا راست گنش ؛ اِرشو {اِرشو} - {اِرشو} . arashva نیز صفت است بمعنی راست و درست یا درست کردار ( بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید) همچنین صفت اِرشو {اِرشو} - {اِرشو} که بمعنی راست و درست است از بنیاد اِرشُ {اِرشُ} - {اِرشُ} میباشد باین واژه در بندهای ۵ و ۶ از هات ۳۳ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ و در بند ۲ از هات ۵۳ بر میخوریم و در همه جا صفت راه آورده

شده است. رزیشْت لُدِرِدِوَسِم . razista صفت عالی است از اِرِزُو ərezu  
یعنی راست ترین، درست ترین چنانکه در بند ۱ از هات ۳۳ ( ییادداشت شماره ۳  
از بند ۱۳ از هات ۵۱ نگاه کنید).

۹ - نیک اندیش، بداندیش یا نیکخواه، بدخواه: هودا هِدِوَسِم hu-dâ  
( هِدِوَسِمِوَسِم ) دوزدا وِدِوَسِم duz-dâ ( وِدِوَسِمِوَسِم ) در  
گزارش پهلوی هوداناک هِدِوَسِمِوَسِم ، دوش داناک هِدِوَسِمِوَسِم

در سوراژه «دا» اختلاف کرده اند، برخی آن را از مصدر دا وِسِم . dâ بمعنی  
دانستن گرفته اند، اما چنانکه در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گفتیم  
مصدر زَنَ گِوَسِم . zan در اوستا بمعنی دانستن است و در فرس هخامنشی دَنَ dan  
( ادانا adānâ ) چنانکه در سنک نپشته داریوش بزرگ در بیستان ( بیستون )، در کُردی  
که یکی از لهجه های ایرانی است زانم بجای دانم فارسی است، در واژه های فرزانه  
و فرزانه که گفتیم بمعنی دانش و داناست از همین مصدر است، با جزه فرا : لُوَسِمِوَسِم .  
frazān ، در پهلوی فرزانه و فرزانکه و frazānak و فرزانه که هِدِوَسِمِوَسِم  
frazānakīh فرزانهگی، چنانکه دیده میشود در این واژه زاه اوستا بجامانده است .  
در بند ۳۲ از هات ۳۱ و در بند ۳ و بند ۱۳ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۵ و  
بند ۳ از هات ۴۸ بوآژه هودا هِدِوَسِم hu-dâ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ بوآژه دوزدا  
وِدِوَسِمِوَسِم duzdâ بر میخوریم. در پخشهای دیگر اوستا نیز این دو واژه بسیار آمده  
اما با ذال: هودا هِدِوَسِمِوَسِم hu-dhâ و در گزارش پهلوی هوداک هِدِوَسِمِوَسِم hu-dâk  
شده است . از گزارش پهلوی بر میآید که بگناه ساسانیان نیز بنیاد واژه دا dâ روشن  
نبوده چه واژه هودا hu-dâ در گاتها و هودا hu-dhâ در جاهای دیگر اوستا که هر دو  
یکی است در گزارش پهلوی گاتها هوداناک شده یعنی «دا» از مصدر دانستن گرفته  
شده اما در پخشهای دیگر اوستا هوداک شده، «ذا» از مصدر دا dâ که بمعنی دادن  
و بخشیدن و آفریدن است گرفته شده است .

واژه دُزد در فارسی باید با همین واژه اوستایی دوزدا duzdâ یکی

باشد ، نگارنده در گزارش اوستای خود هر جا که واژه هوذا *hu-dhâ* برخوردارده آن را به نیک کُنش (= خوب کُنش) یا نیکخواه گردانیده و همین معنی مناسب افتاده ، بویژه در پاره هایی که صفت امشاسپندان آورده شده است چون در یسنا ۱۶ پاره ۵ ، یسنا ۳۵ ( هفت هات ) پاره ۱ ، هفتن یشت پاره ۱۲ ، سیروزه بزرگ پاره ۲۲ ، ویسپرد کرده ۸ پاره ۱ و واژه *duz-dâ* را به بدکنش گردانیده چنانکه در مهر یشت پاره ۵۲ ، یسنا ۵۷ پاره ۲۵ و جز آن در وندیداد نیز این واژه بسیار آمده است . همچنین در گاتها بصفه هودانو *hu-dânu* ( در تائیت *hu-dânû* ) بسیار بر میخوریم چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۶ ، هات ۴۴ بند ۹ ، هات ۵۰ بند ۹ ، هات ۵۳ بند ۳ . این واژه نیز مانند واژه *hu-dâ* در گزارش پهلوی هوداناک *hu-dânâk* ترجمه شده است .

بار تولومه Bartholo این واژه ها را از مصدر *da (y) 2 dâ* بمعنی دیدن گرفته است . ( *Altiranische Wörterbuch Sp. 757 u. 724 u. 1823* ) از این مصدر بمعنی دیدن که معمولاً *di* ضبط شده در یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ سخن داشتیم . صفتهای هودا (= هوذا) ، هودانو هر مصدری که در بنیاد داشته باشند معنی که گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا بآنها داده اند همان است که گزارندگان اوستا بگاه ساسانیان بآنها داده اند یا *یک* بمعنی نزدیک بآن : هوداناک ، هوداک

نگارنده هودا و دوژدا را به نیک اندیش و بداندیش گردانیده میتوان دانا و نادان ، بخرد و نابخردهم گفت ، اما واژه های هو و دوژ : هو *hu* یا *hû* همیشه در اوستا با واژه های دیگر در آمیخته ، همچنین است در فرس هخامنشی *hu* : هو اسپ *hvaspa* ، هومرتیه *humartiya* یعنی خوب اسب و خوب مردم . داریوش بزرگ در سنگ نوشته پارس ( تخت جمشید ) ، پارس را دارای اسبهای خوب و مردمان خوب خوانده است . در اوستا مثال آن بسیار است ، از آنهاست در گاتها : هومانژدَر *hu-manždêr* .

hu-mazdra یعنی خوب یاددارنده چنانکه درهات ۳۰ بند ۱ آمده، یادداشت شماره ۴ آن بند نگاه کنید؛ هوجیتی hu-jiti خوب زندگی، درپهلوی هوزیوشنیه hu-zivishnih چنانکه درهات ۳۳ بند ۱۰ آمده، یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید؛ هوجیاتی hu-jyāti درهات ۳۲ بند ۵ و درهات ۴۶ بند ۸ آمده؛ هوشیتی hu-shiti زندگی خوب درهات ۳۲ بند ۵ و درهات ۴۸ بند ۱۱؛ هوشوئیتهمن hu-shôithaman خان ومان خوب چنانکه درهات ۴۸ بند ۶، یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

هوجیستی hu-ëisti خوب آموزش چنانکه درهات ۳۴ بند ۱۴ و درهات ۴۶ بند ۴؛ هواپنگه hu-âpanh خوب کنش چنانکه درهات ۴۴ بند ۵، یادداشت شماره ۲ آن بند نگاه کنید؛ هوخرتو hu-xshathra خوب شهرسازی کننده چنانکه درهات ۴۴ بند ۲۰ و هات ۴۸ بند ۵ و هات ۵۳ بند ۸؛ هونر hu-nara (درفارسی هنر شده) چنانکه درهات ۴۳ بند ۵؛ هومرتی hu-mərati خوب پیک چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۰ از مصدر مر mar، یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ هوزنتو hu-zəntu خوب شناسا چنانکه درهات ۴۳ بند ۳ و هات ۴۶ بند ۵ و هات ۴۹ بند ۵، زنتو از مصدر زن zan دانستن در آمده که در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت.

هوشن hu-shēna خوب ارزانی یادخوروشایسته از مصدر هن han چیزی ارزانی بودن، یادداشت شماره ۱۴ از بند ۵ از هات ۵۳ نگاه کنید؛ هوش هخی huš-haxi خوب دوست چنانکه درهات ۴۶ بند ۳۱، هخی haxi جداگانه بمعنی دوست در اوستا (جزازگاتها) بسیار

آمده است .

هو ۰دە hu در سریك دسته ازواژه های فارسی بجا مانده و بسا «ها» به «خا» برگشته چون هنر که گفتیم در اوستا هونَرَ ۰دەدەدە hu-nara ازواژه نَرَ ۰دە nar که در فارسی نیز نر گوئیم در اوستا بمعنی مرد ویل ودلیر و پهلوان است ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .  
هژیر یعنی خوب و پسندیده و نیکو ، در اوستا هوجیتهرَ ۰دەدەدە hu-ēithra چنانکه در یسنا ۵۸ پاره ۱ و درارت یشت پاره ۱۵ یعنی خوب نژاد ، نیکوسرشت . جیتهرَ ۰دەدەدە ēithra در اوستا بدومعنی آمده نخست آشکار و روشن و پدیدار و هویدا ، همین واژه است که در فارسی چهر شده است ، دویم نژاد و تخمه و پیوند ، دقیقی در شاهنامه گوید:

شاه جهان گفت زرتشت پیر  
که در دین ما این نباشد هژیر  
خرم ازواژه هو ۰دە hu ورم ۰دە ram که در اوستا بمعنی آرمیدن است  
آمده . همچنین واژه دوش ۰دەدە dug یا دوژ ۰دەدە duz در اوستا همیشه  
با واژه های دیگر در آمیخته و اینچنین است در فرس هخامنشی چون دوشی یار  
dushiyār یعنی بدسال یا قحط سال در سنگ نوشته پارس . در اوستا مثال آن بسیار  
است ، از آنهاست در گاتها : دوشیتی ۰دەدەدە dushiti خان و مان بد ،  
چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸ ؛ دوش خرتو ۰دەدەدە dug-xratu بدخرد  
چنانکه در هات ۴۹ بند ۴ ؛ دوش شیئوتهن ۰دەدەدە dug-syaothana  
۰دەدەدە dug-shyaothana بدکردار ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۵ و در هات ۳۴ بند ۹ و در  
هات ۴۹ بند ۱۱ ، در همین بند پسین دوش خشتهرَ ۰دەدەدە dug-xshathra  
۰دەدەدە dug-xshathra بدشهریاری و دوژوچنگه ۰دەدەدەدە dug-vaeānh بدگفتار  
و دوژدنا ۰دەدەدە dug-daēnâ بددین و دوش مننگه ۰دەدەدە dug-manānh  
۰دەدەدە dug-manānh بدمنش ، آمده است ؛ دوژجیاتی ۰دەدەدە dug-zyāti  
۰دەدەدە dug-sasti بد ، چنانکه در هات ۴۶ بند ۸ ؛ دوش سستی ۰دەدەدە dug-sasti





(دُشوار) یعنی سخت از واژه خواتهر  $\text{xvâthra}$  یعنی خوار، آسان، بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ دُرخیم یعنی بدنهاد و بدسرشت، بدخلق از واژه هیه  $\text{haya}$  (هیم  $\text{hēm}$ ،  $\text{haēm}$ ) در فرگرد سیزدهم و نیداد در پاره های ۴۴ - ۴۸ آمده که در فارسی خیم گوئیم؛ دوزخ در اوستا دوزآنکهو  $\text{duz-anhu}$  در زامیاد یشت پاره ۴۴ آمده آنکهو  $\text{duz}$  یعنی هستی و بود و زندگی و جهان بنابراین دوزخ یعنی جهان بد و زشت، بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید و جز آن.

در انجام سه واژه معروف را که بنیاد دین زرتشتی است یاد آور میشویم: هومت  $\text{humata}$  هوخت  $\text{hūxta}$ ؛ هورشت  $\text{hvarsta}$  یعنی بندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک در برابر دوش مت  $\text{dug-mata}$ ؛ دوژوخت  $\text{dūzuxta}$ ؛ دوژورشت  $\text{duzvarsta}$  یعنی بندار بد، گفتار بد، کردار بد.

۱ - به رسیدن (  $\text{gam}$  ) = گم  $\text{gam}$ .

( = جس  $\text{jas}$  ) با جزء هام  $\text{ham}$   $\text{sham}$  **چهارمین بند**  
بند ۱۵ از هات ۴۴ نیز آمده یعنی بهم آمدن، به رسیدن، بیادداشت

شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲ - بجای هستی و نیستی گسیه  $\text{gaya}$  و آجیاتی  $\text{a-jyāti}$ ، در گزارش پهلوی (زند) زیوندکیه  $\text{zīvandakīh}$  و آزیوندکیه  $\text{a-zīvandakīh}$  یعنی زندگی و نه زندگی، گسیه و جیاتی که در اینجا با حرف نفی آ  $\text{a}$  آمده اند هر دو از یک بنیاد و از مصدر جی  $\text{ji}$  ( = گی  $\text{gi}$  ) در آمده اند که در پهلوی زیوستن  $\text{zīustan}$  و در فارسی زیستن گوئیم. بیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.

از همین بنیاد است گسیتها  $\text{gaēthā}$ ، در فرس هخامنشی نیز گسیتها

gāithā، درپهلوی گیهان دس ۱۳۳۵ gēhān و درفارسی کیهان = گیهان (= جهان) گوئیم، گیتها دراوستا بمعنی هستی و دارایی و زندگی و جهان و جهانی بسیار آمده، چنانکه درگاتها: هات ۳۱ بند ۱ و بند ۱۱، هات ۳۴ بند ۳، هات ۴۳ بند ۶، هات ۴۴ بند ۱۰، هات ۴۶ بند ۸ و بند ۱۲، هات ۵۰ بند ۳.

دریادداشت شماره ۸ از بنده از هات ۲۹ گفتیم که گیه مرتن دس دوسد . سد دس دس دس . دریادداشت شماره ۸ از هات ۲۹ گفتیم که گیه مرتن دس دوسد . سد دس دس دس . ( = کیومرث) ازواژه گیه و از مصدر مر ( = مردن) mar (مردن) آمیزش یافته یعنی زنده درگذشتنی ( بمقاله کیومرث در دوین جلد یشتها، گزارش نگارنده، ص ۴۱ - ۴۵ نگاه کنید و بیادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۲۹)، از همین بنیاد است گیتیه دس دس دس . سد دس دس دس . که دریادداشت شماره ۲ از بند ۳ همین هات گذشت، واژه ای که درپهلوی گیتیک دس دس دس . سد دس دس دس . گیتی گوئیم و گفتیم برابر می افتد بالفظ تازی مادی و جسمانی .

۳ - بنیاد نهادن ( دس دس دس دس ) = دا دس . دس . دس . دادن، بخشودن، نهادن.  
۴ - همچنان = یتها دس دس دس . سد . دس . دس . در فرس هخامنشی نیز یتها، در پخشهای دیگر اوستایتهه دس دس دس . سد . دس . دس . از ظرف زمان است، بسادر گزارش پهلوی به چگون ۱۳۵۹ گردانیده شده، در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم .

۵ - انجام، پایان = آپم دس دس دس . سد . دس . دس . apāma ( دس دس دس . سد . دس . دس .) apāma صفت است در برابر پتواورویه دس دس دس دس . سد . دس . دس . دس . paouruua نخستین. بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید. آپم درگاتها بسیار آمده: هات ۴۳ بند ۵، هات ۴۴ بند ۱۹، هات ۴۵ بند ۳، هات ۴۸ بند ۴، هات ۵۱ بند ۶ و بند ۱۴ و جز آن. از این واژه پایان زندگی یا روز پسین اراده میشود.

۶ - بدترین = اچیشْت دس دس دس دس . سد . دس . دس . دس . acista، صفت عالی است ازواژه آکْ دس دس . دس . دس . اکا بد که دریادداشت شماره ۵ از بند ۳ همین هات گذشت، در بندهای ۵ و ۶ از همین هات و در بند های ۴ و ۱۰ و ۱۳ از هات ۳۲ نیز بآن برمیخوریم. در برابر وهیشْت دس دس دس دس . سد . دس . دس . دس . vahista بهترین که نیز در همین بند آمده، بیادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷ - زندگی = آنکھو ۰۶۳۰ anhu، یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۸ - بجای پیرو راستی و پیرو دروغ آشون ۰۶۳۰ ashavant (اشاون) و در گونت ۰۶۳۰ drəgvant آمده، یادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۹ - بجای «جایگاه» در متن منو ۰۶۳۰ manō آمده، بارتولومه Bartholomae آن را از مننگه ۰۶۳۰ manānh از بنیاد مصدر من ۰۶۳۰ (ماندن) گرفته بمعنی زیستگاه، نشیمنگاه، منزلگاه (Wohnstatt, Aufenthalt) دانشمندان دیگر، از آنان است گلدنر Geldner از مننگه (منش) manānh از بنیاد مصدر من man (اندیشیدن) گرفته اما بمعنی آرامگاه و جایگاه یا بهشت آورده، زیرا چنانکه در بند ۲ از هات ۴۳ آمده، در آنجاست که پیروان دین راستین از شادمانی و هومنگه یا منش نیک برخوردار گردند. بواژه منو manō در بند ۸ از هات ۳۴ نیز برمیخوریم. هر مصدری که این واژه در بنیاد داشته باشد از آن آرامگاه مینوی یا سرای برین یعنی بهشت اراده شده در برابر جهان وهستی تیره یاد و زخ که پیروان دروغ راست. درباره واژه من ۰۶۳۰ man = اندیشیدن و من man = ماندن یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱ - دروغ: بجای این واژه در گونت ۰۶۳۰ drəgvant آمده که در یادداشت شماره ۸ از بند پیش گذشت، گوهر تیره یا اهریمن

پنجمین بند

مراد است.

۲ - رفتار: ورزیو ۰۶۳۰ varəz از مصدر ورز ۰۶۳۰ varəz ورزیدن، یادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۳ - برگزیدن یا باور کردن: ۰۶۳۰ var = ور ۰۶۳۰ var، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

۴ - پاکتر خرد = سپنیشتم مینو ۰۶۳۰ - ۰۶۳۰ ددر ۰۶۳۰.

spānistā-mainyu، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ همین هات و یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

۵ - آسمان = آسن̄ مدد مدد. asan و هیئت دیگر آن آشن̄ مدد مدد. ashan همچنین آسن̄ مدد مدد. asman در اوستا و فرس هخامنشی همان است که در فارسی آسمان و در پهلوی نیز آسمان مدد مدد ۱۳ گوئیم. آسن̄ asan نیز در اوستا بمعنی سنگ است، چنانکه در فرگرد ششم و نندیداد پاره ۵۱ و در فرگرد نهم پاره ۱۱ و جز آن و بمعنی سنگ فلاخن در فرگرد هفدهم پاره ۹. آسن̄ asan و آسن̄ asman بمعنی آسمان نیز در اوستا بسیار آمده، چنانکه در یسناسنا ۴۲ (هفت هات) پاره ۳ و در فروردین یشت پاره ۲ و در فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره ۳۵ و جز آن. در سانسکریت نیز asman بمعنی سنگ و آسمان است. آسن̄ اصلاً بمعنی سنگ است، چون آسمان بسان سنگ آسیا پنداشته شده از این رو چنین نامزد گردیده است. این واژه نیز بمعنی سنگ در فارسی بجا مانده آس گوئیم و بمعنی آرد هم گرفته اند:

آسمان آسیای گردانست آسمان آس مان کند هزمان ( لغت اسدی )  
از همین واژه آمیزش یافته واژه های آسیاب و باداس و دستاس و باداس و خراس،  
فارسنامه ابن البلخی ص ۱۴۴ نگاه کنید.

۶ - بجای استوار: خرئوردیشت̄ سئلد مدد و ر سئلد مدد. xraozdistā آمده، صفت عالی است از واژه خروژدر̄ سئلد مدد و لئلد مدد. xrūzdra که در گزارش پهلوی به سخت مدد و سختوم مدد saxttum گردانیده شده است. خروژدر̄ در فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره ۲۴ و در پاره ۸۲ آبان یشت آمده و واژه خروژدا سئلد مدد و لئلد مدد. xrūzdā بمعنی سختی در فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره ۴ آمده و واژه خروژدیسَم سئلد مدد و لئلد مدد. xrūzdisma یعنی سخت زمین در پاره ۸ از فرگرد هشتم و نندیداد بر میخوریم همچنین در پاره ۱۱ از فرگرد نهم، و در گزارش پهلوی سخت زمین شده است.

۷ - پوشیدن، جامه در بر کردن، رخت پوشیدن ( جامد مدد و لئلد مدد ) = ونگه

واحد ۳۰۳۰ vanh، بهمین معنی درباره ۱۹ از فرگرد سوم و ندیداد و پاره ۱۲۹ آبان  
 یشت و پاره ۱۲۶ مهر یشت و پاره ۳ فروردین یشت و جز آن آمده، در گزارش  
 پهلوی نهفتن ۱۱۳۵۳۱. ونگه vanhha نیز جای گزیدن است چنانکه در گشتاسپ یشت  
 پاره ۵۴، همچنین ونگه واحد ۳۰۳۰ vanh بمعنی درخشیدن است چنانکه درباره ۲۰  
 بهرام یشت و باجزه وی: فای- واحد ۳۰۳۰ vi-vanh درباره ۲۸ از فرگرد نوزدهم  
 و ندیداد.

۸- بجای شادمانه فرمورث 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀 . fraorət : از مصدر ور واحد ۸.  
 var که در یادداشت شماره ۳ گذشت باجزه فر 𐬀𐬎𐬀 . fra، بنابراین یعنی از روی  
 ایمان و اعتقاد. در بند ۲ از هات ۵۳ نیز آمده و میتوان بمعنی بخوشی و بمیل و بر غبت گرفت.  
 ۹- آشکار = هتیه = 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . haithya، در گزارش پهلوی نیز  
 آشکارک 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . در فرس هخامنشی هشیه hasiya بمعنی آشکار و راست و  
 درست است، این صفت از واژه هت 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . hant در آمده یعنی باشنده اسم  
 فاعل آه 𐬀𐬎𐬀 . ah هستن، بودن. در هات ۳۱ بند ۶ و بند ۸، هات ۳۴ بند های ۶  
 و ۱۵، هات ۴۳ بند ۳، هات ۴۴ بند ۶، هات ۴۶ بند ۶، هات ۵۳ بند ۶ نیز آمده،  
 در همه جا صفت نیست، بسا در این بند ها از قیود است بمعنی بدرستی، براستی.  
 هتیهیاورشت 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . haithyavarəsta که در بند ۱۱ از هات  
 ۵۰ آمده اسم است از هتیه haithya و از صفت ورشت 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . varəsta  
 ( واحد ۳۰۳۰ ) از مصدر ورز 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . varəz و از رزیدن که در یادداشت  
 شماره ۲ گذشت، هتیهیاورشت یعنی درستکاری یا نیک و رزیدن و درست بجای  
 آوردن. یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۵۰ نگاه کنید.

هتیهیودواشنکه 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . haithyô-dvaëshanh  
 که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی دشمن آشکار. درباره دواشنکه یادداشت شماره  
 ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰- خوشنودکردن ( 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 ) = خشنو 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . xshnu،





واژه آامن 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 . anman در بند ۲۰ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۵ بمعنی همیشه و جاودان گرفته شده است .

۴ - پاداش = آدان 𐬀𐬎𐬎𐬎 . â-dâna ، هیئت دیگری از این واژه در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا آدا 𐬀𐬎𐬎𐬎 . â-dâ و آدا 𐬀𐬎𐬎𐬎 . a-dâ و بساهم آدا 𐬀𐬎𐬎𐬎 . a-dhâ آمده چنانکه در یسنا ۵۲ پاره ۳ .

در بند های ۱۱-۱۲ از هات ۳۳ و در بند ۱ از هات ۴۸ بواژه آدا â-dâ و آدا a-dâ بر میخوریم ، چنین مینماید که در بند ۱ از هات ۴۹ آدا â-dâ نام فرشته ای باشد ، در یسنا ۶۸ پاره ۲۱ و در کرده چهارم و یسپرد پاره ۱ با چند فرشته دیگر یاد شده است ، نگاه کنید به : Foundations of the Iranian Religion, by Gray, p. 130 . آدان و آدا هر دو از مصدر دا 𐬎𐬎𐬎𐬎 . dâ دادن و بخشودن در آمده و هر دو در گزارش پهلوی (زند) به دهشن 𐬎𐬎𐬎𐬎 𐬎𐬎𐬎𐬎 گردانیده شده و دهش یا پاداش روز شمار مراد است، این واژه هم از برای پاداش نیکوکاران بکار رفته و هم از برای پادافراهِ گناهکاران .

۵ - آهن = آینه 𐬀𐬎𐬎𐬎 . ayanh ، در سانسکریت âyas ، در پهلوی آسین 𐬀𐬎𐬎𐬎 ، در هات ۳۲ بند ۷ و در هات ۵۱ بند ۹ نیز آمده . از آهن گداخته که در روز آزمایش بکار آید و پاک از ناپاک باز شناساند ، جدا گانه سخن داشتیم .

۶ - ضمیر «آنان» بر میگرود به دیویسنان

۱ - آهنگام ، آنگاه = یدا 𐬀𐬎𐬎𐬎 . yadâ ، در بندهای ۴ و ۱۶ از هات

۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا یدَ هشتمین بند 𐬀𐬎𐬎𐬎 . yadha از ظروف زمان است .

۲ - سزا یا کین و کیفر = کینا 𐬀𐬎𐬎𐬎 . kaenâ ، در پهلوی ( ۲۹۱ ) و در فارسی کین ، در گزارش پهلوی از برای توضیح افزوده شده پاتفراس 𐬀𐬎𐬎𐬎 𐬀𐬎𐬎𐬎 که در فارسی پادافراهِ گوئیم :

بجای هر بهی پاداش نیکی بجای هر بدی پادافراهِسی ( دقیق )



دراوستا همین یکبار باین واژه برمیخوریم ، اما بصفتی که از آن در آمده کتین و ستن {س} kaenan یعنی کین کشنده یا کین جوی و کین خواه در گوش بشت (= در واسپ بشت) پاره ۱۸ و در رام بشت پاره ۲۸ بآن برمیخوریم .

۴ - گناهکار = آئتنکه سد {س} aēnañh صفت است یعنی بزهار ، بدکنش ، زشتکردار ، زیانکار. در بند ۸ از هات ۳۲ نیز آمده ، همین واژه نیز بمعنی ستم و زور و گناه و کین درگاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ و بند ۱۵ ، و در هات ۳۲ بندهای ۶-۷. مصدر این {س} in (= ائین سد {س} aen) بنیاد این واژه است. اینیت {س} inita اسم مفعول آن است که در گزارش پهلوی از پاره ۶۱ از فرگرد هجدهم و نداد به کینینتن ۱۱ {س} kinīnitān گردانیده شده است یعنی کین توختن ، کین ورزیدن . از همین بنیاد است اینیتی {س} ēniti بمعنی درد و رنج که در بند ۱۱ از همین هات آمده است ، همچنین از این ریشه و بن است آئتنکه سد {س} aēnañh بمعنی آزار و آسیب و زیان که در بند ۱۶ از هات ۳۲ و در بندهای ۷-۸ از هات ۴۶ آمده است .

۴ - بجای کشور ، خشتهر {س} Xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا یا بهشت مراد است .

۵ - پایان = سست {س} sasta ، در بند ۱۲ از هات ۴۶ نیز آمده از مصدر سندن {س} sand ساختن ، بجای آوردن ، انجام دادن . به سزدیائی {س} sazdyāi در یادداشت شماره ۱۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۶ - بر پا کردن ( پاژد {س} ) = وید {س} vid (= فام {س} vaēd وید) یافتن ، فراهم ساختن ، پیدا کردن . یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - یعنی دیندارانی که بادیو دروغ ستیزیده ، او را در بند کرده بدست فرشته راستی سپردند . در بند ۱۴ از هات ۴۴ نیز از سپردن یا دادن دروغ بدست راستی سخن رفته است .

۱ -  $\text{ah}$  مصدر آه .  $\text{ah}$  هستن ،  
 نهمین بند | بودن .

۲ - زندگی = آهو  $\text{ah}$  هستی ، یادداشت شماره ۹ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .

۳ - واژه ای که بجای « تازه » آمده،  $\text{ferasha}$  میباشد،  
 در بخشهای دیگر اوستا  $\text{frasha}$  یعنی برازنده و شایسته یا تازه  
 و نو و خرم، در بند ۱۵ از هات ۳۴ نیز آمده و در آنجا با واژه  $\text{ah}$  آورده شده  
 است، روز پسین و آغاز زندگی مینوی مراد است . در نامه سوشیانت از آن سخن  
 خواهیم داشت .

۴ - کردن (  $\text{kar}$  ) = کر  $\text{Kar}$ ، در فرس هخامنشی نیز کر  
 $\text{kar}$  در پهلوی کرتن  $\text{kar}$  ، در فارسی کردن ؛ در اوستا بسیار بکار رفته چنانکه  
 در گاتها : هات ۳۴ بند ۷، هات ۴۴ بند ۷ و جز آن . در بند ۱ از هات ۵۱ با جزه  $\text{antara}$   
 آمده بمعنی ساختن ، فراهم کردن ، آماده کردن .

۵ - بجای سروران  $\text{ahura}$  بمعنی سر و سرور و بزرگ و خواجه و  
 خدایگان است ، در تائیت  $\text{ahurani}$  ، این واژه گذشته  
 از اینکه نام آفریدگار یکتاست ، مانند واژه  $\text{ahurani}$  در اوستا بمعنی سرور و خدایگان  
 و بمعنی داور و فرمانگزار نیز بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۲۹ بند ۲ ( یادداشت  
 های شماره ۵ و ۱۱ از آن بند نگاه کنید ) ، هات ۳۱ بند ۸ و بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند  
 ۹ ، هات ۵۳ بند ۹ .  $\text{ahuraya}$  بمعنی از اهورا یا  
 آنچه باهورا مزدا پیوندد ، اهورایی ، و همین واژه نیز بمعنی بزرگ نژاد و سرورزاده  
 و آزاده آمده یا کسی که گوهر و تخمه اش به بزرگ و فرمانگزاری پیوسته است  
 چنانکه در بهرام یشت باره ۳۹ .

۶ - بجای « همراهی ارزانی داشتن » در متن  $\text{ah}$  .

آمده، باید میسْترا بَرَن 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. myastrâ-barana باشد و این صفت است یعنی همراهی دهنده، پناه یا یآوری بخشنده. نخستین پارهٔ این واژه را برابر واژهٔ سانسکریت medi بمعنی همدم و یار و انباز گرفته‌اند و در آمیزش با واژهٔ بَرَن بمعنی انجمن ارزانی دهنده یا آمیزش و پیوند دهنده است. جزء بَرَن از مصدر بَر (𐬨𐬀) همان است که در فارسی بردن گوئیم. در یادداشت بند ۱۲ از هات ۳۱ این مصدر را یاد خواهیم کرد، نگاه کنید به:

Avestisches Elementarbuch, von Reichelt, Heidelberg 1909 s. 71 § 141

۷ - اندیشه = مَننگه 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. mananh منش، اندیشه.

۸ - باهم = هتِرا 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. hathrâ در بند ۴ از هات ۲۸ بآن برخوردیم. یادداشت شمارهٔ ۳ آن بند نگاه کنید.

۹ - بودن ( 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 ) = بو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. bū در فرس هخامنشی نیز بو bu، در پهلوی بوتن 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 در فارسی بودن، در بند ۱۱ از هات ۲۸ نیز باین فعل برخوردیم، در بند ۱۰ همین هات با جزء او 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. avô بآن برخوردیم اما این او نظر بوزن شعر زیاداتی است، بعد ها افزوده شده است باید برداشته شود Bartholomae: Altira. Wörterbuch, Sp. 932

۱۰ - آنجا = یَتِرا 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. yathrâ، از ظرف مکان است یعنی کجا، در بند ۱۲ از هات ۳۱ نیز بهمین معنی است اما در بند ۱۱ از همان هات باید از حروف ربط دانسته شود بمعنی «تا»

۱۱ - شناسایی = چِستی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. eisti بمعنی دانش و آگهش و بینایی و شناسایی است همچنین بمعنی آیین و دستور دینی است، بمصدر چِسته 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. eith که بنیاد این واژه است بمعنی اندیشیدن و آگاهانیدن و آموزانیدن در گاتاهای بسیار برخوردیم. از چِستی = چِستا 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. eistâ در جلد دوم یشتهاسخن داشتیم، بمقالهٔ آن در صفحهٔ ۱۵۷ - ۱۵۸ نگاه کنید و یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۳۱.

۱۴ - واژه ای که به پریشان گردانیدیم در متن مَیْتَهَ 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 . maêtha ( در تأنیث مَیْتِهَا 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 . maêthâ ) آمده است یعنی سر گشته یا متزلزل و متردد .

مَیْتِهَا 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 . maêthâ نیز اسم است بمعنی سرگشتگی و پریشانی و سرگردانی و تردید یا تغییر و تبدیل و برگشتگی چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۱ و بند ۹ از هات ۳۳ و بند ۶ از هات ۳۴ .

در بنیاد این واژه اختلاف کرده اند ، برخی آنرا از ریشه مصدر مَیْتَهَ 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 . mith ( = میت 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 . mit ، بارتولومه مَیْتِ maêt نوشته ) که بمعنی جای گزیدن و منزل کردن است گرفته ، پیوسته و بهم آمده و گرد هم آمده بمعنی کرده اند و برخی دیگر بمعنی پریشان و سرگردان و سرگشته گرفته ، بواژه سانسکریت methete پیوسته اند چنانکه بارتولومه :

Bartholomae : Altiranisches Wörterbuch, Sp. 1106; zum Altiran.

Wörterb. Nacharb. u. vorarb. s. 202

گلدنر Geldner این صفت را با واژه چِستی که یاد کردیم ، ایمان غلط یا کیش دروغین falsche glaupe ترجمه کرده است .

Die Zoroastrische Religion ( Das Avesta ) Religions. Lesebuch, Berthold I s. 8

در بند هایی که از گاتها بر شمردیم همین دو معنی که بارتولومه Barthol. و گلدنر Geldner برگزیده اند درست میافتد و بامفهوم آن بندها میسازد .

۱ - آری = زی 𐬀𐬎𐬎𐬀 . zi : پس از نخستین واژه يك جمله میآید از برای

اثبات آن جمله در بند ۴ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و در دهمین بند بسیاری از بندهای دیگر خواهیم برخورد، در گزارش پهلوی چیه

𐬀𐬎𐬎𐬀 آمده و بسا هم ترجمه نشده است .

۴ - بجای کامیابی یا شادمانی و بختیاری سپیتهَر 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 . spayathra آمده، جز همین یکبار، دیگر در اوستا باین واژه بر نمیخوریم، در گزارش

پهلوی به سپاه **دورس** گردانیده شده است، در اوستا **سپادَ** **دورس** یا **سپادَ** **دورس** . **spādha** بمعنی سپاه است . چون **سپتهر** اندک شباهتی با **سپادَ** دارد ، در گزارش پهلوی مایه اشتباه شده است ، نگاه کنید به :

Altiran . Wörterb, Sp. 1612

۳ - شکست سکند **دورس** . **skənda** از مصدر **سکند** **دورس** .  
( **دورس** ، **دورس** ) در پهلوی **دورس** و در فارسی شکستن گوئیم . **skənd** بمعنی شکستن و برانداختن و نابود کردن در اوستا بسیار آمده چنانکه در مهریشت پاره ۴۲ و پاره ۷۶ و باجزء **اوپ** **دورس** . **upa** در پاره ۱۸ و باجزء **فرا** **دورس** . **frā** در پاره ۳۶ از همان یشت و جز آن . واژه **سکند** **skənda** در یسنا ۹ پاره ۲۸ نیز آمده است .

۴ - از پی رسد یا **بود** ( **دورس** ) از مصدر **بو** **دورس** . بودن . بیادداشت شماره ۹ بند پیش نگاه کنید .

۵ - ایدون = **آت** **دورس** . **at** ، در پهلوی **اتون** **دورس** . **ētōn** .

۶ - پیمان شده یا پاداش پیمان گردیده : **اسیشتی** **دورس** . **a-sisti** در بند ۹ از هات ۴۴ نیز آمده ، بیادداشت شماره ۵ از آن بند نگاه کنید . میتوان هم **اسیشتی** را بمعنی نوید گرفت از مصدر **سیش** **دورس** . **sish** که بمعنی آموزانیدن و الهام کردن است . بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۷ - سرای **نیک** یا خان و مان خوب = **هوشیتی** **دورس** . **hu-shiti** ، بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - از سرای **نیک** بهمن ( **وهومنگه** = **منش نیک** ) و سرای **مزدا** و **آش** ( **راستی** ) بهشت اراده شده است .

۹ - پیوستن ( **دورس** ) = **یوج** **دورس** . **yuǰ** ( **یوگ** ) **دورس** ، اسم مفعول آن **یوخت** **دورس** . **yūxta** که در بند ۹ از هات ۴۹ آمده یعنی پیوسته . **یوج** **دورس** اصلاً بمعنی اسب یا چارپای دیگر برگردونه



- ۱ - آیین ، فرمان ، دستور = اوروات  $\Delta$  «د»  $\Delta$  urvāta ، در بند ۱  
از هات ۳۱ و در بند ۸ از هات ۳۴ و در بند ۱۵ از هات ۴۴ نیز آمده .  
**یازدهمین بند** در گزارش پهلوی واوریکنیه  $\Delta$  «د»  $\Delta$  vāvarikānih  
هیئت های دیگر این واژه اوروت  $\Delta$  «د»  $\Delta$  urvata در بند ۳ از هات ۳۱ ،  
اورواتی  $\Delta$  «د»  $\Delta$  urvāti در بند ۱۴ از هات ۴۶ ، اورواتها  $\Delta$  «د»  $\Delta$  urvāthā  
در بند ۱۴ از هات ۱۵ نیز بمعنی پیمان و روش و فرمان و دستور و آموزش است .  
۲ - بجای فرو فرستاد  $\Delta$  «د»  $\Delta$  . آمده از مصدر دا  $\Delta$  «د»  $\Delta$  dá  
دادن ، نهادن ، بخشیدن .  
۳ - دریافتن (  $\Delta$  «د»  $\Delta$  ) از مصدر سچ  $\Delta$  «د»  $\Delta$  saē . بیادداشتن ،  
آموختن ، در گزارش پهلوی نیز آموختن  $\Delta$  «د»  $\Delta$  ، در بند ۱ از هات ۵۳ نیز آمده  
است .  
۴ - آسایش = خوبتی  $\Delta$  «د»  $\Delta$  xviti : مرکب است از هو  $\Delta$  «د»  $\Delta$  hu خوب  
و ایتی  $\Delta$  «د»  $\Delta$  iti از مصدر می  $\Delta$  «د»  $\Delta$  (i) شدن ، رفتن ، آمدن . بیادداشت شماره  
۷ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید ، بنا بر این « خوبتی » یعنی خوش روش ، همچنین  
واژه دوزیت  $\Delta$  «د»  $\Delta$  duzita که درباره ۲۰ از فروردین یشت و درباره ۱۹  
از رام یشت آمده از دوز  $\Delta$  «د»  $\Delta$  duz و ایت  $\Delta$  «د»  $\Delta$  ita اسم مفعول می  
«د»  $\Delta$  آمیزش یافته یعنی بدگذر یاراهی که از آن بدشواری گذرند ، درباره هو و دوز  
بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .  
۵ - رنج ایتی  $\Delta$  «د»  $\Delta$  (  $\Delta$  «د»  $\Delta$  ) ، بیادداشت شماره ۳ از بند ۸  
همین هات نگاه کنید .  
۶ - زیان = رَشَنگه  $\Delta$  «د»  $\Delta$  rashanh ، همین واژه است که در  
فارسی ریش  $\Delta$  «د»  $\Delta$  rēsh گوئیم بمعنی زخم (دلریش) ، در پهلوی نیز ریش  $\Delta$  «د»  $\Delta$  از مصدر  
رَش  $\Delta$  «د»  $\Delta$  rash ، در پهلوی  $\Delta$  «د»  $\Delta$  rēštan یعنی زخم زدن یا آسیب  
زدن و زیان آوردن ، از همین بنیاد است راشینگه  $\Delta$  «د»  $\Delta$  راشینگه  $\Delta$  «د»  $\Delta$  .

rāshayēnhē که در بند ۳ از هات ۴۹ و در بند ۹ از هات ۵۱ آمده و نیز بمعنی ربش و زیان و گزند است .

در گاتها از این واژه ، بویژه زیان و آسیبی که در روز پسین به پیروان کیش دروغین و بزهاکاران رسد اراده شده است ، در اینجا یاد آور میشویم که واژه زیان در اوستا زیانا **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀** ، zyānā و زیانی **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵** . zyāni از مصدر **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀** zyā است ، در فرس هخامنشی دیا diya یعنی زیان رسانیدن .

۷ - دیر پایا = **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** دَرِگَ و **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** darəga ، در پخشهای دیگر اوستا **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** darəgha ، در فرس هخامنشی **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** darga یعنی دراز ، بلند ، در پهلوی **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** dêr و در فارسی دیر ، واژه درنگ **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** در پهلوی و فارسی با واژه اوستایی **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** = دَرِغ یکی است و از همین بنیاد است در **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . drājanh که در فارسی دراز گوئیم . در بند ۶ از هات ۲۸ بصف **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** و **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** darəgāyu برخوردار گرفتیم ، درج **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** draj که بمعنی پاییدن است ریشه این واژه هاست ، واژه های دیگر که با این صفت آمیزش یافته در اوستا بسیار است ، از آنهاست **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** و **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** darəgô-jyāti که در بند ۵ از هات ۳۳ و در بند ۲ از هات ۴۳ آمده یعنی زندگی بلند یا زندگی جاودانی و دیر پایا ، **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** دَرِگُو بازو و **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** darəgô-bāzu که در باره ۵ از هات ۳۸ (هفت هات) آمده یعنی دراز بازو ، **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** دَرِغ و **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** دَرِغ و **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** darəghô-aṅgusta که در باره ۱۱ از ارت یشت آمده یعنی دراز انگشت ، در مجمل التواریخ دراز انگل ( ص ۳۰ )

۸ - سود ، بخشایش = **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** سَوَ و **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** sava ، همچنین در گاتها سوا **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** savā آمده ، در پهلوی سوت **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** و در فارسی سود گوئیم ، در بند ۹ از هات ۲۸ نیز **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** سَوَنگَه و **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** savanh برخوردار گرفتیم که نیز به همین معنی است و در یادداشت شماره ۹ از همان بند گفتیم که مصدر این واژه سو **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** su میباشد یعنی سود بخشیدن ، بسا در اوستا **𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** سَوَ sava بمعنی بخشایش است ، یادداشت



شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴ نگاه کنید .

- ۹ - پس آنگاه = آئیی تائیش مدو - مدو . ائیپئ تائیش مدو . aipi-taiḡ، در بند ۱۱ از هات ۳۴ تائیش آ مدو - مدو . taiḡ-â آمده و در بند ۷ از هات ۴۴ تائیش مدو . taiḡ یعنی پس آنگاه ، اینچنین ، اینگونه ، همانا .
- ۱۰ - بکام یا خوش = اوشتا دوسو . ustâ، این واژه بسا در اوستا بمعنی بخواش و بکام و با آرزو آمده و بساهم بمعنی خوشی و نیکویی و رستگاری . اوشتی دوسو . usti که در بند ۴ از هات ۴۸ آمده بمعنی کام و خواش نیز مانند اوشتا از مصدر و س واسو . vas در آمده که بمعنی خواستن ، خواهش داشتن ، آرزو کردن است .
- بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید .



(=زند) مورنجینیتن 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 murnjēnitan در توضیح افزوده شده تپاهنیتن 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 tapâhēnitan تپاه کردن چنانکه در بند ۶ از هات ۵۳ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ نیز بفعل مرتبچ برمیخوریم، از همین بنیاد است مرد 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 marəd که در یادداشت شماره ۳ از بند ۹ از هات ۳۲ سخن داشتیم، از برای واژه های دیگر از همین بنیاد یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۹ - بجای « بسیار خوش » و « هیشَت » 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 vahista = بهتر آمده، یادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ - دل داده: بجای این واژه زَرَزدا 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 zaraz-dâ آمده، در نسخه بدل 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 zraz صفت است، برخی آنرا از اسم زِرْد 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 aərəd (= زِرَز 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 zərəz) که بمعنی دل است و در بند ۱۲ از همین هات آمده و از مصدر دا 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 dâ (دادن) دانسته اند، بارتولومه Bartholomae آنرا برابر واژه سانسکریت śradhâ دانسته بمعنی مؤمن و معتقد گرفته است، واژه زَرَزدائیتی 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 zarazdâiti (𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 zrazdâiti) که در بند ۱۱ از هات ۴۳ آمده بمعنی ایمان و اعتقاد است، زَرَزدیشَت 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 zarazdista (𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 zrazdista) صفت تفضیلی است که در بند ۷ از هات ۵۳ آمده یعنی با ایمانتر و با اعتقادتر و مخلصتر یا دل داده تر و با وفاتر. زَرَزدا و واژه هایی که از آن در آمده از هر بنیادی که باشد، معنیهایی که بآن داده شده مناسب می افتد.

واژه هایی که بیگمان از زِرْد 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 zərada (دل) در آمده: زِرْدَبَه 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 zərədhaya بمعنی دل یا میان و مرکز درباره ۳ از نخستین فرگرد و نندیداد؛ زَرْد غنیائی 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 zaradha-ghnyâi یعنی شکستن یا بدل آسیب زدن درباره ۱۴ از همان فرگرد و جز آن آمده است. یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۴۳ نگاه کنید.

۱ - چون = ریزی 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 yezi هشت بار در گاتها دومین بند آمده: هات ۳۱ بند ۲، هات ۳۲ بند ۶، هات ۳۴ بند ۶، هات ۴۴ بند





سزاوار است ، خواه پاداش کردار نیک و خواه پادافراه کردار بد زیرا در هر دو بند سخن از سزای دو گروه است ، چه مزد یسنان نیکوکار و چه دیو یسنان بزهار .

۴ - خرد : بجای این واژه مَینِیو ، مدد/دود mainyu آمده ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - آذر = آتھر سد/د . āthr ؛ آتْر سد/د . ātar آتش ، از آزمایش روز پسین که از آهن گداخته و آتش خواهد بود در بند ۹ از همین هات و در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۴ از هات ۳۴ و در بند ۴ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز یاد شده است .

۴ - آموزانیدن ( ۲ گ/دوس ) = چیش ۲ د/د . eish یا چیش ۲ د/د . eish (= کَیش و سد/د kaēsh) ، در بسیاری از بندهای گانه از آن معنی نوید دادن و پیمان کردن یا بشارت دادن و وعده کردن برمیآید چنانکه در هات ۳۴ بند ۱۳ ، هات ۴۴ بند ۱۶ ، هات ۴۵ بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۱۸ ، هات ۴۷ بند ۵ ، هات ۵۰ بند ۳ ، هات ۵۱ بند ۵ . همچنین در بند ۶ از هات ۴۴ معنی باز شناختن و از آن کسی دانستن از آن بر می آید ، در بند ۱۵ از هات ۵۱ با جزء پرا آمده :

سد/د- ۲ د/د . parâ-eish بمعنی پیمان دادن و پیش بینی کردن و امیدوار بودن . مصدر چیتَه ۲ د/د . eith (= کیتَه و سد/د kaēth) که در بند ۲ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۶ آمده بمعنی آموزانیدن است و مصدر چیت ۲ د/د . eit (= کَیت) که در بند ۱۱ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ ( در این بند پسین با جزء آ- سد ) آمده بمعنی اندیشیدن و آگاهانیدن است و با مصدر چیش ۲ د/د . eish یکی است و بمعنی آموزانیدن در بند ۵ از هات ۳۲ با جزء فر : سد/د- ۲ د/د . fra-eit آمده است . واژه هایی که از این مصدرها در آمده در اوستا بسیار است ، از آنهاست در گانه چستی ۲ د/د و ۳ د/د بمعنی اندیشه و شناسایی در بند ۹ از هات ۳۰ ، در بند ۲ از هات ۴۷ ، در بند ۱۱ از هات ۴۸ ، در بند ۲۱ از هات ۵۱ . چستی eisti بمعنی آموزش و آگهش و دانش و آیین و دستور دینی و کیت در بند ۱۰ از

هات ۴۴ ، دربند ۵ از هات ۴۸ ، در بند های ۶ و ۱۸ از هات ۵۱ . در فارسی از این بنیاد واژه کیش بجا مانده که در خود اوستا تکشیش 𐬨𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀 tkaêsha آمده و بسیار بکار رفته ، در گاتها : در بند ۳ از هات ۴۹ نیز بآن بر میخوریم اما از برای کیش دروغین بکار رفته در برابر ورین 𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀 varəna دین و آیین راستین ( بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید ) ، گذشته از گاتها در بخشهای دیگر اوستا تکشیش tkaêsha بهمان معنی کیش در فارسی بکار رفته یعنی دین چنانکه در یسنا ۲۰ پاره ۱ و جز آن . تکش = کیش نیز در اوستا بمعنی آموزگار آمده ، بویژه آموزگار دینی ، چنانکه در گاتها : هات ۴۹ بند ۲ ، در اینجا این واژه از برای آموزگار دین دروغین آورده شده اما در جاهای دیگر اوستا از برای همه آموزگاران دینی بکار رفته چنانکه در واژه پشویریوتکشیش 𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀 paoiryô-tkaêsha یعنی نخستین آموزگاران کیش . این واژه در اوستا همیشه از برای نیکن و پارسایان که مردم را براه راست خوانده و آیین نیک نهاده ، بکار رفته است . بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، صفحه ۵۹ نگاه کنید .

تکشیش tkaêsha = کیش از مصدر چیش eish ( = کیش kaêsh ) در آمده است . بنام پوروچیستا 𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀 pouruêstâ دختر زرتشت یعنی « پردانا یا بسیار دان » در بند ۳ از هات ۵۳ بر میخوریم . بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۴۹ نگاه کنید و بگفتار چیستی = چیستا در جلد دوم یشتها صفحه ۱۵۷ - ۱۵۸ .

۵ - همآورد : در متن ران 𐬀𐬎𐬭𐬀 rāna آمده ، در بند ۱۲ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز بآن بر میخوریم ، در بند ۱۹ از همین هات ران 𐬀𐬎𐬭𐬀 rāna آمده ، این واژه ناگزیر با واژه آنس 𐬀𐬎𐬭𐬀 آنس ، که در بند پیش در شماره ۹ گذشت در معنی یکی است و از آن دو دسته دینی یا دو گروه مزدیسنا و دیویسنا اراده شده یاد و فرقه که در سر دین راستین و کیش دروغین

باهمدیگر در ستیزه و نبرداند. رِنَ {ر} رēna که در پاره ۵۲ از فرگرد هفتم و نندیداد آمده یعنی پیکار، جنگ، چنانکه در گزارش پهلوی همان پاره نیز به پتکار patkâr (پیکار) گردانیده شده است، همچنین واژه رانَن در گاتها در بندهایی که بر شمردیم، در گزارش پهلوی پتکار تاران patkârtârâm شده است.

هَمَّ اَرَنَ {ه} ham-arēna در پاره ۳۱ فروردین یشت بمعنی پیکار و رزم و نبرد است، چنانکه در فرس هخامنشی (در سنگ نیشته یستون) هم اَرَنَ ham-arēna بهمین معنی است؛ هم اَرَنَه {ه} ham-arētha در پاره ۱۲ ارت یشت و در پاره ۴۸ مهریشت و بسا در پاره های دیگر یشتها بمعنی هماورد و دشمن است. در فرس هخامنشی نیز هَمَّ اَرَّ ham-ara بهمین معنی است، در سانسکریت rāna یعنی جنگ. مصدر اَرَّ ar که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی جنیدن و بگردش در آمدن و در رسیدن و در آمدن است ریشه این واژه هاست. با جزء آ س س . در بند ۱۰ از هات ۴۳ بمعنی در رسیدن و در آمدن است و با جزء فرا: {ه} frā-ar در بند ۳ از هات ۴۶ یعنی فرا آمدن، و با جزء پیتی: {ه} paiti-ar در بند ۱۲ از هات ۴۴ یعنی بستیزه در آمدن و یا پذیره شدن و پذیره آمدن. همین واژه است که در پتیرک {ه} patirak پهلوی و پذیره فارسی دیده میشود «کنارنگ پسر را پذیره افرستاد بنشابور» دیباچه شاهنامه ابو منصور در بیست مقاله قزوینی جلد دوم ص ۶۲. یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید.

مصدر اَرَّ ar با جزء اوس {ه} (= اوز {ک} uz) و آ س . در بند ۱۲ از هات ۳۳ یعنی خویشمن بکسی نمودن یا بسوی کسی رفتن، در این بند نظر بوزن شعر اوز uz زیادتی است، افزوده شده است. مصدر اَرَّ ar با جزء های گوناگون که با هر یك اندك تغییری در معنی داده شده، در اوستا بسیار آمده است. همچنین واژه اَرَّ ar بمعنی بخشودن و بهره رسانیدن و برخوردار کردن





- ۱ - خوانده شده = 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 = zavim از صفت زَوِیَه 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 و 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 zaoya (اسم مفعول) در تائیت زَوِیا 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 و 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 zaoya از مصدر زو چهارمین بند 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 zu که بمعنی خواندن و بیاری خواستن (استغاثه کردن) است
- زو zu و زبا 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 zbâ باین معنی در اوستا بسیار آمده ، در گاتها :  
 هات ۳۳ بنده ، هات ۴۳ بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۱۴ ، هات ۴۹ بند ۱۲ ، هات ۵۱ بند ۱۰ .  
 از همین بنیاد است زَوَن 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 zavan بمعنی خوانش (استغاثه) که در بند ۳ از هات ۲۸ و در بند ۳ از هات ۲۹ آمده است ، صفت دوش اَزُوبا 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 - 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 dug-azôbâ یعنی بدخوانده شده یا بد نام در بند ۴ از هات ۴۶ آمده است .  
 مصدر زبا = zbâ = zu در گزارش پهلوی به خواندن گردانیده شده ،  
 زبایشن در پهلوی و پا زند بمعنی استغاثه است (بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ،  
 ص ۱۰۷ نگاه کنید ) ، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .
- ۲ - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ .
- ۳ - درباره اش 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 ashi ( 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 ) ایزد پاداش ، یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و از برای آرمیتی یادداشت شماره ۳ از بند ۳ همان هات نگاه کنید .
- ۴ - آرزو داشتن ( 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 ) = ایش 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 ish در خواستن ، خواستار بودن ، ایش ish نیز در وستا بمعنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و گسیل کردن است چنانکه در بند ۶ از هات ۴۹ ، در فرس هخامنشی ایش aish نیز بمعنی گسیل داشتن است چنانکه در سنگ نیشته داریوش بزرگ در بهستان ( = بیستون ) ، یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۵ - بجای شهریار خَشْتَهَر 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹 xshathra آمده ، یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۶ - نرومند : نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۷ - بالندگی یا بالش و فره و فزایش ( ترقی و نمو ) = وِرْدَ وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ  
 varəd از مصدر وِرْدَ وَاِذْ وَاِذْ varəd، در پهلوی والیتن ۱۱۳۱۱ در فارسی  
 بالیدن گوئیم، در بند ۳ از هات ۲۸ بآن بر خوردیم و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند  
 ۴ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز بآن خواهیم بر خورد، بواژه وِرْدَ مَانَمْ  
 وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ varədəman در بند ۱۶ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید.

۸ - چیره شدن، دست یافتن، شکست دادن، پیروزی یافتن، برتری یافتن  
 ( وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ ) = وَاِذْ وَاِذْ van در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات  
 ۴۸ بند ۱ و بند ۲، هات ۴۹ بند ۴، هات ۵۳ بند ۵. از همین بنیاد است وَاِذْ  
 وَاِذْ وَاِذْ vananā که در بند ۱۵ از هات ۴۴ آمده بمعنی پیروزی (فتح).  
 وَاِذْ van در اوستا، چنانکه در فرس هخامنشی بمعنی خواستن و خواهش داشتن  
 و دوست داشتن است، در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت. در سنگ  
 نوشته بیستون باجزء پتی patiy و جزء آ ā بمعنی درخواستن آمده است، همچنین وَاِذْ  
 وَاِذْ van بمعنی سود بردن و بدست آوردن است، بیادداشت شماره ۷ از بند ۴  
 از هات ۴۹ نگاه کنید.

**پنجمین بند** ۱ - آگاهانیدن یا گفتن ( وَاِذْ وَاِذْ ) = وَاِذْ وَاِذْ  
 vaē، بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۲ - بهتری = وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ vahyañh پاداش بهی مُراد است،  
 بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - بازشناختن ( وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ ) از مصدر وی چی وَاِذْ vi-ēi،  
 بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - دریافتن ( وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ ) از مصدر وید وَاِذْ vid، بیادداشت  
 شماره ۵ از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵ - بیاد سپردن = مَندائیدایی ( وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ ) (Inf.) māñdāidyāi  
 در بند ۸ از هات ۴۴ نیز آمده: از واژه مَند ( وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ ) man

اندیشیدن) و دائیدیائی و سدر و سدر dāidyāi (از مصدر دا و سدا . دادان)،  
دَئیدیائی و سدر و سدر . (Inf.) daidyāi (بمعنی دادن و بخشودن در بند ۲۰ از هات ۵۱  
آمده، همچنین در بنده از هات ۵۳ واژهٔ مین mēn با مصدر دا da بمعنی بمنش دادن یا بیاد  
سپردن بکار رفته است، بیادداشت شمارهٔ ۱-۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید.

۶ - رشك = اِرشى 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 . arāshi، در معنی این واژه اختلاف کرده‌اند  
چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته، باید بمعنی رشك باشد و اِرشینت  
𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 arāsyant که در یسنا ۵۲ پارهٔ ۲ آمده صفت است یعنی  
رشکنک یا رشکن (حسود). بنا بر این اِرشى arāshi هیئت دیگری است از اِرسک  
𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 araska که در یسنا ۹ پارهٔ ۵ آمده و در پارهٔ ۱۶ رام یشت تکرار  
شده است، در فارسی رشك یا ارشك و در پهلوی اریشك 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 arisk،  
در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۰ که از مندرجات هات ۳۱ سخن رفته در فقرهٔ ۶ از  
دیو اِرش 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 arāš یعنی دیورشك یاد شده، بجای واژهٔ اِرشى arāshi که در  
بنده از هات ۳۱ آمده. نگاه کنید بیادداشت وست West در S. B. E. vol. 37 p. 246  
در فصل ۲۸ بند هشت فقرهٔ ۱۴ دیوارشك « دشمن کینه ور بد چشم » تعریف شده است.

۱ - دانا = وید و نگه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 vīdvañh از مصدر وید 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀  
ششمین بند | vid دانستن، آگاه بودن، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸  
نگاه کنید.

۲ - آشکارا = هَیثیه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 haithya، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند  
۵ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - سخن = مانتهر 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 mathra، بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند  
۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - واژه‌هایی که به رسایی و جاودانی گردانیدیم: نخستین هَوروتات  
𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 haurvatāt، همان است که در فارسی خرداد گوئیم؛  
دومین اَمِرتات 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 amərətāt یا اَمِرتات 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀

aməratāt در فارسی مر داد یا امر داد، چنانکه میدانیم خرداد و امر داد از امشاسپندان یا از مهین فرشتگانند مانند چهار امشاسپند دیگر: اردیبهشت و بهمن و شهریور و سپندارمذ، جداگانه از آن سخن داشتیم. در اینجا چنانکه پیداست از خرداد و امر داد معنی آنها اراده شده یعنی رسایی و بيمرگی = جاودانی. در اوستا، در هر جا که هورواتات haurvatāt و امرتات aməratāt نام امشاسپندان خرداد و امر داد آمده در گزارش پهلوی نیز هورواتات و امرتات آورده شده و در هر جا که معنی آنها اراده شده در گزارش پهلوی به هماءك رو بشن hamāk-robisn (همه روش) و امرک رو بشنیه amark-robisnih (بیمرگ روش) گردانیده شده، چنانکه در همین بند از هات ۳۱ هورواتات یعنی رسایی (کمال). هورواتات هورواتات در تأنیث هورواتات هورواتات در اوستا بسیار آمده، چنانکه در پارۀ ۱۴ از یسنا ۱۹ و در پارۀ های ۶ و ۸ از یسنا ۵۸ و جز آن صفت است یعنی رسا، همه، درست (تمام، کامل). هورواتات در سانسکریت sarva و در فرس هخامنشی هورواتات haruva همان است که در فارسی «هر» شده است. فرهوروم fraharavam در فرس هخامنشی، چنانکه در سنک نوشته بهستان (کتیبه داریوش بزرگ در بیستون) آمده یعنی رویهم.

امرتات aməratāt که حرف نفی آست در سر آن جای گرفته، یعنی بيمرگی یا جاودانی. در گفتار امشاسپندان از خرداد و امر داد سخن داشتیم.

۵ - بر افراختن ( یا بساختن یا بساختن ) = و خش یا بساختن vaxsh رستن، رویدن، بر آمدن، افزودن، در انگلیسی to wax در آلمانی wachsen، بهمین معنی در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۶ از هات ۴۸ از افزودن ماه و رستن گیاه سخن رفته است، گذشته از این، معنی بر افراشتن یا افراختن و بلند کردن و بالیدن و سر بر زدن از آن بر میآید چنانکه در همین بند از هات ۳۱ و در بند ۷ همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۳ و در بند ۱۱ از هات ۳۴ و در بند ۱ از هات ۴۸. و خش vaxsh در گزارش پهلوی و خشتین vaxšitan آمده و توضیح داده شده



سرای پررامش و آسایش یا بهشت و فردوس است، چنانکه در هات ۳۱ بند ۷ هات ۴۳ بند ۲ و هات ۵۰ بند ۵ هات ۵۳ بند ۶.

خواتهر  $xvâthra$  از واژه هو  $hu$  (خوب) و آتهر  $âthra$  (دم، نفس) آمیزش یافته. دوز آتهر  $duzâthra$  که در یازده از یسنا آمده یعنی دشخوار یا بسختی دمزدن و برنج بودن (درباره هو و دوز یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید).

چند تن از دانشمندان مصدر  $xvân$  را که بمعنی درخشیدن و درفشیدن است بنیاد واژه های آتهر  $âthra$  و دوز آتهر  $duzâthra$  دانسته اند اما واژه آتهر نظر باین بنیاد، بمعنی درخشندگی در همه جای اوستا درست نمی افتد ( نگاه کنید به: Studien zum Avesta von K. Geldner s. 17-18 )

خواتهر  $xvâthra$  بمعنی فردوس باین اعتبار است که در آنجا دم خوش توان بر آوردن و در گشایش و فراخی زیستن.

دوزخ شرری زرنج بیهوده ماست فردوس دمی ز وقت آسوده ماست (خیام)  
۴ - روشنایی = رتوچنگه  $raočanh$ ، یادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - اندیشیدن (  $man$  ) =  $man$  در بند ۱۹ نیز آمده، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵ - خرد = خرتهو  $xrathwa$  (= خرتو  $xratu$ ) یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۶ - آفریننده یا دادار و کارساز = دانمی  $dâmi$ ، در بند ۸ از همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۴ و در بند ۴ از هات ۴۴ نیز آمده، دامی  $dâmi$  بمعنی آفرینش است چنانکه در بند ۵ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۵۱، مصدر دا  $dâman$  دادن، بخشودن، آفریدن ریشه آنهاست، از همین بنیاد است دامن  $dâman$  بمعنی آفریده که در بند ۶ از هات ۴۶ و در بند ۷ از

هات ۴۸ آمده است ، همه این واژه ها در گزارش پهلوی ( = زند ) دام ۴۵ شده است .

دام در فارسی بمعنی آفریده نیامده است ، دام بمعنی چارپای خانگی و جانور اهلی در برابر دد چارپای دشتی و جانور وحشی از بنیاد دیگر است :

دامت جهان بر توای پسر دام زین دام ندارد جز دد و دام (ناصر خسرو)  
 ۷ - داشتن ، دارا بودن ( وسدلسدس . ) = دَر وید . dar در فرس  
 هخامنشی نیز دَر dar ، در پهلوی ( 𐭌𐭎𐭕𐭎 ) و در فارسی داشتن ، در هات ۴۳ بند ۱۳ ، هات ۴۴ بند ۴ ، هات ۴۶ بند ۵ و بند ۷ ، هات ۴۹ بند ۲ ، هات ۵۱ بند ۸ نیز آمده بمعنی دارا بودن و نگاه داشتن و فرا گرفتن و از آن خود ساختن و باز داشتن و واداشتن و ناگزیر کردن و ناچار کردن ، همچنین با جزء های او 𐭌𐭎𐭕𐭎 . ava ، اوپ  
 در 𐭌𐭎𐭕 . upa ، نی 𐭌𐭎 . ni ، وی 𐭌𐭎𐭕 . vi در اوستا بسیار آمده است .  
 دَر dar نیز بمعنی دریدن و شکافتن است ، در پهلوی درین 𐭌𐭎𐭕 چنانکه در مهر یشت پاره ۱۲۵ و جز آن .

۸ - بجای نیروی مینوی در متن مینیو 𐭌𐭎𐭕 mainyu آمده ، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - برافراشتن ( 𐭌𐭎𐭕𐭎𐭕 . ) = و خَش vaxsh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند پیش .

۱۰ - اینك = نورانم 𐭌𐭎𐭕𐭎𐭕 . nūram با واژه نو 𐭌𐭎 . nū که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت ، یکی است .

۱۱ - همان = هام 𐭌𐭎𐭕 . hāma ، در بند ۱۶ از هات ۳۲ هم 𐭌𐭎𐭕 . hama صفت است ، همین واژه است که در پهلوی ( 𐭌𐭎𐭕 ) و در فارسی «هم» گوئیم .

۱ - نخستین پُژا و رویم 𐭌𐭎𐭕𐭎𐭕 . paourvim ( یادداشت شماره ۹

از بند ۱۰ از هات ۲۹ ) ؛ پسین = یزو 𐭌𐭎𐭕 . yazu

صفت است در تائیت یزیوی 𐭌𐭎𐭕𐭎𐭕 . yezivi چنانکه

هشتمین بند



در بند ۳ از هات ۵۳ ، بیادداشت شماره ۴ آن بند نگاه کنید .

۴ - پدر = پتر 𐭥𐭥𐭥𐭥 . patar ، بسا در اوستا پتر 𐭥𐭥𐭥𐭥 . pitar ، آمده ، همچنین در فرس هخامنشی پتر pitar ، هیئتهای دیگر آن چون پتر 𐭥𐭥𐭥𐭥 . ptar ، پتھر 𐭥𐭥𐭥𐭥 . pithr ، فذر 𐭥𐭥𐭥𐭥 . fədhhr در اوستا بسیار است . در خودگاتها : هات ۴۴ بند ۷ ، هات ۴۵ بند ۴ و بند ۱۱ ، هات ۴۷ بند ۲ و بند ۳ ، هات ۳۵ بند ۴ . در بند ۳ از هات ۴۷ تا ۳۵ . tā بجای تر 𐭥𐭥𐭥𐭥 tar (= پدر) است ، در پهلوی پیت 𐭥𐭥𐭥𐭥 pit و پتر 𐭥𐭥𐭥𐭥 pitar ، در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۲ از هات ۴۷ پدر راستی خوانده شده است ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید .

۴ - چشم = چشمن 𐭥𐭥𐭥𐭥 . cāshman ، در پهلوی ( 𐭥𐭥𐭥𐭥 ) و در فارسی چشم ، در بند ۱۳ همین هات نیز آمده . بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ از هات ۳۳ نگاه کنید .

۴ - دریافتن ( 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 ) = گرب 𐭥𐭥𐭥𐭥 grab ، در فرس هخامنشی نیز گرب grab ، در پهلوی ( 𐭥𐭥𐭥𐭥 ) و در فارسی گرفتن ، در اینجا با جزء هن : 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 hān-grab یعنی دریافتن یا نگریستن و دیدن .

۵ - داور = آهور 𐭥𐭥𐭥𐭥 . نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ ، در بند ۱۰ همین هات نیز آمده است .

۶ - جهان ، زندگی و هستی = آنگهو 𐭥𐭥𐭥𐭥 . anhu ؛ نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۱ - سپندارمذ - آرمئیتی 𐭥𐭥𐭥𐭥 . armaiti یکی از امشاسپندان

است ، در این جهان نگهبانی زمین سپرده باوست از اینرو در اینجا نهمین بند یاد شده ، زیرا از اوست که جانداران ، زمین خوش و خرم و چراگاهان

خوب و جایگاه پر آسایش و رامش یابند . به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۵ از هات ۴۸ نیز نگاه کنید .

۳ - بجای سازنده جانداران در متن گِئوش تَشَن {ت} د د س - ص مدیح س }  
 gāus-tashan آمده لفظاً یعنی سازنده گاو ، چنانکه میدانیم واژه گِئو {ت} س د .  
 gao در اوستا اسم جمع همه چارپایان سودمند است ، و نیز نام جانور مخصوصی که  
 در فارسی نیز گاو گوئیم . تَشَن {ت} د د س مدیح س } . tashan یعنی سازنده ، آفریننده  
 از مصدر تَش {ت} د د س مدیح س } . tash تراشیدن و بریدن و ساختن و آفریدن و پدید آوردن  
 (نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱ از هات ۲۹). تَشَن همیشه با واژه گِئوش {ت} د د س  
 gāus آمده ، چنانکه در بند ۲ از هات ۲۹ و در بند ۹ از هات ۴۶ ، در گزارش  
 پهلوی همین سه بند از گاتها گوسپند تاشیتار {ت} د د س مدیح س } دیده شده یعنی  
 آفریننده گوسپند (در پهلوی نیز گوسپند بمعنی سراسر چارپایان سودمند است ، نگاه کنید  
 بجلد خرده اوستا ص ۱۳۰)

گِئوش تَشَن gāus-tashan مانند گِئوش اورون {ت} د د س - د {ت} د د س } .  
 gāus-urvan که لفظاً بمعنی روان گاو است و در بند ۱ از هات ۲۸ و در بند ۱  
 از هات ۲۹ آمده ، نام فرشته ایست ، این دو فرشته بسا با هم یاد شده اند ،  
 چنانکه در پاره ۱ از یسنا ۳۹ ( هفت هات ) گِئوش اورون ( - گوشورون ) و تَشَن  
 که بجای گِئوش تَشَن آمده با هم ستوده شده اند ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از  
 پاره ۱۴ سیروزه خرد در جلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۹۴ و به :

Foundations of the Iranian Religions : by Gray. The K. R. Cama  
 Oriental Institute No. 15 p. 146.

۴ - از خردمینوی یا مینو خرد که در متن هم این دو واژه بکار رفته نبوی ایزدی  
 که چارپایان سودمند پدید آورد ، اراده شده است ، به بند ۳ از هات ۴۷ نیز نگاه کنید .  
 ۴ - ضمیر « او » بر میگردد ، به جاندار .

۵ - راه = پتھا {ت} د د س - pathā ، در گزارش پهلوی راس {ت} د د س  
 (راه) ، در فرس هخامنشی پتھی pathi همچنین پتھے {ت} د د س path در اوستا و در خود  
 گاتها بسیار آمده ، در انگلیسی path و در آلمانی pfad ؛ پتتی {ت} د د س - pathi که

هیئت دیگری است از همین واژه در فارسی پند شده بمعنی اندرز، بواژه پتهمن  
 ر س د ن ه س د pathman در یادداشت شماره ۱۳ از بند ۴ از هات ۴۶ نگاه کنید .  
 پ د ر س د ن pad = پته ر س د ن path که بمعنی رفتن است بنیاد این واژه هاست  
 ۶ - دادن ( و س د س د ) از مصدر دا و س د dâ دادن در اینجا بمعنی  
 نشان دادن یا نمودن است.

۷ - کشاورز = واستریه و س د س د د ر س د vâstrya صفت است بمعنی  
 برزیگر یا کشاورز و آنچه بکار دهقانی پیوستگی دارد، خواه کشت و ورز  
 (= کشت و برز) و خواه شبانی (= چوبانی)، در بند های ۱ و ۶ از هات ۲۹ بآن  
 برخوردیم، در بند های ۱۰ و ۱۵ از همین هات و در بند ۶ از هات ۳۳ و در بند ۵  
 از هات ۵۱ و در بند ۴ از هات ۵۳ نیز بآن خواهیم بر خورد، در گزارش پهلوی  
 (= زند) از هات ۲۹ و هات ۳۱ در بند های ۶ و ۱۵ که یاد کردیم به ورزیتار  
 ر ل ر س د vâzîtâr یعنی ورزنده یا کارگر گردانیده شده است و در گزارش پهلوی از  
 بند ۴ از هات ۵۳ به واستریوش و س د س د ر س د vâstryôš بر میخوریم، از واستریوشان  
 سالار چنانکه طبری یاد کرده و واستریوشبذ که مسعودی نوشته که بگاه ساسانیان  
 عنوان سر و بزرگ کشاورزان بوده، بجای وزیر کشاورزی کنونی جداگانه در گفتار  
 پیشه‌وران سخن داشتیم.

واستریه vâstrya از واژه واستر و س د س د س د vâstar در آمده که در  
 یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱ از هات ۲۹ یاد کردیم و گفتیم بمعنی شبان است و بمعنی  
 نگهبان و پاسبان نیز گرفته شده است .

واستر و س د س د س د vâstra که در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و  
 بمعنی خورش گرفتیم، بمعنی چراگاه و کشت زار و برزیگری نیز آمده، بیادداشت  
 شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

واسترونت و س د س د س د و س د vâstravant در تانیث واستروئیتی  
 و س د س د س د و س د vâstravaiti که در بند ۱۱ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات

- ۵۰ آمده یعنی کشتمند یا از چراگاه برخوردار و از کشت و برز بهره ور .
- ۸ - گراییدن ( ۰۳۳۳۳۳ ) از مصدر ئی ۰ « i » رفتن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .
- ۹ - در اینجا واستریه با ۰۳۳۳۳۳۳ vāstrya با واژه نوبت { ۰۳۳۳۳۳۳ } .  
 nōit که بمعنی « نه » میباشد آمده ، در بند ۱۰ همین هات با حرف ا ۰ « a »  
 که از ادوات نفی است آورده شده : آواستریه ۰۳۳۳۳۳۳۳ a-vāstrya .  
 یعنی نه کشاورز ( غیر دهقان ) مردم چادر نشین و بیابان گرد مراد است .
- ۱ - ضمیر « او » بر میگردد به جاندار یا فرشته جانداران  
دهمین بند | گئوش تَشَن { ۰۳۳۳۳۳۳ } - ۰۳۳۳۳۳۳۳ . gəug-tashan
- ۲ - از این دو : برزیگر و نه برزیگر ( چادر نشین ) مراد است .
- ۳ - گله پرور = فشوینت { ۰۳۳۳۳۳۳ } . fshuyant یا شَبان اسم فاعل  
 مصدر فشو { ۰۳۳۳۳۳۳ } . یعنی پروراندن ، چارپایان پرورش دادن و جانداران سودمند  
 پروراندن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ .
- ۴ - داور = آهور ۰۳۳۳۳۳۳ . ahura ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵  
 از بند ۹ از هات ۳۰ .
- ۵ - برگزیدن ( { ۰۳۳۳۳۳۳ } ) = فرور { ۰۳۳۳۳۳۳ } . fra-var  
 فرا برگزیدن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .
- ۶ - پاسبان = فشنگهیه { ۰۳۳۳۳۳۳ } . fshəngəhya ، نگاه کنید  
 بیادداشت شماره ۳ از بند ۹ از هات ۴۹ .
- ۷ - ناکشاورز . بیادداشت شماره ۹ از بند پیش نگاه کنید .
- ۸ - کوشیدن یا خود رنجه کردن ( { ۰۳۳۳۳۳۳ } ) = دَو { ۰۳۳۳۳۳۳ } .  
 dav ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۹ .
- ۹ - پیام نیک یا خوب بیک = هو مرتی { ۰۳۳۳۳۳۳ } . hu-məratī . بیادداشت

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ همین هات نگاه کنید .  
 ۱۰ - بهره یافتن ( **دین دین** ) = بخش ( **دین دین** ) . baxsh  
 در بند ۵ از هات ۴۷ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز آمده و در بند ۱۰ از هات ۳۳ باجزء  
 آ : **دین دین** . â-baxsh ، در پهلوی بخشیدن ( **دین دین** ) و در فارسی  
 بخشیدن گوئیم .

بخش baxsh هیئت دیگری است از مصدر بگ ( **دین** ) . bag که در پاره  
 ۸ از زامیاد یشت بکار رفته و در پهلوی بختن ( **دین** ) ، اسم مفعول این  
 مصدر بخت ( **دین دین** ) . baxta که نیز در اوستا بسیار آمده ، همان است  
 که در پهلوی ( **دین** ) و در فارسی بخت گوئیم ، همچنین از این بنیاد است بگ  
 ( **دین** ) . бага که در گاتها : هات ۳۲ بند ۸ ، هات ۵۰ بند ۱ و در یخشهای  
 دیگر اوستایغ ( **دین** ) bagha بمعنی بهره و برخ و بخش است ، بغا ( **دین** ) .  
 baghâ بمعنی پاره و بهره نیز در اوستا بسیار آمده . نگاه کنید بجلد دوم یشتها ،  
 گزارش نگارنده ، ص ۱۴۵ و بنخستین جلد یسنا ص ۲۰۳

۱ - جهان = گیتها ( **دین دین** ) . gaêthâ کیهان ،  
یازدهمین بند گیتی ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - دین = دینا ( **دین دین** ) . daênâ ، در پهلوی نیز دین ۱۳۵ ، در  
 دومین جلد یشتها در مقاله دین از این واژه سخن داشتیم و گفتیم این واژه آریایی  
 است و با هیچیک از واژه های بابلی و آرامی که واژه دین عربی از آن در آمده ،  
 پیوستگی ندارد . برخی از دانشمندان ریشه این واژه را در اوستا ، مصدر دا ( **دین** )  
 dâ پنداشته ، چنانکه در آن گفتار یاد کردیم ، بمعنی دانستن گرفته اند .  
 ( درباره مصدر دانستن که در اوستا زَن ( **دین** ) zan و در فرس هخامنشی  
 دن dan آمده بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۹ از  
 بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید ) .

بیشتر از دانشمندان ریشه واژه دین را مصدر دی ( **دین** ) . di دانسته اند که

در اوستا بمعنی دیدن و نگریستن است (یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) و آن را بواژه سانسکریت dhī پیوسته اند، این واژه را هرتل در سانسکریت بمعنی فروغیدن و درخشیدن نوشته :

Die Arische Feuerlehre von J. Hertel I Teil; Leipzig 1925 s. 77 F. 95 F.

دین در اوستا، در همه جا بمعنی کیش و آیین نیست، بسا بمعنی تشخص باطنی آدمی است یا روان و جان و نهاد و هویت معنوی و وجدان، در گاتها بیشتر بهمین معنی بکار رفته است.

در جلد دوم یشتها گفتیم که دین هر کسی پس از مرگ بیکر آسا نمودار گردد. بروان نیکوکار پس از مرگ دینش بیکر دختر زیبا و خوش اندامی روی نموده، آن را بسوی بهشت رهنمون گردد و بروان گناهکار دینش بیکر زنی زشت و پتیاره و گندیده روی کرده وی را بسوی دوزخ کشاند، همچنین در آنجا یاد کردیم که دین یکی از نیروهای پنجگانه مردمی است. یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و بگفتار دین در جلد دوم یشتها ص ۱۵۹-۱۶۶ و به هادخت نسک در همان جلد ص ۱۶۷ - ۱۷۳ که از بیکر یافتن دین، پس از مرگ سخن رفته است و به :

Foundations of the Iranian Religions by H. Gray : The Journal of the K. R. Gama Oriental Institute, No. 15. Bombay, p. 70-73

در انجام افزوده گویم گروهی از دانشمندان واژه دین را در زبان تازی اصلاً ایرانی دانسته اند که بمیانجی زبان آرامی به تازیان رسیده است چنانکه اخیراً نیرک Nyberg :

Hilfsbuch des Pehlevi II Upsala 1931 s. 54

Nöldeke. Zeitschr. d. Deutsch. Morgen. Ges. XXXVII : و نگاه کنید به : s. 534 note 2

۴ - آفریدن، ساختن (م. م. ی. ج. ) = تَش م. م. ی. ج. ، tash ، نگاه

کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۹ همین هات .

۴ - جان = اوشتن دوسم سده . ustana (= اوشتان دوسم سده) ( پهلوی جان ۱۴۵ )  
 در بند ۱۴ از هات ۳۳ و در بند ۱۴ از هات ۳۴ و در بند ۱۶ از هات ۴۳ نیز آمده، در گزارش

۵ - بجای واژه تن آستونت دوسم سده سده . astvant آمده ، در بند ۲ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم و در آنجا صفت از برای جهان آورده شده و گفتیم در گزارش پهلوی استومند دوسم سده شده است ، بیادداشت شماره ۵ آن بند نگاه کنید ، در اینجا افزوده گوئیم این صفت نیز در گزارش پهلوی تنومند دوسم سده شده یعنی دارنده تن و یسکر .

چنانکه از جمله «بجان تن دادی» پیداست ، جان بکالبد جای دادن یا یسکر هستی زندگی بخشیدن ، مراد است .

۶ - کردار یا کنش = شیئوتهن دوسم سده سده . shyaothana ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۷ - آموزش ، آگهش ، فرمان ، آیین ، پیام ایزدی ، داوری (روز پسین) = سَنگَه دوسم سده سده . sānḡha (= سَنگَه دوسم سده سده) (sānha) باین واژه در گاتها بسیار برمیخوریم چنانکه در هات ۳۲ بند ۶ و در هات ۴۳ بند ۱۴ و هات ۴۵ بند ۲ و جز آن ، در پخشهای دیگر اوستا سَنگَه دوسم سده سده . sanha آمده . بهمین معنی است سَنگَه پهن . دوسم سده سده . sānḡhana که در بند ۹ از هات ۳۲ آمده و سَنگَه پهن دوسم سده سده . sānḡghu که در بند ۷ از هات ۳۴ آمده و سَنگَه پهن دوسم سده سده «دوسم سده سده» sañhvant که درباره ۱۲ از امیاد یشت آمده (در تائیت sañhvaiti دوسم سده سده «دوسم سده سده» ) یعنی فرمانبردار یا آموزش پذیر . همه این واژه ها از مصدر سَنگَه دوسم سده سده sañh در آمده که در بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ گذشت و گفتیم بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است ، بمصدر سانگَه دوسم سده سده . sañh در بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ همان هات نیز نگاه کنید .

۸ - بجای واژه آزاد : و سَنگَه و سَنگَه دوسم سده سده . vasañh یعنی خواهنده و

آرزو کننده، این صفت در گزارش پهلوی کامک و  $\text{vasō}$  شده یعنی کامه یا آنچه دلخواه و از روی کام و خواهش و آرزو است یا آزاد.  $\text{vasō}$  و  $\text{vasō}$  که در بند ۱۹ از همین هات و در بند ۱۵ از هات ۳۲ آمده؛  $\text{vasō}$  و  $\text{vasō}$  که در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۵۰ آمده از قیود است و در گزارش پهلوی به کامک شده یعنی بکام،  $\text{vasna}$  و  $\text{vasna}$  در بند ۱۵ از هات ۳۴ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ یعنی خواهش و خواست یا اراده و میل، همین واژه است که در فرس،  $\text{vashna}$  شده مکرراً در سنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی آمده است.  $\text{vasasē-xshathra}$  که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی کشور دلخواه یا شهریار خویشکام و پادشاه کامکار، در گزارش پهلوی به کامک خوتاکیه  $\text{pa kāmak x'vatākīh}$  یعنی خدایی (پادشاهی) بکام. همه این واژه‌ها از مصدر  $\text{vas}$  و  $\text{vas}$  در آمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن و خواهش داشتن است، در بندهای ۲ و ۴ و ۸ و ۹ از هات ۲۹ بآن برخوردیم، اوشت  $\text{usta}$  که اسم مفعول آن است نیز جداگانه در گاتها بسیار آمده، بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - کیش =  $\text{varəna}$  و  $\text{varəna}$  ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱۰ - بجای پذیرد =  $\text{dā}$  و  $\text{dā}$  آمده از مصدر  $\text{dā}$  دادن یعنی: آزاد و بکام و خواست خویش، کیش و آیین بخود ارزانی دارد.

۱ - همانگاه =  $\text{athrā}$  در اینجا از ظروف زمان است

دوازدهمین بند | در بند ۱۶ از هات ۴۶ از ظروف مکان است، یعنی از همان آغاز، که در بند پیش سخن رفته: گوهر نیکی مردم را بدین راستین خواند

و گوهر بدی بکیش دروغین، آرمیتی (سپندارمذ) کسانی را که در برگزیدن این دو آیین در تردید اند بیاری رسد.





۳. *anākās* یعنی آگاه و نا آگاه . در اوستا آ . س . « a » که از ادوات نفی است بیشتر آمده تا « a » ، به بند ۱۷ از همین هات نیز نگاه کنید و بواژه ما ۶ . *mā* در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۷ همین هات .

۶ - دل = *zərəd* زرد کلاه نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ . از برای منش = *manānh* نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۷ - بجای « پسی در پی » آنوش هیچ *ânushae* . ( *manānh* ) همین یکبار در اوستا آمده ، بارتولومه ترجمه کرده :

Der Reihe nach sich anschliessend, von einem zum andern hingehend .

کانگا *Kanga* . *Steadily* . *instantly* ; *closely following* .

جکسن *Jackson* : *unceasingly* .

یوستی *Justi* : *festhaltend* .

۸ - بجای روان مثنیو *mainyu* که در فارسی مینو گوئیم ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۹ - سرگردانی = *maëthâ* ، زیغ ، گمان ( شک ، تردید ) یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - آشکار = آویشیه *âvishya* ، همین صفت در بند ۵ از

هات ۵۰ نیز بر میخوریم ، در بند ۷ از هات ۳۳ آویش سیزدهمین بند *âvis* . یعنی آشکارا یا هویدا و بدیده آمدنی ،

هر دو در گزارش پهلوی آشکارک *sermōslō* شده است .

۴ - نهانی = *taya* ، در گزارش پهلوی *nihānik* ، این واژه اصلاً بمعنی دزدی است ، چه تأیه *tāya* که

در یسنا ۱۲ باره ۲ آمده بمعنی دزدی است و در گزارش پهلوی نیز چنین گردانیده شده

است. تایو  $\text{tāyu}$  که در اوستا بسیار آمده یعنی دزد چنانکه در یسناء ۹ پاره ۲۱ و در فرگرد ۴ و ندیداد پاره ۱ ، در پهلوی دوزد  $\text{duzd}$  و جز آن .  
 ۳ - باز خواست یا پرسش =  $\text{fṛs}$   $\text{fṛs}$  از مصدر پرس  $\text{frasa}$  نیز بکاررفته است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۴ - گناه =  $\text{aenānh}$  نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

۵ - خُرد (کوچک) ، کم ، کاست = کسو  $\text{kasu}$  ، در بند ۴ از هات ۴۷ نیز آمده است ، در گزارش پهلوی کونک  $\text{wōw}$  (کودک) . کاستن در فارسی با کسو  $\text{kasu}$  اوستایی از يك بنیاد است ، در لهجه زرتشتیان ایران که دری نامیده میشود کسوک یعنی کوچک نگاه کنید به :

Houtum Schindler, die Parsen in Persien, ihre sprache s. 72

۶ - رهایی = بوج  $\text{būj}$  از مصدر بوج  $\text{buj}$  رهایی ،  
 رستگار ساختن یا رها کردن و باز کردن چنانکه در خرداد یشت پاره ۳ ، بهرام یشت پاره ۴۶ ، هرمزد یشت پاره ۱۷ و جز آن . بُوختر  $\text{bōxtar}$  .  
 که در ویسپرد کرده ۷ پاره ۳ آمده یعنی رها کننده، در گزارش پهلوی بوختار  $\text{bōxtār}$  ، در پهلوی بوختن  $\text{bōxtān}$  یعنی رهایی و بوژیشن  $\text{bōzīšn}$  چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۳ از هات ۳۱ بکار رفته یعنی رهایی و رستگاری : از این واژه چندین نام ساخته شده که در کارنامه ( = تاریخ ) و فرهنگ ( = ادبیات ) ما بجا مانده است چون سُبخت (یعنی پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک : هومت ، هوخت ، هورشت رستگار ساختند یا برهانیدند) ؛ چهاربخت (نمیدانم از شماره چهار چه اراده شده شاید آخشپیچ چارگانه چون اندروای (= هوا) و آتش و آب و زمین که نیز در مزدیسنا از فرشتگانند) ؛ پنج بخت (یعنی گاتها : اهنود، اشعود، سپنتمد، و هوخستر، و هیشتوایشترهانیدند)، هفتان بخت (یعنی

هفت امشاسپندان : هر مزد ، بهمن ، اردیبهشت ، شهریور ، سپندارمذ ، خرداد ، امرداد  
 رهانیدند) ، یزدان بخت ؛ مَهَبُزِد (یعنی ماه رهانید) و جز آن . به چهار مقاله نظامی ،  
 بحواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹-۲۴۰ نگاه کنید .

۷ - باز جستن (  $\text{باز جستن} = \text{باز جستن}$  ) =  $\text{باز جستن}$  . yam در اینجا  
 با جزء آ سه آمده و در بند ۹ از هات ۳۲ با جزء آپ :  $\text{باز جستن}$  .  
 apa-yam بآن برمیخوریم .

۸ - آگاه =  $\text{آگاه}$  . hāra ، در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده است از  
 مصدر هَرُ  $\text{هَرُ}$  . har یعنی پاسداشتن و آگاه بودن ، در یادداشت شماره ۳  
 از بند ۱ از هات ۴۹ از این مصدر و واژه هایی که از آن در آمده سخن خواهیم داشت .  
 هَارَ hāra صفت است یعنی پاسدار و نگران و آگاه ، در فارسی نیز بجا مانده  
 و آن در واژه زینهار یا زنهار است ، مرکب از زین = «از این» و هار یعنی پاسدار از این ،  
 آگاه باش از این ، هشدار زین : زینهار از قرین بد زنهار (سعدی)

۹ - دیده یا چشم =  $\text{چشم}$  .  $\text{چشم}$  ، یادداشت شماره  
 ۳ از بند ۸ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۱۰ - روشن یا رخشان =  $\text{تھویسر}$  .  $\text{تھویسر}$  ، همین یکبار  
 در اوستا آمده .

۱۱ - نگریستن ، دیدن ، نگاه کردن (  $\text{نگریستن}$  ) =  $\text{نگریستن}$  ) - وین  $\text{وین}$  .  
 vin ، یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - بجای رفتن و آمدن ، نخستین (  $\text{بجای رفتن}$  ) =  $\text{بجای رفتن}$  ) از مصدر ئی  $\text{ئی}$  و  
 دومین (  $\text{دومین}$  ) =  $\text{دومین}$  ) از مصدر گم gam  
**چهاردهمین بند** :  $\text{چهاردهمین بند}$  ( =  $\text{چهاردهمین بند}$  ) ، یادداشت شماره

۱ از بند ۲ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - وام = ایشود  $\text{ایشود}$  . ishud ، در بند ۱۵ از هات ۳۴ نیز آمده  
 در گزارش پهلوی آپام  $\text{آپام}$  یعنی آوام ، وام (قرض) ، در هفت هات : یسنا ۳۶

پاره ۵ و یسنا ۳۸ پاره ۴ و یسنا ۳۹ پاره ۴ فعل ایشوئیدیَه **دیشوئیدیَه** ishūidyā .  
 بکار رفته و در گزارش پهلوی به آپام (وام) یا آپامینتن **آپامینتن** āpāmēnitān  
 (وامگزاردن) گردانیده شده است ، مراد از آن وامی است که بندگان  
 در ستایش و نیایش بآفریدگار پردازند . در فارسی نیز «آوام» آمده (النهاییه ص ۱۲۴)  
 ۴ - مُزد = داتهر **داتهر** dāthra . ، در گزارش پهلوی داسر **داسر** dāsr  
 یعنی دهش و پاداش ، در بند ۱۳ از هات ۳۴ **داتهر** dathra .  
 آمده از آن معنی وظیفه و مقرری بر میآید یا پاداشی که در دفتر کنشها ثبت  
 گردیده . در فرهنگها واژه داره که بمعنی وظیفه یاد شده و بیک شعر سوزنی گواه  
 آورده شده با واژه اوستایی داتهر یکی است ، چون آن شعر سوزنی در فرهنگها  
 درست نوشته نشده در اینجا یاد نکردیم .

داتهر از مصدر دا **دا** dā . که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن  
 است ، در آمده است . از برای خود واژه مزد که در اوستا میژد **میژد** .  
 mizda آمده بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۴ نگاه کنید .

۴ - بجای پاک و ناپاک آشونت **آشونت** ashavañt .  
**دراغوانت** dragvañt آمده : از نخستین ، راستی پرست یا پیرو دین راستین  
 زرتشتی یا مزدیسنا اراده میشود و از دومی پیرو کیش دروغین یا دیو یسنا . بیادداشت  
 شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ - شمار پسین ، اماره روز واپسین ، سرانجام کار = هِن کرتی hāñ-karəti  
**هِن کرتی** hāñ-karəti . یعنی شمار روز پسین ، آنچه آنکه در سر انجام از روی نامه  
 کردار ، نیکی و بدی مردمان سنجیده شود و نیکو کاران پاداش یابند و گناهکاران  
 پادافراه بینند .

در یسنا ۷۱ پاره ۱ هِن کرتی **هِن کرتی** hāñ-karəti . یعنی پایان  
 و سرانجام . در رام یشت پاره ۵۴ از هِن کرتی **هِن کرتی** hāñ-karəti .  
 معنی مناسب بر نمیآید ، در پاره ۱۸ از یسنا ۷۱ هِن کرتیه **هِن کرتیه** hāñ-karəti .



از همین هات نگاه کنید .

- ۷ - یافتن، پیدا کردن ( **واژه‌ساز** ) = **وید** **واژه‌ساز** vid، یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید .
- ۸ - جز یا بی ( بدون ) = **هتر** **واژه‌ساز** . hanara از حروف اضافه است ، در بند ۵ از هات ۴۷ نیز آمده .
- ۹ - آزار ، ستم ، زور = **آئنگه** **واژه‌ساز** . haēnānh، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .
- ۱۰ - چاربا یا گاو و گوسپند = **پسو** **واژه‌ساز** . pasu نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ .
- ۱۱ - واژه‌ای که به کارگران گردانیدیم ، نیز میتوان به کسان و بستگان و مردان گردانید ، در متن **ویر** **واژه‌ساز** . vira ، در بند ۹ از هات ۴۵ نیز با واژه **پسو** یکجا آمده ، در پهلوی **ویر** **واژه‌ساز** vir یعنی مرد برابر واژه لاتین vir و صفتی که از آن در آمده : virilis در فرانسه viril شده است . **ویر** بمعنی مرد و بمعنی یل و پهلوان در اوستا بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پاره ۱۴ و جز آن . در سانسکریت نیز virā بمعنی مرد است . **ویر** vira نیز در اوستا بمعنی هوش است ، جداگانه نیامده با واژه های دیگر آمیزش یافته چون **هویر** **واژه‌ساز** . hvira ( هو + **ویر** **واژه‌ساز** . hu+vira ) یعنی خوب هوش چنانکه در یسنا ۶۲ پاره ۵ ، **پرتهویر** **واژه‌ساز** . pəṛəthvira ( پرتهو + **ویر** **واژه‌ساز** . pəṛəthu+vira ) یعنی فراخ هوش چنانکه در ارت یشت پاره ۱ .
- در فارسی نیز **ویر** بهمین معنی در فرهنگ ( ادبیات ) ما بجا مانده :
- زین بدکش حذر کن وزین پس دروغ او مینوش اگر بهوش و بصیری و تیزویر ( ناصر خسرو )
- ۱۲ - کشاورز یا دهکان = **واستره** **واژه‌ساز** . vāstrya ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۹ همین هات .

۱۴ - راستکردار = آدروچینت نه و دد مادمه به به . a-drujyant ، این صفت باحرف نفی آ نه و اسم فاعل مصدر دروج و دد . druĵ (دروغ گفتن) ساخته شده یعنی نه دروغگو، نه فریبنده ، بنابراین پیرو دین راستین مزدیسنا یا پارسا و راستکردار .  
۱ - نیک اندیش = هودانو م دوسد . hu-dānu ، نگاه کنید بیادداشت

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .

شازدهمین بند | ۲ - افزایش دادن = فردتهائی م دد مدم سد . fra-dathāi

(Inf.) ، در بند ۹ از هات ۴۵ نیز آمده یعنی افزودن ، بالانسیدن . فردتهه م دد مدم سد . tra-datha که از همین بنیاد است در اوستا بسیار آمده چنانکه در یسناه ۵ پاره ۳ و یسنا ۶۸ پاره ۲ یعنی فراوانی و افزونی و گشایش و فراخی ، هر دو واژه از مصدر دا و سد . dā که بمعنی دادن و بخشیدن است در آمده است .

۳ - توانایی = خشتهر م مدم سد م . xshathra ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۴ - خان و مان = دمان م مدم سد . damāna ، در جاهای دیگر اوستا

نیز دمان و نمان م مدم سد . nmāna آمده در پهلوی ۳۶ mān و در فارسی مان گویم ، بسا در کاتها با واژه گرو م مدم سد . garō آمده چنانکه در هات ۴۵ بند ۸ و هات ۵۰ بند ۴ ( م مدم سد م مدم سد . ) و هات ۵۱ بند ۱۵ ( م مدم سد م مدم سد . ) در پخشهای دیگر اوستا گرو نمان م مدم سد . garō-nmāna ، در گزارش پهلوی گرو نمان م مدم سد همان است که در فارسی گرو نمان شده . اسدی در لغت فرس گوید : گرو نمان پارسیان گویند عرش است و شعرا گویند آسمان است ، دقیقی گفت :

مه و خورشید با برجیس و اسمان زحل با نیر و زهره بر گرو نمان  
همه حکمی بفرمان تو رانند که ابزد مر ترا دادا است فرمان  
گرو دمان = گرو نمان یا گرو نمان یعنی خان و مان سرود و ستایش ، و سرای نیایش . از این واژه بارگاه فرّ اهورا یا بهشت برین اراده میشود ، واژه گر م مدم سد . gar بمعنی



ستایش و نیایش و سرود است، همین واژه نیز مصدر است بمعنی سراییدن و ستاییدن، در توراۀ نیز نشستگاه یهوه (خدای بنی اسرائیل) در میان سرودهای بنی اسرائیل دانسته شده است، چنانکه در زبور داود مزمور بیست و دوم فقره ۴، نگاه کنید به:

La vie future d'après le Mazdéisme par N. Söderblom paris 1901 p. 98-99

بساهم واژه دِمَان (= نمان) با واژه دروج آمده: دروج دِمَان drūjō-dāmāna  
 𐬔𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀 . 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . یعنی خان و مان دروغ، از آن دوزخ اراده میشود چنانکه  
 در هات ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۴ .

در بند ۱۳ از هات ۳۲ دِمَان با واژه های بدترمنش و در بند ۱۵ از همان هات با واژه های منش نیک آمده، از خان و مان بدترمنش دوزخ و از خان و مان منش نیک بهشت اراده شده است.

۵ - روستا = شوئیتهر 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . shōithra، در بند ۱۸ از همین هات و در بند ۴ از هات ۴۶ نیز آمده، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم چنانکه در همه پاره های نخستین فرگرد و نذیرداد و در تیریش پاره ۱ و بهرام یشت پاره ۶۳ و یسنا ۲ پاره ۱۶ و جز آن، در گزارش پهلوی روستاک 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 (روستا)، روستا در فارسی بمعنی ده گرفته شده:

هر که روزی باشد اندر روستا تا بماه عقل او ناید بجا (جلال الدین در مشنوی)  
 رُستاق و رُزداق مُعرب آن است، اما در روزگاران پیش روستاک (= روستا)  
 نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی و کشت زار: « در ذکر عدد رستاقهای شهر قم . . . برقی در کتاب بنیاد چنین آورده است که رستاق قم سیصد و شصت و پنج دبه است ».

( تاریخ قم چاپ طهران ص ۵۶ باهتمام جلال الدین طهرانی .)

واژه های ده و شهر و کشور که بزودی یاد خواهیم کرد مانند واژه روستا اهمیت پارینه خود را باخته دایره آنها تنگ تر شده، امروزه در فارسی سرزمینهایی نسبت

بزمان گذشته، خرد تر، چنین خوانده میشوند.

روستاك 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 روستاك و هیئت کهنتر این واژه در پهلوی روستاك 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 در گزارش پهلوی (= زند) از پاره ۲ از نخستین فرگرد وندیداد چنین یاد گردیده: 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 « یعنی روستا جایی است که مردم بر آن زندگی کنند ».

شویتهر shōithra نیز در اوستا سرزمینی است که در آنجا زیست کنند، چه این واژه از مصدر شی 𐭥𐭥𐭥𐭥 shi در آمده که در اوستا بمعنی جای گزیدن و نشیمن ساختن است و در گزارش پهلوی به ماتن ۱۱۴۳۶ گردانیده شده (یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید).

در اینجا یاد آور میشویم که واژه روستا برابر است با واژه اوستایی رتوذیه 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 raodhya (= رتوئذیه 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 raoidhya)، صفت است یعنی رویاننده یا بار دهنده از مصدر رتوئد 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 raod (یادداشت شماره ۳ از پاره ۱۳ چهاردهمین فرگرد وندیداد نگاه کنید). از اینکه از واژه شویتهر shōithra و پهلوی آن روستاك ده اراده نشده از نخستین فرگرد وندیداد که یاد کردیم بخوبی پیداست، در این فرگرد از شانزده کشور چون ایران و بیج (خوارزم) و سغد و مرو و بلخ و قندهار و هلمند وری و جز آن یاد شده و همه آنها با واژه های آسنگه 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 asānih و شویتهر shōithra آورده شده، اینچنین: «نخستین جاها و سرزمینها که بهتر آفریدم، من که آهورا مزدا هستم، ایران و بیج است...» و در گزارش پهلوی این دو واژه به جیناک 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 jīnāk یعنی جا (در برهان قاطع واژه جیناک یاد شده) و روستاك 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 گردانیده شده است.

در کتاب پازند مینو خرد در فصل ۴۴ فقره ۲۴ آمده: «ویدا کو هر مزد ایران و بیج از اور کان جایکان و رستاگان وه داند» یعنی: ویدا است که هر مزد ایران و بیج را از جاها و روستا های دیگر بهتر آفرید (در باره ایران و بیج، بگفتار آن در جلد اول یسنا، گزارش نگارنده، ص ۳۳-۵۲ نگاه کنید).



در سنگ نپشته های شاهنشاهان هخامنشی بواژه دهیو بسیار بر میخوریم چنانکه در بهستان ( بیستون ) آمده : « گوید داریوش پادشاه : اینها ( هستند ) دهیوها ( سرزمینها ) که از آن من شدند و بخواست اهورا مزدا من پادشاه شان شدم : پارس ، شوش ، بابل ، آشور ، عربستان ، مصر... » ، داریوش پس از برآمدن همه مملکتها که در زیر فرمان وی بوده در انجام گوید : « رویهم بیست و سه دهیو ( = مملکت ) » .

در جای دیگر همان سنگ نپشته آمده : « گوید داریوش پادشاه : آنگاه که من در بابل بودم این دهیوها از من سرپیچیدند : پارس ، شوش ( عیلام ) ، ماد ، آشور ، مصر ، خراسان ( پرتهو Parthava ) ، مرو ، تپته گو Thathagu ، سکستان ( sakâ ) » در هر جای از سنگ نپشته های هخامنشیان که از دهیو نام برده شده همان است که يك خشتهر پاون xshathra Pâvan یا شهر دار ( = مملکت دار ) که نویسندگان یونان ساتراپ نوشته اند ، بر آن گماشته بوده است .

از دهیو در فرس هخامنشی با همیت دخیو یا دنگهو در اوستا بخوبی میتوان پی برد ، در جلد و نداد از نمآن و ویس و زنتو و دهیو ( = دنگهو ) سخن داشتیم . در نخستین جلد یشتها در صفحه ۴۳۵ در یادداشت پای صفحه سهوی بنگارنده روی داده ، واژه « داه » را در ردیف دیه وده آورده است پیداست که واژه داه بمعنی ده از شمار و برابر واژه دَس و دسد . dasa اوستاست ، پیوستگی با دهیو ندارد . از برای دمان و زنتو و ویس و دخیو یادداشت شماره ۴۱ از فرگرد ۷ و نداد نگاه کنید .

۷ - کوشیدن ( ددس، دس، کیدس ) بارتولومه Barthol. آن را در فرهنگ خود ( ستون 1613 ) از مصدر sparəz یاد کرده است . سَپَرُ ددس دس کن در اینجا با جزء آ دس آمده است ، در گزارش پهلوی اکوشیتار دس و دس دس . akōsītār یعنی کوشا .

۸ - مانند تو یا بتو مانند = تهواونت دس دس دس . thwāvant ، درهات

۴۳ بند ۳ هات ۴۴ بند ۱ و بند ۹ هات ۴۸ بند ۳ نیز آمده، بیادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۴۴ نگاه کنید .

۱ - بزرگتر = مزینگه  $\text{مزیووسوس}$  . mazyarih نگاه  
**هفدهمین بند** کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹

۲ - گرویدن (  $\text{گرویدن}$  ) =  $\text{ور باسد}$  . var ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - آگاهانیدن ، گفتن (  $\text{گفتن}$  ) =  $\text{مرو}$  . mrû ، در گزارش پهلوی گپتن  $\text{مرو}$  ، در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۳۲ بند ۱۲ و بند ۱۴ ، هات ۳۴ بند ۱۳ ، هات ۴۳ بندهای ۱۱-۱۲ ، هات ۴۵ بند ۲ و بنده ، هات ۵۱ بند ۸ و بند ۱۹ ، هات ۵۳ بنده . در یادداشت شماره ۱ از بند ۳ از هات ۲۹ گفتیم که مرو با جزء پشیتی :  $\text{مرو-پد}$  . paiti-mrû بمعنی پاسخ گفتن است ، چنانکه در بند ۳ از هات ۲۹ و در بند ۲ از هات ۳۲ آمده . بوژه مروایت  $\text{مرویت}$  . mrûitê در یادداشت شماره ۲ از بند ۶ از هات ۴۹ نیز نگاه کنید .

۴ - بجای « مباد » در متن « ما »  $\text{ما}$  آمده بمعنی نه ، از برای واژه فریفتن آورده شده ، « ما » در اوستا از حروف نفی است ، در سر جمله یا در سر فعل افاده نمی میکند ، همین واژه است که در فارسی مه شده ، بفتح اول و باخفای هاء ، حرف نفی است بمعنی نه ، در فارسی بسا در سر فعلها میآورند چون میندار ، مگو ، مرو . در آغاز بند ۱۸ همین هات بوژه « ما » بر میخوریم .

۵ - از برای دانا و نادان بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید .

۶ - فریفتن (  $\text{فریفتن}$  ) =  $\text{ایپی دبو سدو}$  .  $\text{ایپی دبو سدو}$  .  
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰ . aipi-dabu

۷ - آموزگار =  $\text{فردخستر داسوسین سد}$  . fra-daxstar ، در بند ۳ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر  $\text{دخش ویند}$  . daxsh ( آموزانیدن و

نمودن) چنانکه در بنده ۱ از هات ۴۳، در بند ۱۳ از هات ۳۳ باجزء فر: **دوسون پش** ،  
fra-daxsh

۸ - باش ( **پش** ) از مصدر آه **دوس** . ah بودن .

۱ - مباد = « ما » **دوس** mā ، در یادداشت شماره ۴  
**هجد همین بند** از بند پیش گذشت .

۲ - گفتار، سخن = ماتتهر **دوس** mathra ، بجای آموزش ساسنا  
**دوس** sasnâ آمده بمعنی دستور و فرمان ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶  
از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۶ از بنده از هات ۲۹

۳ - گوش دادن، گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن، شنفتن ( **دوس** ) =  
گوش **دوس** gush ، در آغاز بند آینده نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳  
از بند ۸ از هات ۲۹

۴ - از برای خان ومان و روستا و کشور = دیمان **دوس** dāmāna ،  
ویس vis، شویتتهر **دوس** shōithra ، دخیو dahyu نگاه کنید یادداشتهای  
شماره ۴ - ۶ از بند ۱۶ همین هات .

۵ - ویرانی = دوشیتی **دوس** dushiti : از دوش **دوس** dus  
بد و زشت و شیتی **دوس** shiti جا و آرامگاه و نشستگاه ، از مصدر شی  
**دوس** shi جای گزیدن و نشیمن ساختن . یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰  
و یادداشت شماره ۵ از بند ۱۶ همین هات نگاه کنید. دوشیتی در گزارش پهلوی به دوش  
روشنیه **دوس** **دوس** dus ravisnih بدبختی ، خواری ، زبونی گردانیده شده .

۶ - تباهی یا مرگ = مَرک **دوس** maraka ، در جاهای دیگر اوستا  
مَهْرک **دوس** mabrka یعنی مرگ ، در گزارش پهلوی نیز مرگ ، **دوس**  
نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ همین هات .

۷ - بجای ساز جنگ در متن سنئیتتپش **دوس** snaithish آمده  
در فارسی ساز جنگ گویند یعنی ابزار جنگ یا جنگ ابزار :

میان دولشکر دوفرسنگ بود همه ساز و آرایش جنگ بود (فردوسی)  
 درداستان جمشید نیز در شاهنامه آمده :

بفر کیی نرم کرد آهنا  
 چو خود وزره کرد و چون جوشنا  
 بدین اندرون سال پنجاه رنج  
 ببرد و از این ساز بنهاد گنج  
 سوزنی گوید :

زهیت توعدو نقش شاهنامه بود  
 کزو نه مرد بکار آید و نه اسب و نه ساز  
 در تازی سلاح خوانند و جمع آن اسلحه. زمخشری در مقدمه الادب، سلاح را  
 در فارسی ساز جنگ یاد کرده است .

در پهلوی سینه snêh در گزارش فارسی هر مزدیشت آمده : « بسیار  
 سینه یعنی بسیار سلاح » نگاه کنید به :

Études Iraniennes par Darmesteter vol. II p. 266

همچنین در يك نسخه خطی اوستا که در سال ۱۱۷۹ یزدگردی نوشته شده ،  
 درباره ۲۹ ازسروش یشت (= یسنا ۵۷) در برابر واژه اوستایی سنئیتیهیش snaithish  
 و واژه پهلوی آن سینه snêh ، در فارسی افزوده شده سینه . نگارنده در ادبیات  
 فارسی باین واژه بمعنی سلاح درجایی برنخورده است ، اما واژه سنی بفتح سین که  
 در فرهنگهای فارسی یاد شده و بمعنی آهن و پولاد گرفته شده باید با واژه سینه بمعنی  
 سلاح پیوستگی داشته باشد .

آب در حلق بدسگالانش عجب است از نمیشود چوسنی (شمس فخری)  
 همچنین واژه سنی باتا که در فرهنگها بمعنی آهن و پولاد یاد گردیده و بشعر  
 ابوشکور گواه آورده شده :

زمین چون سنی بینی و آب رود  
 بگردد فراز و بیاید فرود  
 بگمان نگارنده باید سهوی از نسخ باشد، تاه بجای نون نوشته شده است و این سهوی  
 است که باسانی روی میدهد .

در اوستا بوژه سنئیتیهیش snaithish بسیار برمیخوریم ، چنانکه در یسنا

۵۷ ( = سروش یشت ) در پاره های ۱۰ و ۱۶ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۱ و در فروردین یشت پاره ۷۱ و جز آن سنته **دندسن**. snatha یعنی زنش و آن زنش یا ضربتی است که با سلاح باشد چنانکه در فرگرد چهارم و نندیداد در پاره های ۲۶ و ۲۹ و ۴۰ از مصدر سنته **دندسن**. snath که بمعنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بکار بردن است .

در انجام گویم : سنی در فارسی برابر سینه snêh پهلوی و سنئیتیهش snaithish اوستاست، هر چند که سنی در فارسی بمعنی آهن و پولاد گرفته شده، اما باید یاد داشت که بسا از ابزار های جنگ بنام هر آن چیزی که با آن ساخته میشده، نامزد گردیده است چون نیزه و زوین از چوب ( چوین )، نگاه کنیده :

Le Berceau des Armeniens par Marquart p. 213

۸ - راندن، از خود دور کردن ( **دندسری** ) = **دندس** sa در بند ۷ از هات ۴۸ نیز آمده و با جزء پیتی آورده شده : **دندس** . paiti-sâ در آن بند واژه پیتی دوبار آورده شده، دومی در وزن شعر زیادتی است، افزوده شده است . پیتی سا یعنی پذیره شدن، بستیزه در آمدن و با هم آورد برابر شدن و بصد کسی رفتن . یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات بمصدر پیتی آر **دندس** - ar . paiti نگاه کنید .

نوزدهمین بند | ۱ - اندیشیدن ( **دندس** ) = **دندس** . man ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۲۹

۴ - پزشك زندگی = **اهوم** بیش **دندس** . ahum-bis در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده است، صفت است : ازدو واژه، نخست **اهو** **دندس** . ahu یعنی زندگی، جهان، روزگار، هستی، در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ گذشت، دوم بیش **دندس** . bish که بمعنی دارو و درمان است، بیشتر **دندس** . bishaz یعنی دارو و درمان کردن و چاره بخشیدن چنانکه در پاره های ۴۰ - ۴۴ از فرگرد هفتم و نندیداد بیشتر **دندس** . baeshaza یعنی درمان بخش، همین واژه است



که در فارسی پزشکی و در تازی طیب گویند :

هر آنکه که دل تیره گردد زرشک مر آن درد را دیوباشد پزشکی (فردوسی)  
 در اینجا یاد آور میشویم که در سبند نیز در فارسی بمعنی پزشکی است ، واژه  
 های دیگر از بنیاد bish در اوستا بسیار است . بیادداشت شماره ۱ از پاره ۳۶ از  
 هفتمین فرگرد و ندیداد نگاه کنید و نگاه کنید بواژه *ahūmbis-ratūm*  
 بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ از هات ۴۴

۴ - سخن = و چنگه *vaənh* ، زبان = هیزو *hizū* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ و بیادداشت شماره ۹ از بند  
 ۵ از هات ۲۸

۴ - بجای «آنچنان که باید» و *vasō* آمده ، از قیود است  
 یعنی بکام و بدخواه و آزادانه ، در گزارش پهلوی به کام *waš* ، نگاه کنید  
 بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ همین هات .

۵ - استوار کردن = *arež-uxdhāi* ، *arež-uxdhāi* ، نشان دادن درستی مراد است ، نگاه کنید  
 بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰

۶ - توانستن ( *xshī* ) = *xshī* ، نگاه کنید  
 بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸

۷ - بجای آذرو صفت افروزان ، آتھر *âthr* و سوخر *suxra* آمده ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۳ از بند ۳  
 همین هات نگاه کنید .

در بند ۹ از هات ۵۱ نیز از آزمایش آذرسرخ یا افروزان و آهن گداخته که در  
 روز پسین بکار آید و از پاداش و پادافراه نیکان و بدان یاد شده است .

۸ - بخش (تقسیم) = وی داتی *vidāti* ، = ویدانا  
*vidāti* ، در بند ۶ از هات ۴۷ ( *vidāti* ) نیز آمده از مصدر دا

۹- دā (دادن، بخشودن) ، با جزء وی : وایوید vi-dā بخش کردن (تقسیم کردن) در بند ۱۲ از هات ۳۴ و در بند ۱۲ از هات ۴۳ بآن بر میخوریم .

۹- واژه ای که به مزدگردانیدیم در متن ونگهو وایدوید vanhu (= ووهو وایوید vohu) آمده ، در پهلوی وه وایوید ودر فارسی به گویم ، بسا در گاتها اسم است بمعنی بهی و نیکویی . در این بند ، چنانکه در بند ۶ از هات ۴۷ ، بمعنی مزد و پاداش و بخشایش است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۱ از هات ۲۹

۱۰- گروه = ران رانا rana دسته و فرقه دینی که مزدیسنا و دیویسنا باشد ، مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات .

۱- پیرو راستی = آشون وایدوید . ashavan ، خود پیغمبر زرتشت مراد است که آورنده اش وایدوید . asha یا دین بیستمین بند راستین است .

۲- آمدن ( وایدوید ) = ای و (i) ، در اینجا با جزء آ وایدوید آمده ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از همین هات .

۳- دور مانده = دیومن وایدوید divamna ، صفت است از مصدر دو وایدوید du یعنی دور کردن و برکنار کردن ، از همین واژه است زدودن در فارسی ، در یادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۹ و در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۳۱ گفتیم که واژه دو du نیز بمعنی وادار کردن و بر آن داشتن و کوشیدن و یا خودرنجه کردن است ، همچنین دو du بمعنی گفتن است اما از برای گفتن اهریمنی در برابر مرو وایدوید mrû که گفتن ایزدی است یعنی آنگاه که از گفتن پاگان و نیکان سخنی باشد فعل مرو و بکار برند و هر گاه سخن از گفتن ناپاگان باشد فعل در du آورده میشود .

۴- آینده = آپر وایدوید . apara (در تأیید آپرا وایدوید) در فرس هخامنشی نیز آپر apara ، صفت است یعنی آنچه پس از این خواهد بود ، در پهلوی اپاریک وایدوید apârik بمعنی « دیگر » در بند ۱۱ از هات ۴۵ نیز آمده .

- ۵ - بدبختی یا زبونی، تباہی، بیچارگی، پریشانی = خشيو  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮}$  .  
 xshyô ، در بند ۵ از هات ۳۲ نیز آمده، در گزارش پهلوی شیون  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮}$  évān ،  
 Bartholomae در این بند خشى  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮}$  xshî و در بنده از هات ۳۲  
 خشيو  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮}$  xshyô نوشته، نخستین را بمعنی تنگدستی و نیاز گرفته و دومی  
 را بمعنی تباہ کردن ( Altiranisches Wörterb. Sp. 554 )
- ۶ - تیرگی، تاریکی = تَمَنگَه  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭮}$  . tamañh ، در بنده از هات  
 ۴۴ نیز آمده، در پهلوی توم  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭮}$  tûm در فارسی تَم بمعنی پرده‌ای که در چشم  
 کشیده شود، در تازی غشاوه گویند. ابن یمن گفته:  
 نرگس نشان سروری اندر جبین تو بیند اگر چه در بصرش آفت تم است  
 تَمَنگَه tamañh و تَمَنگَه  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭮}$  tamañha (تاریک) و تَمَنگَه و نَت  
 $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭮𐭮}$  tamañhvant (تاریک مند = تیره و تار) و تَمَس چیتهر  
 $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭮𐭮}$  tamas-ēithra (تیره نژاد) در جا های دیگر اوستا بسیار  
 آمده است.
- ۷ - بلند یا دراز = دَرگ  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭮}$  daraga ، نگاه کنید بیادداشت  
 شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰
- ۸ - دیرپایا = آیو  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭮}$  . âyu ( آیو  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭮}$  ayu ) بمعنی سِن  
 درباره ۱۴ تیریش نیز آمده.
- ۹ - خورش بد = دوش خورته  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭮}$  . dus. xvarətha ، در  
 بند ۱۱ از هات ۴۹ و در بند ۶ از هات ۵۳ نیز از خورش بد که در روز پسین گناهکاران را پیش  
 آورند، نیز یاد شده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره  
 ۷ از بند ۸ از هات ۳۲
- ۱۰ - بانگ دریغ: بجای دریغ آوَتَات  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭮}$  . avaétât آمده  
 و باواژة وَجْ  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭮}$  . vaē که بمعنی سخن و گویش است به بانگ دریغ گردانیدیم،  
 در بند ۶ از هات ۵۳ صفت ویوبرت  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭮}$  . vayû-bərət نیز گویای

همین معنی است یعنی وای بر ( = وای گو ) ، واژه « وای » در فارسی که از اصوات است با واژه ویونی **𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀** . vayōi که در بند ۷ از هات ۵۳ آمده یکی است و در آنجا مانند واژه اوئئات با واژه وچ آمده است . واژه اوئی **𐬀𐬎𐬀** avōi در یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید .

۱۱ - روزگار ، زندگی = **𐬀𐬎𐬀** ahu ، در یادداشت شماره ۲ از بند پیش گذشت .

۱۲ - دین = **𐬀𐬎𐬀** daēnā ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ همین هات .

۱۳ - کشانیدن یا رهبردن ، رهنمودن ( **𐬀𐬎𐬀** ) = نی **𐬀𐬎𐬀** ni در فرس هخامنشی نی **ni** ، در پهلوی نیتن **𐬀𐬎𐬀** nitan ، این لفظ در فارسی بجانمانده امادریازند ، چنانکه در نامه مینو خرد بسیار آمده است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ از هات ۴۴

۱ - خداوندی = **𐬀𐬎𐬀** xvâ-paithya ، در گزارش پهلوی نفشمن پتیه **𐬀𐬎𐬀** xvēs-patih ، جزء پسین از واژه پتیه **𐬀𐬎𐬀** paiti در آمده که در پهلوی پت **𐬀𐬎𐬀** و در فارسی بد گویند چون سپهبد ، موبد ، درستبد . از واژه **𐬀𐬎𐬀** خواپتیه = خویشبندی که بمعنی خود سروری است ، پادشاهی و خدیوی و خدایگانی و خداوندی اراده میشود .

۲ - رسا ( تمام ، کامل ) = بوری **𐬀𐬎𐬀** būri ( = بوئیری **𐬀𐬎𐬀** ) . در گزارش پهلوی بوندک **𐬀𐬎𐬀** bavandak ، در نامه پهلوی بندهش **𐬀𐬎𐬀** pavandak-pâtixsâhah یعنی پادشاهی رسا ( سلطنت کامل ) درست برابر واژه اوستایی **𐬀𐬎𐬀** xvâ-paithya و صفت بوری میباشد . واژه بوری در پاره ۱ از یسنا . ۴ ( هفت هات ) با فعل **𐬀𐬎𐬀** کر و در **kar** ( کردن ) آمده یعنی بجای آوردن و انجام دادن و پایان رسانیدن ، و در

گشتاسپ یشت پاره ۵ ۴ بمعنی فزون و فراوان است.

۳ - انبازی یایوستگی ویوند = سر ۳۵ sar. در بندهای ۸-۹ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۳ نیز آمده، میتوان آن را بمعنی آمیزش و یگانگی گرفت، سر sar نیز مصدر است بمعنی پیوستن و انجمن کردن. بواژه های از همین بنیاد در اوستا بسیار برمیخوریم، چنانکه در گاتها: هات ۳۲ بند ۲، هات ۴۹ بند ۳ و بنده، هات ۵۱ بند ۳، نگاه کنید به: Baunack Studien II S. 354

۴ - پایدار = وَزْدَوَر و اسر و صد. vazdvar، در جاهای دیگر اوستا بمعنی پایداری (دوام) است چنانکه در پاره ۴۴ از فرگرد نهم و ندیداد و در بهرام یشت پاره ۲۹ و یسنا ۴۸ پاره ۱۱

وَزْدَنَگَه و اسر و صد. vazdanh که در بند ۱۰ از هات ۴۹ آمده یعنی پایدار، بادوام. بیادداشت شماره ۸ آن بند نگاه کنید و نگاه کنید به:

Geldner, Drei Yasht S. 119

آندیر آس و وا کرناگل، وَزَوَر و اسر را بمعنی رهبری گرفته اند،

نگاه کنید به: Yosno 31 von Andreas und Wackernagel in N. K. G. W. G. 1911 Heft s. 32

۵ - بجای رسایی و جاودانی و راستی و توانایی و نیک منشی در متن: خرداد و امرداد و اردیبهشت (آت) و شهر یور و بهمن آمده، در اینجا بمعنی این امشاسپندان اراده شده است، بیادداشت شماره ۴ از بنده همین هات نگاه کنید.

۶ - بجای اندیشه هئینو ۶ سد و دد. mainyu آمده و میتوان بمعنی روان گرفت، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰.

۷ - دوست = اوروتَه دلا و سد. urvatha، در گزارش پهلوی نیز دوست ۲۳۲، در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۰ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ نیز آمده است.

۱ - پیدا = چیترا ۲۰۱۳۲ . eithrâ ( در تذکیر چیترا  
 دومین بند  
 ۲۰۱۳۲ . eithra ) صفت است یعنی هویدا ، آشکار ، پدیدار ،  
 در گزارش پهلوی پیتاک ۲۰۱۳۲ همین است که در فارسی چهر گویم بمعنی  
 روی ، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۶ از هات ۴۴ نیز آمده است . چیترا اوانگه  
 ۲۰۱۳۲ . eithra-avanh که در بند ۴ از هات ۳۴ آمده یعنی آشکارا  
 یاری دهنده یا پیدا رامش بخشنده . از برای واژه اوانگه ۲۰۱۳۲ . eithra-avanh  
 یاری ، یوری بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید . چیترا eithra  
 نیز در اوستا بمعنی تخمه و نژاد است چنانکه در بند ۳ از هات ۳۲ آمده است ، در  
 گزارش پهلوی توخمک ۲۰۱۳۲ ، در فرس هخامنشی نیز چیترا بمعنی تخمه و نژاد  
 است ، از همین واژه است نام منوچهر که در اوستا منوش چیترا ۲۰۱۳۲ . Manus-eithra  
 آمده یعنی از پشت و تخمه و نژاد منوش ، درباره ۱۳۱ فروردین یشت  
 باین نام بر میخوریم ( نگاه کنید بگفتار منوچهر در دومین جلد یشتها ، گزارش  
 نگارنده ، ص ۵۰-۵۲) . هوچیترا ۲۰۱۳۲ . hu-eithra صفت است ، در تائیت  
 هوچیترا ۲۰۱۳۲ . hu-eithrâ یعنی خوب نژاد یا نیک بنیاد چنانکه در یسنا  
 ۵۸ باره ۱ آمده و در گزارش پهلوی هو توخمک ۲۰۱۳۲ hutoxmak شده ، هوچیترا  
 درباره ۱۵ ارت یشت یعنی خوبچهر و خوشروی یا نیک نژاد و خوب پیوند ، هوچیترا  
 Hu-eithrâ نیز نام دختری است ( کنیزک ) در باره ۱۴۱ فروردین یشت در میان  
 گروهی از کنیزکان دیگر ستوده شده است .

هوچیترا در فارسی هژیر شده نام یکی از دلاوران است ، همچنین هژیر بمعنی

نیکو و خوب و پسندیده است :

یکی نامه بنوشت خوب و هژیر سوی نامور خسرو دین پذیر

(دقیقی در شاهنامه)

از برای واژه هو ۲۰۱۳۲ hu که بمعنی خوب و نیک و نغز زیباست بیادداشت

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید ( هژیر بضم هاء درست است نه بفتح آن) .

- ۲ - نیک اندیش = هودا ۳۳۳۳ hu-da . نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰
- ۳ - همچنان = یتهنا ۳۳۳۳ yathanâ از قیود و از حروف ربط است، در گزارش پهلوی گاهی به‌چگونگی ۱۳۳۳ و گاهی به‌ایدون ۳۳۳۳ گردانیده شده است ، در بند ۱۰ از هات ۴۳ نیز آمده است .
- ۴ - آگاه گردیدن ، شناختن ، دانستن ( ۳۳۳۳ ۳۳۳۳ ) = وید ۳۳۳۳ vid ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸
- ۵ - ضمیر «او» برمیگردد به «نیک اندیش» که از آن زرتشت اراده شده : اوست که از گفتار و کردار درست خویش نگهدار راستی و کشور مینوی جاودانی اهورا مزداست .
- ۶ - از کشور نیک ، کشور آسمانی یابادشاهی مینوی مراد است .
- ۷ - نگاهداری کردن یا برپاداشتن و برگرفتن ( ۳۳۳۳ ۳۳۳۳ ) = هپ ۳۳۳۳ hap ، در گزارش پهلوی همین بنده‌گرفتن ۳۳۳۳ گردانیده شده ، در بند ۴ از هات ۴۳ نیز بآن برمیخوریم .
- ۸ - کارگزارتر = وازیشت ۳۳۳۳ vâzišta صفت تفضیلی است از مصدر وژ ۳۳۳۳ vaz ، در یسنا ۳۶ (هفت هات ) پاره ۳ معنی کارسازتر از آن برمیآید . وازیشت در بند ۲۲ از هات ۳۱ چنانکه در پاره ۴ از یسنا ۷۰ صفت استی ۳۳۳۳ asti (یاور) آورده شده است، بسیاری از دانشمندان آن را به معنی سودمند گرفته اند ، هر چند که این معنی بسیار مناسب میافتد اما بانگاه بریشه وژه که وژ ۳۳۳۳ vaz باشد، بهتر دانسته بجای آن «کارگزار» آوریم .
- وژ ۳۳۳۳ vaz در اوستا همان است که در پهلوی وزیتن ۳۳۳۳ و در فارسی وزیدن گوئیم و از برای باد بکار بریم ، اما در اوستا این واژه بمعنی راندن و رفتن و در آمدن و برانگیختن و کشیدن و گردانیدن و تاختن بسیار آمده، در پاره ۳۳ تیریشت از برای وزش باد بکار رفته ، در پاره ۱۱ آبان‌بشت از برای گردونه بکار رفته یعنی گردونه

راندن، دربارهٔ ۵۸ بهرام یشت از برای سپاه بکار رفته: پی کردن سپاه، از پی لشکر راندن، دربارهٔ ۴۷ مهریشت از برای اسب آمده: اسب برانگیختن، درباره‌های ۲-۲۷ بهرام یشت از برای باد و گاو و اسب و شتر و گراز و جوانمرد پانزده ساله و مرغ شاهین و میش و بز و مرد دلیر بکار رفته، بمناسبت هر يك از آنها باید در فارسی به وزیدن، در آمدن، روی نمودن، خرامیدن، تاختن، پریدن برگردانیم. در بند ۵ از هات ۵۳ بمعنی بشوی رفتن، شوهر گرفتن آمده است.

وز vaz در اوستا از برای هر آن فعلی که افادهٔ جنبش کند بکار رفته است.

۹ - یاور، یار، پیرو = استی مصدر. asti در هات ۳۳ بند ۲، هات ۴۶ بند ۱۱، هات ۴۹ بند ۱۱ نیز آمده از مصدر آه. اس-ah بودن، هستن در آمده است. استی asti مانند واژهٔ «است» مصدر. ast که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۲۸ یاد کردیم بمعنی «است» و استه و هسته و استخوان هم میباشد.







هات ۳۳ آمده است، بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نگاه کنید.  
 واژه ترمشمت بروزن سرنوشت که در برهان قاطع بمعنی بدکرداری یاد شده  
 همین واژه اوستایی است که در بازند ترمش شده، نگاه کنید بوژه پیری متی  
 pairimati در یادداشت شماره ۶ از بند آینده، همچنین به بند ۴  
 از هات ۴۵ نگاه کنید که در آنجا از آرمیتی، زمین اراده شده است.

آنچنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ آرمیتی را بمعنی پارسایی گرفته ایم، بجای  
 وُهومَننگه یا  $\text{𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴}$  vohu. manah (بهن) و آس  $\text{𐎠𐎳𐎡𐎴}$   
 asha (اردیبهشت) و خشتهر  $\text{𐎠𐎡𐎴𐎡𐎴}$  xshathra (شهریور) منش نیک و  
 راستی و توانایی آورده ایم.

۶ - پاك (مقدس) = سینت  $\text{𐎠𐎡𐎴𐎡𐎴}$  spanta، این واژه در جزء  
 چندین واژه فارسی بجای مانده چون اسفندیار و اسفنددانه و گوسفند و جز آن، در جای  
 دیگر از آن سخن داشتیم، در گفتار امشاسپندان به سیند مینو نگاه کنید.

۷ - برگزیدن (یا  $\text{𐎠𐎡𐎴𐎡𐎴}$ ) = وَر  $\text{𐎠𐎡𐎴}$  var، نگاه کنید  
 بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱ - نژاد یا تخمه = چیتهر  $\text{𐎠𐎡𐎴𐎡𐎴}$  eithra، نگاه  
 کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱.

۲ - زشت، بد، تباه = آک  $\text{𐎠𐎡𐎴}$  aka، نگاه کنید بیادداشت شماره  
 ۵ از بند ۳ از هات ۳۰.

۳ - هستید = ستا  $\text{𐎠𐎡𐎴}$  از مصدر آه  $\text{𐎠𐎡𐎴}$  ah هستن، بودن.

۴ - آنکس، گرهَم  $\text{𐎠𐎡𐎴}$  grahma میباشد که در بند ۱۲-۱۴ از همین  
 هات یاد شده است، از پیشوایان دیو یسناست.

۵ - بسی = مَش  $\text{𐎠𐎡𐎴}$  mas از واژه مَز  $\text{𐎠𐎡𐎴}$  maz که بمعنی  
 مه و بزرك در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت.

مَش در این بند، چنانکه مز در بند ۱۱ از همین هات از قیود است یعنی بس،



hapta هفت، هیت دَس = هفتاد و سه هفتاد و سه haptadasa هفدهم .  
 ۱۱ - بوم = بومی (būmi 𐬨𐬀𐬎𐬌) ، در فرس هخامنشی نیز بومی در سانسکریت  
 بهومی bhūmī ، در پهلوی (𐬨𐬀𐬎𐬌) (در فارسی بوم یعنی خاک، زمین، کشور. این  
 واژه درباره ۱ ازیسنا ۳۷ (هفت هات) نیز آمده و درباره ۱ ازیسنا تکرار شده است .  
 درباره ۳ ازیسنا ۴۲ و درباره ۲۶ زامیادیشث نیز بآن برمیخوریم ، بگفته بارتولومه  
 Bartholomae گذشته از گاتها و هفت هات که آنهم در انشاء از گاتها شمرده میشود ،  
 در جاهای دیگر اوستا واژه بومی (= بوم) رواج نداشته . پاره ۳ ازیسنا ۴۲ ، از پاره  
 ۱ ازیسنا ۳۷ (هفت هات) برداشته شده و پاره ۲۶ زامیادیشث ، یاد آور بند ۳ از هات  
 ۳۲ میباشد .

در گاتها واژه بومی (= بوم) با واژه هفتم بجای هپتو کَرشور  
 هپتو کَرشور . هپتو کَرشور . haptō-karəshvar که در تیریشث پاره ۹ آمده ، بکار  
 رفته است . کَرشور . هپتو کَرشور . karəshvar یا کَرشوران هپتو کَرشور .  
 karshvan با واژه هفت در نامه مینوی بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پاره ۵ ،  
 تیریشث پاره ۳۳ و پاره ۴۰ ، مهریشث پاره ۶۴ ، زامیادیشث پاره ۸۲ ، یسنا ۶۱ پاره ۵  
 و جز آن ، در اوستا از این هفت کشور باز نام برده شده ، چنانکه در مهریشث پاره  
 ۱۵ و پاره ۱۳۳ ، رشن یشت پاره های ۹-۱۵ و فرگرد نوزدهم و نددیداد پاره ۳۹ و در  
 بسیاری از جاهای دیگر .

در بند ۳ از هات ۳۲ واژه بومی (= بوم) با صفت هفتم آمده ، چنین مینماید  
 که هفتمین کشور که در اوستا خونیرتهه ۳ هپتو کَرشور . x<sup>v</sup>aniratha نامیده  
 شده ، مراد باشد . خونیرتهه که کشور میانکی است سرزمین ایرانیان است ، چون در  
 جاهای دیگر از هفت کشور سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید . در نامه سوشیانت  
 بفهرست واژه هاگرد آورده نگارنده نگاه کنید و به بیست مقاله قزوینی جلد دوم  
 باهتمام اقبال چاپ طهران ص ۳۰-۳۵

۱۲ - نامبردار = هپتو کَرشور . دارای آوازه و نام ، خنیده (مشهور) ، از



تباه شدن ، بدر رفتن در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۵۱ بند ۱۳ ، هات ۵۳ بند ۶ و در بند ۷ از همان هات ۵۳ با جزء آ س و پرا س س ل س . parā بمعنی دچار گزند شدن است و در بند ۱۵ از هات ۳۲ با جزء وی : یا - ( س س د ) . vi-nas بهمین معنی است ، از همین بنیاد است واژه نسو ( س س د د ) . nasu که در اوستا بمعنی لاشه و مردار است و در فرهنگهای فارسی نسا بهمین معنی یاد گردیده و نسا سالار یعنی مرده کش ، نسو یا لاشه چیزی است برگشته و دگرگون گردیده و آسیب یافته ، نسو کش ( س س د د - و س د س س ) . nasu-kasha در پاره ۱۱ از فرگرد هشتم و نندیداد یعنی مرده کش ، همچنین مرده کش در اوستا ایسریستوکش ( س س د س س - و س د س س ) . iristô-kasha آمده چنانکه در پاره ۱۵ از فرگرد سوم و نندیداد . نسومنت ( س س د د س س س ) . nasumant ( در تأنیث ( س س د د س س س ) . nasumaiti) که در پاره ۷۹ از فرگرد هفتم و نندیداد آمده صفت است یعنی نسامند یا به لاشه و مردار آلوده . نسوسپیه ( س س د د د س س ) . nasu-spaya که در پاره ۱۲ از نخستین فرگرد و نندیداد آمده یعنی لاشه بخاک کردن و مرده بگوز سپردن . نسو nasu نیز دیو لاشه و مردار است و باین معنی دروج نسو ( و س س ) . ( dru) دیو دروغ لاشه در اوستا بسیار آمده نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religions by Gray p.211

نس nas نیز بمعنی یافتن و بهیژی رسیدن و بدست آوردن و پذیرفتن است چنانکه در بند ۶ از همین هات و در بند ۱۶ از هات ۵۱

پنجمین بند | ۱ - گمراه کردن یا فریفتن ( و س د س س س ) = دَب dab نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰

۲ - زندگی خوب = هوجیاتنی ( س س د س س ) . hu-ryāti ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۳ - جاودانی یا بیمرگی = آمرتات ( س س د س س ) . amərətāt ، به یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ - واژه ای که به اهریمن گردانیدیم در متن مینوی {مد} mainyu آمده یعنی مینو، با صفت اکّ {مد} aka یعنی بد و زشت، در پاره ۱۵ از یسنا ۱۹ اکّ تنها آمده از آن نیز اهریمن اراده شده، در اینجا این صفت با واژه مینوی مانند انگرو مینوی {مد} anrô-mainyu که در فارسی اهریمن گوئیم در برابر سپنتو مینوی {مد} spəntō-mainyu میباشد، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - ضمیر «او» بر میگردد به گرم {مد} Grəhma پیشوای کیش دیویسنا که در بندهای ۱۲-۱۴ یاد شده است.

۶ - تباهی = خشو {مد} xshayô، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱

۷ - آموزانیدن ( {مد} ) = فرجیت {مد} fra. eit، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱

۱ - بسیار، پر، بیش = پوراو {مد} paouru، پوراو {مد} paru در

ششمین بند اوستا بسیار آمده، در فرس هخامنشی نیز پوراو {مد} paru، در پهلوی

{مد} و در فارسی پر.

۲ - گناه = آئنگه {مد} aēnāh، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰

۳ - رسیدن ( {مد} ) = نس {مد} nas رسیدن، یافتن، بدست آوردن در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده، همچنین در بخشهای دیگر اوستا بهمین معنی آمده است چنانکه در فروردین یشت پاره ۵۸ و گشتاسب یشت پاره ۲۹، در یسنا ۲۳ پاره ۳ باجزه انوی آمده: {مد} aiwinas، در یادداشت شماره ۹ از بند ۴ همین هات گفتیم که نس {مد} nas نیز بمعنی برگشتن و دگرگون شدن و آسیب یافتن و تباه گردیدن است.





- هفتمین بند | ۱ - هیچیک = نیچی (دوم) naēēi هیچکس، در بندهای ۶ و ۱۳ از هات ۴۳ نیز آمده.
- ۲ - دست بردن یا ورزیدن = ائوجوی مطهیر (Inf.) aoiōi، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶
- ۳ - کامیابی یا آرزوی رسیدن با آنچه خواهش است = هادرویا hādroyā
- ۴ - سود یا بهره و پاداش = جویا جویا (Jōyā)، این واژه و واژه پیش همین یکبار در اوستا آمده است.
- ۵ - چنان، چون، چگونه = یائیش یائیش (yâis)
- ۶ - شنیده شده (وولاسد) (از مصدر سرو وولرد. sru، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰
- ۷ - در این بند چنانکه در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۹ از هات ۵۱ از آهن (= آینه) (ayanñ) یاد شده، در هات ۵۱ بند ۹ با صفت خشوست (xshusta) آمده که بمعنی روان است، در این بند ۷ از هات ۳۲ با صفت خوئن (xvaēn) آمده یعنی گداخته چنانکه در یادداشت شماره ۳ از بند ۳ از هات ۳۱ یاد کردیم، در روزپسین، در آزمایش آهن گداخته و آذر افروزان پاك از ناپاك شناخته خواهد شد. در بند ۹ از هات ۵۱ از آزمایش آهن روان و آذر افروزان هر دو با هم یاد شده، در بند ۳ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۴ از هات ۴۳ از آزمایش آذر جداگانه سخن رفت.
- ۸ - نوید دادن، آگاهانیدن (دوم) (دوم) = سنگه (دوم) sañh، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹
- ۹ - سرانجام = ایریخت (دوم) (irixta)، در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده بمعنی انجام و فرجام و پایان است. در دومین فرگرد و ندیداد پاره ۴ ایریخت از برای ستارگان و ماه و خورشید آورده شده بمعنی نشستن یا نهفتن و فرو رفتن در برابر

سَدا دودمهسه . sadhâ که از برای بر آمدن و سرزدن و برخاستن ستارگان و ماه و خورشید آورده شده است . ایریخت از مصدر ریج (riç = ریج) ریج (riç) . raêc در آمده که در پهلوی (𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩) و در فارسی ریختن گویم و از همین ریشه است واژه ریختنکه (𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩𐭥𐭩𐭥𐭩) . raêxənanh که در بند ۱۱ از همین هات و در بند ۷ از هات ۳۴ آمده ، در گزارش پهلوی بند ۱۱ از همین هات نیز ریخن (𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩) آمده اما در توضیح افزوده شده خواستک (𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩𐭥𐭩) یعنی خواسته، همین واژه است که در فارسی ریگ شده در واژه مرده ریگ که در فارسی مرده ری نیز آمده و در تازی میراث :

از خراج از جمع آری زر چوریگ آخر آن از توبماند مرده ریگ  
(جلال‌الدین در منوی)

۱۰ - آگاه‌تر = ویدیشْت یا سَو و سَو . vaēdista ، صفت تفضیلی است از ویدونگه یا ویدوس (𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩𐭥𐭩) . vidvanh آگاه، دانا . در جاهای دیگر اوستا ویدیشْت یا سَو ؛ سَو . vaēdhista ، چنانکه در رشن یشْت پاره ۷ و در فرگرد هجدهم و ندیداد پاره ۷ . بمصدر وید یا وید (𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩) آگاه بودن ، دانستن ، شناختن در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱ - شناخته شده یا شنیده شده و بگوش همه کس رسیده و مشهور گشته =  
سرای سَو سَو . srâvi از مصدر سرو سَو (𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩) . srū  
هشتمین بند | شنیدن . نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۴ - جم = ییم سَو سَو . yima در گاتها بیش از همین یکبار نیامده، اما در پخشهای دیگر اوستا بسیار یاد شده و بسا با صفت خَشْت (𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩𐭥𐭩) xshaēta آمده که بمعنی درخشان و درفشان و روشن است . خَشْت در فارسی شید شده :  
برزم اندرون شیر باینده‌ای بیزم اندران شید تابنده‌ای ( فردوسی )  
همین صفت است که با جم آورده شده جمشید و با واژه خور ، خورشید گویم  
برابر هوَر خَشْت (𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩𐭥𐭩) . hvarə-xshaēta که در اوستا آمده

۴ - ویونگهان = ویونگهوش وایه «مذس» درج ۱۰ vivānhusha صفت است  
 یعنی از پشت ویونگهونت وایه «مذس» درج ۱۰ vivānhvant که نام پدر جمشید  
 است و در نامه دینی هندوان ویوسونت vivasvant آمده چنانکه جم دروید یم میباشد،  
 در نخستین جلد یشتها صفحه ۱۸۰-۱۸۸ از او سخن داشتیم، در این جلد باز از او یاد  
 خواهیم کرد. در اینجا از برای روشن کردن معنی این بند گوئیم: مقصود این نیست  
 که گوشت خوردن گناه است، زیرا در آیین مزدیسنا چنین فرمانی نیامده است. آنچه  
 مایه ناتوانی و رنجوری باشد در دین زرتشتی نکوهیده و گناه است، بی زن و  
 فرزند بسر بردن و بخانه وزندگی پشت پازدن و از تن پروری و تنبلی دچار بدبختی  
 وینوایی گردیدن و از نخوردن رنجور و ناتوان شدن و سست اندیش گردیدن نکوهیده  
 است، در پاره های ۴۷-۴۸ از چهارمین فرگرد و ندیداد آمده: « بدرستی بتو گوئیم،  
 مرد زن گرفته را برتری میدهم، ای سپیتمان زرتشت، بآن کس که زن نگرفته زندگی  
 کند، آن خان و مان دارنده را [برتری دهم] بآن کس که خان و مان ندارد، کسی را  
 که فرزند دارد [برتری دهم] بآن کس که بی فرزند است، توانگر را [برتری دهم] بآن  
 درویش، و از دو مرد آنکه شکم بگوشت انباشته (گوشته خوار)، منش پاک بهتر  
 دریافته تا آنکس که نه اینچنین کرده (نگاه کنید بجلد و ندیداد).

از بند ۸ از هات ۳۲ برمیآید که از گوشت خورش ساختن نیز بجمشید پیوسته  
 است چنانکه در داستان ما آمده جمشید نخستین کسی است که آهن نرم کرده، ابزار  
 جنگ چون خود و زره و جوشن ساخت، از اوست که از گیل و خشت سرای و کاخ و  
 گرما به ساختن آموختند، اوست که سیم و زر از خارا و گوهر از دریا بر آورد، اوست  
 که از گیاه بویهای خوش بیرون آورد و رنگهای گوناگون هویدا ساخت، اوست که  
 از برای هر درد درمان جست، اوست که کشتی باب انداخته از کشوری بکشور دیگر  
 شتافت. در گفتار پیشه و ران گفتیم که بخش کردن مردمان را بچهار گروه چون پیشوایان  
 و لشکریان و کشاورزان و دستورزان نیز بجمشید پیوسته اند. در شاهنامه و طبری و جز  
 آن، جایی ندیدم که گوشت خوردن را هم، جمشید ب مردم آموخته باشد. مانند بند ۸



۷- گوشت = گشو 𐬔𐬀𐬎𐬎 . gao ، همین واژه نیز در اوستا از برای سراسر چارپایان سودمند و بویژه گاو و همچنین بمعنی شیر و گوشت آمده، بنخستین جلدیسننا صفحه ۱۳۱ نگاه کنید. در گزارش پهلوی همین بند ۸ از هات ۳۲ بسریا ردلم basryā (= گوشت 𐬔𐬀𐬎𐬎) آمده است.

۸- خوردن (𐬔𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎) = خور 𐬔𐬀𐬎𐬎 . x<sup>v</sup>ar ، خور نیز صفت است چنانکه در آش خورتم 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬎 . as-x<sup>v</sup>arətama در پاره ۲۰ از فرگرد سوم یعنی پرخوارترین، از واژه آش خور 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 . as-x<sup>v</sup>ar درست برابر واژه خوار در فارسی چون پرخوار و گوشتخوار و گیاهخوار و لاشخوار و جز آن. از همین بنیاد است خورته 𐬔𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 . x<sup>v</sup>arətha که در بند ۱۱ از هات ۳۴ و در بنده ۴۸ آمده یعنی خورش (نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۲۰ از هات ۳۱)، این واژه با خوال فارسی که بمعنی خورش است، یکی است، خوالیگر یعنی خورشگر (آشپز).

۹- بر از درد خوالیگران را جگر پر از خون دودیده پر از کینه سر (فردوسی) آنان، این ضمیر بر میگردد به گناهکاران.

۱۰- پس از این = آپی 𐬀𐬎𐬎𐬀 . aipi ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۳ از همین هات.

۱۱- باز شناختن (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀) = وی چیتپه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 . vicitha ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱- آموزگار بد = دوش سستی 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 . duš-sasti ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰. نهمین بند

۲- گفتار یا سخن و سرود و آموزش = سرونگه 𐬔𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 . sravañh ، در بند آینده نیز آمده، بمعنی آموزش دینی و ستایش هم میباشد چنانکه در بند ۱۵ از هات ۳۴، از اینکه در اینجا بمعنی گفتار ایزدی و سخن مینوی و آموزش دینی گرفته شده، از توضیحی که در برخی از جاها در گزارش پهلوی بآن داده شده

نیز بخوبی پیداست و آن توضیح عبارت است از واژه *اپستاک* *سرو* *دوسو* (اوستا) یا *اپستاک* و زندکسه از برای روشن کردن معنی پس از واژه *سروب* *دولر* (گفتار، سخن) افزوده شده است. (نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۸)

واژه *سروا* که در فرهنگهای فارسی بروزن پروا یاد شده و به معنی سخن و حدیث و حکایت گرفته شده، ناگزیر با واژه *اوستایی سرونگه* یکی است. شمس فخری گفته:

علو پایه قدرش از آن بلند تر است که فکر همچو منی اندر آن کند سروا بیادداشت پاره ۴۵ از فرگرد چهارم و ندیداد نیز نگاه کنید.

۳ - *تباه کردن* ( *پژده سوسه* ) = *مرد* *سده* *ون* *marəd*، در بند های ۱۰-۱۲ از همین هات نیز آمده، در معنی *باواژه مرنج* *سده* *سوسه* *۰۲* *marəpə* که در شماره ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ سخن داشتیم یکی است و از همان بنیاد است و در گزارش پهلوی مانند واژه *مرنج* به *مورنجینیتن* *سده* *سوسه* *۰۱* *murnjēnītan* گردانیده شده یعنی *میرانیدن*، *بابود کردن*، *کشتن*. نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۴۶

۴ - *خرد* = *خرتو* *سده* *سوسه* *۰۱* *xratu* مانند بند ۴ و بند ۱۴ از همین هات

۵ - *زندگی* = *جیاتو* *سده* *سوسه* *۰۱* *jyātu*، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۱

۶ - *آموزش* = *سنگهن* *سده* *سوسه* *۰۱* *səṅghana*، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۷ - *بازداشتن* = *آپیم* *سده* *سوسه* *۰۱* *apa-yam*، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱

۸ - *دارایی*، *توانگری* = *ایشتی* *سده* *سوسه* *۰۱* *īstī* در اوستا بسیار آمده، از





۶۵ وجز آن .

صفت برخذ̄ bərex̄dha در گاتها بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۳۴ بند

۹، هات ۴۴ بند ۷، هات ۴۸ بند ۶، هات ۵۱ بند ۱۷

۱۰ - سخن = اوخذ̄ 𐬨𐬀𐬎𐬌 ux̄dha، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳

از بند ۶ از هات ۲۸

۱۱ - بجای روان مَینو 𐬨𐬀𐬎𐬌 mainyu (مینو) آمده، در اینجا بمعنی

روان یانهاد ودل است : یعنی باسخنانی که اذلم برخاسته بنزد شما گله میبرم .

۱۲ - گله گزاردن ( 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌 ) گرز̄ 𐬨𐬀𐬎𐬌 garəz، نگاه

کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۲۹

۱ - کسی : در متن مانا 𐬨𐬀𐬎𐬌 mānā آمده اما باید دو واژه باشد واز

همدیگر جدا گردد : «ما» «نا» mā . 𐬨𐬀𐬎𐬌 ، nā . 𐬨𐬀𐬎𐬌

### دهمین بند

«ما» از حروف تأکید است، از برای نمودن اهمیت سخن ویا از

برای نیروبخشیدن بجمله آورده میشود، در بند ۹ ودر بند ۱۱ همین هات نیز آمده ودر

بسیاری از بند های دیگر گاتها ( مشتبه نشود باحرف نفی «ما» mā که در یادداشت

شماره ۴ از بند ۷ از هات ۳۱ گذشت ) .

«نا» از واژه نر 𐬨𐬀𐬎𐬌 nar میباشد که در فارسی نیز نر گوئیم یعنی مرد،

در جای دیگر گفتیم که بمعنی کس، کسی، هم بکاررفته است.

۲ - چارپا = 𐬨𐬀𐬎𐬌 𐬨𐬀𐬎𐬌 . از واژه گشو 𐬨𐬀𐬎𐬌 gao بمعنی سراسر

چارپایان سودمند و بویژه گاو است، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۸

همین هات .

۳ - خورشید = 𐬨𐬀𐬎𐬌 𐬨𐬀𐬎𐬌 hvar، در سانسکریت سور svar، در

فارسی هور :

ز شبگیر تا سایه گسترد هور همی آن بر این این بر آن کرد زور (فردوسی)

همین واژه نیز بهیئت خون 𐬨𐬀𐬎𐬌 xvan آمده چنانکه در بند ۳ از هات ۴۴ ودر بند

۲ و بند ۱۰ از هات ۵۰ ( ۰۵۳۴۳ ) ، از همین هیئت است خور در فارسی . واژه هور  
 بسا در اوستا با صفت خشیت آمده : هور خشیت ۰۵۳۴۳ - ۰۵۳۴۳ ص ۵۰ .  
 hvare-xshaeta ، در فارسی خورشید گوئیم . نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند  
 ۸ همین هات و یادداشت شماره ۶ از بند ۱۶ از هات ۴۳

۴ - زشت : در متن آجیشت ۰۵۳۴۳ acista آمده و این صفت تفضیلی

است یعنی زشت تر و بدتر ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۳۰

۵ - یاد کردن ، گفتن ، نامیدن ، خواندن ( ۰۵۳۴۳ ) = ائوج

۰۵۳۴۳ . aoj ، در بند ۸ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده ، با جزه پییری

۰۵۳۴۳ . pairi بمعنی فرمودن است چنانکه در بند ۱۲ از هات ۴۳

۶ - دیده یا چشم = اش ۰۵۳۴۳ . ash ، در بند ۸ از هات ۳۱ دیدیم که چشم

در اوستا چشمَن ۰۵۳۴۳ . eashman میباشد ، همچنین در اوستا واژه دُپتهر

۰۵۳۴۳ . dōithra بمعنی چشم است اما این واژه در جایی بکار رفته که سخن

از آفریدگان ایزدی است ، در جایی که سخن از آفریدگان ناپاک اهریمنی است ،

واژه اش ۰۵۳۴۳ . ash میآید ، خُشوش اش ۰۵۳۴۳ - ۰۵۳۴۳ . xshvas-ashi یعنی

شش چشم ، در پارۀ ۸ از یسنا ۹ ازدهاک (ضحاك) چنین نامیده شده است . در نخستین

جلد یسنا صفحه ۲۳۳-۲۳۸ از واژه های ایزدی و اهریمنی سخن داشتیم ، در اینجا چون

بواژه اش برخوردیم چند واژه دیگر را یاد آور میشویم ، از آنهاست آه ۰۵۳۴۳ .

âh ( ۰۵۳۴۳ ) که در بند ۱۱ از هات ۲۸ دیدیم بمعنی دهان است ، از برای

دهان آفریدگان ناپاک اهریمنی زَفَرُ ۰۵۳۴۳ . zafar آمده ، واژه ای که در

فرهنگ ها نیز بجا مانده است ، فرخی گوید :

خدای خوانند آن سنگ را همی شمنان چه بپهده سخن است این که خاکشان بزفر

زُست ۰۵۳۴۳ . zasta که در بند ۱ از هات ۲۸ بآن برخوردیم یعنی

دست ، از برای آفریدگان پاک میآید ، دست نایاکان اهریمنی گو ۰۵۳۴۳ . gav خوانده

سده است و جز آن ، همچنین است در بسیاری از فعلها : دَوَرُ ۰۵۳۴۳ . dvar که

در بند ۶ از هات ۳۰ آمده مصدری است که از برای رفتن ناپاکان بکار برده شده در برابر گم gam گامیدن و رفتن که از برای آفریدگان پاک میآید و جز آن .

۷ - دیدن (  $\text{vāṣṣ} \text{vāṣṣ} \text{vāṣṣ}$  ) = وین  $\text{vāṣṣ}$  ، نگاه کنید  
بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۸ - بخرد یا دانا = داتَه  $\text{dātha}$  ، نگاه کنید بیادداشت  
شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۹ - کشتزار = واستر  $\text{vāstra}$  ، نگاه کنید بیادداشت  
شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۱۰ - بیابان کردن ، ویران کردن (  $\text{vāṣṣ}$  ) = وپ ، باجزء وی =  
 $\text{vī-vap}$  ، در گزارش پهلوی به ویاپانینیتن  $\text{vyāpānītan}$   
گردانیده شده و در توضیح افزوده شده تباه کردن . در یسنا ۱۲ پاره های ۲ - ۳ وی واپ  
 $\text{vī-vāpa}$  یعنی ویرانی ، در گزارش پهلوی ویاپانیه  $\text{vī-vāpa}$  .  
 $\text{vyāpānīh}$  شده است .

۱۱ - بجای تیر زین در متن ودر  $\text{vadar}$  آمده ، در پاره های  
۳۰-۳۲ از یسنا ۹ نیز بان بر میخوریم ، در سانسکریت ودهر  $\text{vādhār}$  سلاح مخصوص  
ایندر  $\text{Indra}$  میباشد . این واژه را برخی گردانسته و برخی بمعنی مطلق سلاح گرفته اند ،  
و در یکی از ابزارهای جنگ و با واژه ودر  $\text{vada}$  که در پاره ۷ از فرگرد ۴  
و ندیداد آمده ، پیوستگی دارد . بگمان نگارنده ودر باید تبر زین باشد یا ابزاری مانده  
آن ، در جای دیگر از همه ابزارهای جنگ که در اوستا یاد شده سخن خواهیم داشت .  
۱۲ - کشیدن ، آختن ، آهیختن (  $\text{vōizda}$  ) = وئیزد  $\text{vōizda}$   
 $\text{vōizda}$  ، در پاره ۳۱ از یسنا ۹ با جزء ائیوی آمده :  $\text{vōizda}$  .  
 $\text{aiwi-vōizdaya}$  که با واژه کَمِرَد  $\text{kamərəḥha}$  (سر) بکار رفته  
یعنی سر بر افراختن ، سر بلند کردن .

یازدهمین بند | ۱ - بسی = مز ۶ سک maz ، یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۲ - اندیشیدن = چیت ۴۲۲ . eit ، یادداشت شماره ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ - کدبانو و کدخدا : آنگوهی ۴۵۳ . anuhî = بانو . انگهو ۴۵۳ . anhu (= آهو ۴۵۳ . ahû) = سرور، خدایگان در گزارش پهلوی به کدبانو و کدخدا گردانیده شده ، بگفته گیلدner Geldner در این بند زن و مردی از يك خاندان بزرگ مراد است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۹ .

۴ - بازداشتن یا برکنار کردن = آپیتی ۴۴۳ . apayēiti از مصدر آپ یم ۴۳۳ . apa-yam ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱ .

۵ - بجای رسیدن و بد ۴۴۳ . vaēda آمده که بمعنی یابندگی و رسیدگی است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ همان هات .

۶ - واژه‌ای که به بخشایش گردانیدیم در متن ریختنگه ۴۴۳ . raēxənañh آمده ، همان است که در یادداشت شماره ۹ از بند ۷ از هات از آن سخن داشتیم و گفتیم بمعنی میراث است . چنانکه از این بند ۱۱ از هات ۳۲ پیداست ، از این واژه میراث ایزدی مراد است یا بخشایش مینوی .

۷ - روگردان ساختن یا سرپیچیدن و نافرمانی کردن = ۴۴۳ . rash که در فارسی ریش کردن و زخم زدن و آسیب رسانیدن است و در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۳۰ از آن سخن داشتیم ، در نیامده .

بارتولومه آنرا از مصدر ره rah (= ۴۴۳ . rañh) دانسته و بمعنی ای

که یاد کردیم گرفته است. در بند ۱۲ از همین هات  $\text{rāreṣha}$  و در بند ۴ از هات ۴۷  $\text{rāreṣha}$  آمده، رارش  $\text{rāreṣha}$  که در بند ۲ از هات ۴۹ آمده صفت است یعنی روگردان، سرپیچان.

در سر و شیش هادخت بازه ۶ واژه  $\text{rāreṣyēinti}$  را نیز یاد آور میشویم  
دوازدهمین بند ۱ - گفتار یا آموزش و آیین = سر و نگه  $\text{rāreṣyēinti}$ .  
 نگاه کنید  $\text{sravañh}$ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از همین هات.

۲ - بجای نفرین آکن  $\text{aka}$  آمده یعنی بد و زشت و نکوهیده،  
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰.

۳ - خروش شادمانی یا آواز و فریاد شادی = اورواخش اوختی  $\text{urvāxs-uxti}$   
 در  $\text{rāreṣyēinti}$  -  $\text{rāreṣyēinti}$ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۴ - تباه کردن یا میرانیدن و کشتن = مرد  $\text{marəd}$  همان است  
 که در بندهای ۹-۱۱ از همین هات بآن برخوردیم.

۵ - برتری دادن (یا  $\text{var}$  دادن) = ور  $\text{var}$ ، باین واژه بمعنی  
 گرویدن و برگزیدن و دین پذیرفتن بسیار برخوردیم، در اینجا بمعنی برتری دادن نیز  
 همان معنی را می‌رساند. نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۶ - خواستار یا جويا = ایشن  $\text{ishan}$  از مصدر ایش  $\text{ish}$ .  
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸.

سیزدهمین بند ۱ - کشور = خشتهر  $\text{xshathra}$ ،  
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.

۲ - خان و مان = دمان  $\text{dēmāna}$  در اینجا باواژه های بدتر منش  
 آمده، و از آن دوزخ اراده شده، در بند ۱۵ از همین هات باواژه های منش نیک آمده  
 بهشت مراد است. در بند ۳ از هات ۳۳ «چمن راستی و منش نیک» بمعنی فردوس  
 آمده است، بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ و بیادداشت شماره ۹ از بند  
 ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

- ۴ - فرود آمدن، رسیدن ( رسیدن ) از مصدر هَنتْ ( از مصدر هَنتْ ) .  
 haṅt ، دربند ۲ از هات ۵۰ باجزء نی : ( رسیده ) ni-haṅt آمده ، همچنین  
 هَنتْ haṅt در تأیید هائیتی رسیده . hāiti یعنی بونده ، از مصدر آهْ رسیده .  
 ah هستن ، بودن .
- ۴ - تپاه کننده = مَرختر ( رسیدن ) . maraxtar از مصدر مَرخچ  
 مارخچ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ .
- ۵ - جهان = آنگهو ( رسیده ) . anhu ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴  
 از بند ۲ از هات ۲۸ .
- ۶ - ناله بر آوردن، گله کردن ( بر آوردن ) = گرز ( رسیده ) .  
 garəz ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از همین هات .
- ۷ - آرزو یا خواهش و کام = کام ( رسیده ) . kâma ، نگاه کنید  
 یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .
- ۸ - پیک یا گماشته و فرستاده = دوتیه ( رسیده ) . dūtya ، نگاه کنید  
 یادداشت شماره ۵ از بند ۱ همین هات .
- ۹ - پیغمبر = ماتهرن ( رسیده ) . mathran ، نگاه کنید یادداشت شماره  
 ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ .
- ۱۰ - نگرستن ( رسیده ) = دَرَس ( رسیده ) . darəs ، نگاه  
 کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ .
- ۱۱ - راستی = اَشْ ( رسیده ) . asha ، از این واژه سرای راستی یعنی بهشت  
 اراده شده در برابر در وجودمان ( رسیده ) . drūjō-damāna یعنی  
 خان ومان دروغ یا دوزخ .
- ۱۲ - بازداشتن ( رسیده ) = پَا ( رسیده ) . pā ، دربند های ۴ و ۸ از هات  
 ۴۶ نیز بهمین معنی است ، در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گفتیم که  
 این واژه بمعنی نگاهداشتن و پاییدن است .

۱ - ستم، آزار = آ - هُویتْهَوئی سَه یَدَن یَر . ā-hôithôî ، در نسخه

بدل‌ها با املاء‌های مختلف نوشته شده، Bartholomae چهاردهمین بند  
مصدرها hâ(y) را ریشه این واژه دانسته، در یادداشت شماره

۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ از این مصدر یا «هی» سَه . hi که بمعنی بستن و بند کردن و بستوه آوردن و بتنگ آوردن و فشار دادن و ناچار ساختن است سخن داشتیم، بآن نگاه کنید.

۲ - ضمیر وی بر میگردد به ماتْهَرَن mathran = پیغمبر که در بند پیش گذشت.

۳ - کوی و مدو kavi، در فارسی کی گویم (کیانیان): عنوانی است چون فرمانده و سردار و خدیو، در اینجا از کویها سران و بزرگان آریاییهای دیویسنا اراده شده، جداگانه از کوی و گرهمَ سَه سَه grəhma که از پیشوایان دیویسنان هستند سخن رفت.

۴ - دیر باز = فرایدیوا سَه سَه فرایدیوا fraidivā از قیود است برابر pradivi, pradivah در سانسکریت:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae sp. 983

۵ - بجای خرد خرتو سَه سَه xratu و بجای ورج ورجنگه و سَه سَه varəšan̄h آمده که در فارسی ورج گویم بمعنی پایه و رتبه، معزی گوید: ای بوج و کامرانی ثانی اسفندیار وی بعدل و نامداری نائب نوشیروان (فرهنگ جهانگیری)

ورجنگهوت و سَه سَه سَه سَه varəšan̄hvant که در پاره ۴۹ تیر یشت و در پاره ۷۲ زامیاد یشت و جز آن آمده یعنی ورجمند یا نیرومند و بلند پایه و بزرگوار.

۶ - فرو نهادن، پایین گذاردن، زیر گذاشتن (سَه سَه سَه) (از مصدر دا با جزء نی: سَه سَه ni-dā، در بند ۸ از هات ۴۵ و در بند ۳ از هات ۴۹





دور دارد « این تعریف درست است در فارسی نیز میتوان آن را به دور دارنده هوش گردانید . هوش با واو مجهول بمعنی مرک و نیستی است ، فردوسی گوید :

نگه کن که هوش تو بردست کیست ز مردم نژاد از ز دیو و پری است  
فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید :

چرا با من بتلخی همچو هوشی که با هرکس بشیرینی چو نوشی  
همچنین این واژه با حرف نفی « آ » : آن توش an-aosha در فارسی بجامانده  
و آن لغت انوشه است :

بدو گفت پیران که ای شهریار انوشه بزی تا بود روزگار (فردوسی)  
انوشیروان = انوشه روان یعنی روان آسیب ناپذیر یا جاودانی . نوش در  
فارسی که بمعنی آشام بیماری یا آب زندگی است ، ( نوشدارو ، درمان بیماری )  
با واژه آن توش = انوشه یکی است . در اینجا باید یاد آور شویم که واژه هوش با  
واو معروف بمعنی بخردی و فرزاندگی و زیرکی و گریزی بواژه اوستایی اوش  $\text{𐎠𐎢𐎽𐎢}$   
ush پیوسته است . اوش در اوستا که همیشه بهیئت تشبیه آمده : اوشی  $\text{𐎠𐎢𐎽𐎢𐎡𐎹}$   
ushi بمعنی دوگوش است چنانکه در هر مزدیشت پاره ۲۷ و بهرام یشت پاره ۵۶  
و جز آن ، همین واژه نیز در اوستا بمعنی هوش است ، چنانکه در یسنا ۶۲ پاره ۴  
و ویسپرد کرده ۱۵ پاره ۱ و جز آن .

گفتیم در پاره ۲ از یسنا ۹ صفت دور توش dūraosha صفت هوم است ، همچنین  
است در پاره های ۴ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از همان یسنا و در پاره ۲۱ از  
یسنا ۱۰ و در پاره های ۳ و ۱۰ از یسنا ۱۱ .

چنانکه میدانیم این سه هات از یسنا ۹-۱۱ در باره گیاه و فشرده هوم است ،  
هوم نیز در یسنا ۹ نهم فرشته آسا با پیغمبر ایران در گفتگو است ، در سراسر اوستا  
( بجز گاتها ) از مراسم هوم سخن رفته اما در گاتها که از سرود های خود پیغمبر است  
از هوم  $\text{𐎠𐎢𐎽𐎢𐎡𐎹}$  haoma ( نزد برهمنان سوم soma ) یاد نشده و نه در هفت  
هات یعنی یسنا ۳۵ - ۴۱ که پس از گاتها کهنترین بخش نامه مینوی است . چون صفت





گذشت، جزء دوم آن؛

۴ - آزار یسارنج و تباهی و آسیب = آتھی سون . athi ( آتھی  
 سون . aithi )، در فرس هخامنشی نیز آتھی athi از مصدر آتیه سون . ath  
 آسیب رسانیدن، تباه ساختن، آزدن، چنانکه در پارۀ ۱۲ زامیادیشتم آمده و در پارۀ  
 ۴۸ از همان یشت با جزء فرا ( فراس . frâ ) پیتی و سدم . و آپ سدم .  
 apa آمده بمعنی یکسره تباه کردن و نابود کردن . از همین بنیاد است آتھیونت  
 سون و سون . athivant که در فرگرد دوم هادخت نسک پارۀ ۱۷ آمده یعنی  
 پراز آسیب ورنج یادردمند . بواژه آتھی سون . بمعنی درد ورنج و گزند در  
 یادداشت شماره ۴ از بند ۸ از هات ۴۶ نگاه کنید .

۵ - بیم = دویتها و سون سون . dvaethâ ، بهمین واژه با واژه آتھی  
 athi در بند ۹ از هات ۴۸ نیز برمیخوریم ، در گزارش پهلوی ویمانیکیه ۳۰۴  
 vimânikih یعنی بیم .

۶ - آزدن ، زیان آوردن ، ستم کردن = آتسنگه سون سون .  
 aênâhê ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰

۷ - دوست ، یسار = ایشیه و سون سون . isya ( در تأنیث ایشیا isyâ )  
 صفت است یعنی آرزو شده ، آنچه دل خواسته ، از مصدر ایش . که بمعنی  
 آرزو داشتن و خواستار بودن است . در بند ۸ از هات ۴۸ و در بند ۱۷ از هات ۵۱ نیز  
 به ایشیه برمیخوریم ، این صفت بویژه از برای ائیریمان سون سون .  
 airyaman آورده شده ، نگاه کنید به پارۀ ۱ از هات ۵۴ . در پارۀ حرف « به » به دوستانم که در  
 متن اانو سون سون . ânû آمده و از حروف اضافه است در یادداشت شماره ۲ از  
 بند ۲ از هات ۴۷ سخن خواهیم داشت .

۸ - بازداشتن ( سون سون سون ) = آھی سون . â-hi ، نگاه کنید  
 بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹

## آهنودگات : یسنا، هات ۳۳

- ۱ - آیین : داتَ و سدهمه . dāta ، در فرس هخامنشی نیز داتَ dāta ،  
 در پهلوی داتَ دات و در فارسی داد گویم . این واژه بمعنی آیین  
 و قانون است در فارسی عدل باین اعتبار است که قانون را از روی عدالت  
 و انصاف وضع کنند ، دادگر یا عادل کسی است که از قانون برنگردد . واژه های دیگر  
 که با همین واژه آمیزش یافته در فارسی بسیار است چون دادار ، دادخواه ، دادگاه ،  
 دادگستر ، دادبخش ، بی‌داد ، بی‌دادگر و جز آن . دانستان داتستان داتستان  
 در پهلوی یعنی داوری ، حکم . داتَ dāta از مصدر دا و سدهمه dā که بمعنی  
 دادن و بخشودن و ارزانی داشتن و نهادن است ، در آمده است ، در اوستا بسیار  
 بآن بر میخوریم چنانکه در گاتها : هات ۴۶ بند ۱۵ ، هات ۴۹ بند ۷ ، هات  
 ۵۱ بند ۱۴
- ۲ - نخستین = پشاورویه سدهمه دات و سدهمه . paouruya ، نگاه کنید  
 بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹
- ۳ - زندگی = آنگهو سدهمه . anhu جهان ، هستی ، بود ، زندگی .  
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸
- ۴ - داور = رتو سدهمه . ratu در فرهنگ ( ادبیات ) مانیز بجامانده  
 رد گویم ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹
- ۵ - درست تر = رزیشته سدهمه . razista صفت تفضیلی است  
 از واژه ابرزو سدهمه . arəzu ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰
- ۶ - کردار = شیئوتهن سدهمه . syaothana کنش ، نگاه  
 کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸
- ۷ - رفتار کردن ، ورزیدن ( وادهمه سدهمه . ) = ورز وادهمه



۶ - کام = وارَ وَاَسَدَاَسِد. vāra در بند ۱۸ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۱ نیز آمده، از مصدر وَرَ وَاَسَدَاَسِد. var گر ویدن، برگزیدن در آمده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۵ از هات ۲۸

۷ - خواست (اراده) = زَوُشَ کَسَدَاَسِد. zaosha، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸

۸ - بجای آوردن (رَدَاَسِد. راد) = راد رَدَاَسِد. rad، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۲۹، در بند ۶ از هات ۵۱ واژه های راد رَدَاَسِد و وارَ وَاَسَدَاَسِد. vāra نیز یکجا آمده اند.

۹ - از آزاده یا سپاهی و رزمی و کشاورز یا برزیگر و از پیشوایان دینی که در متن خوئنو x<sup>va</sup>ētu و وِرِزِنَ وَاَسَدَاَسِد. سومین بند | vərəzəna و اَئیرِیَمَن سَدَاَسِد. airyaman آمده، جداگانه در گفتار پیشه‌وران در بخش نخست سخن داشتیم.

۴ - کوشش = تَهَوُشَنگَه کَلَهَنَدَاَسِد. thwaxshanh در فارسی تخشا شده، در بند ۲ از هات ۲۹ نیز بآن برخوردیم و در بند ۱۲ از هات ۴۶ هم خواهیم برخورد. نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۲۹

۳ - نگاهداری کردن، پرستاری کردن (وَاَسَدَاَسِد) = وی دا وَاَسَدَاَسِد. vi-dā، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۲ از هات ۲۹

۴ - چمن = وَاَسَتَر وَاَسَدَاَسِد. vāstra، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹

۱ - (وَاَسَدَاَسِد. یاز) : یاز وَاَسَدَاَسِد yaz بمعنی پرستیدن و ستاییدن در اوستا بسیار آمده، در یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۳۰ بآن برخوردیم و در بسیاری از بندهای دیگر نیز.

چهارمین بند | در اینجا یاز yaz با جزء آبا = وَاَسَدَاَسِد. یاز بمعنی با ستایش چاره کردن و با پرستش درمان کردن یا زدودن و دور کردن و برکنار کردن آسیب و رنج

بانماز و درود .

- ۲ - نافرمانی یا ناشنوایی = آسروشتی  $\text{asrušti}$  . نگاه ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸
- ۳ - خیره سری یا برتنی و سرکشی = ترمیتی  $\text{tarāmaiti}$  . نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۲
- ۴ - همسایه = نزدیشت  $\text{nazdistā}$  ( در تأیث نزدیشتنا  $\text{nazdistā}$  ) در پهلوی نزدیست  $\text{nazdist}$  صفت تفضیلی است از واژه نزدینگه  $\text{nazdyañh}$  که در فارسی نزدیک گوئیم . نزدیو  $\text{nazdyō}$  که در پاره ۲۱ از ارت یشت آمده از قیود است در فارسی نزد گوئیم .  
در اینجا از واژه نزدیشت سرزمین نزدیک و همسایه یا مرز و بوم دیویسنان که از دشمنان مزدیسنانند اراده شده است، به بند ۳ از هات ۵ نیز نگاه کنید. از واژه دروغ (  $\text{druj}$  ) پیروان کیش دروغین دیویسنا اراده شده .
- ۵ - نکوهندگان (  $\text{nadant}$  ) = ندنت  $\text{nad}$  که بمعنی نکوهیدن و پست شمردن است ، فعلی از این مصدر در اوستایی که امروزه در دست است بجا نمانده .
- ۶ - بجای نگهدار در متن منتو  $\text{mantu}$  آمده از مصدر من  $\text{man}$  که بمعنی پنداشتن و اندیشیدن است ، متودر گزارش پهلوی (= زند) از همین بند به پتمان  $\text{pmtan}$  یعنی پیمان گردانیده شده و در توضیح افزوده شده :  
سبع  $\text{pmtan}$  د  $\text{pmtan}$  که از گله ورمه پاس نگاه ندارد، چنانکه از این توضیح پیداست از منتو دهقان و دارنده  $\text{pmtan}$  و آبادانی یا مباشر ده اراده شده اما نظر بریشه واژه، منتو کسی است که پند دهد (مشاور) بنابراین کسی است که اداره  $\text{pmtan}$  و سرزمینی سپرده بدوست ، در بند ۷ از هات ۴۶ نیز باین واژه بر میخوریم و معنی پندگویی از آن بر میآید .



- ۱ - سروش = سرئوش  $\text{سروش}$  دو  $\text{سرئوش}$  sraosha، در این بند نیز معنی واژه  
 پنجمین بند  
 که فرمانبری باشد مناسب میافتد، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از  
 بند ۵ از هات ۲۸.
- ۲ - از همه بزرگترین = ویسپ مزیشث  $\text{ویسپ مزیشث}$   $\text{ویسپ مزیشث}$ ،  
 vispā. mazišta صفت است.
- ۳ - یاری = او نگهان  $\text{او نگهان}$   $\text{او نگهان}$  avanhāna از مصدر او  $\text{او نگهان}$ ،  
 av، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹.
- ۴ - خواندن، یاری خواستن (  $\text{کریه}$  ) = زبا  $\text{کریه}$   $\text{کریه}$ ، zbā،  
 نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱.
- ۵ - زندگی جاودانی، زندگی بلند و دیربایا = در گوجیاتی  $\text{در گوجیاتی}$  darəgō-īyāti،  
 $\text{در گوجیاتی}$  -  $\text{در گوجیاتی}$ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰.
- ۶ - یافتن (  $\text{سره}$  ) = آپ  $\text{سره}$   $\text{سره}$ ، ap، نگاه کنید یادداشت  
 شماره ۴ از بند ۱۰ از هات ۲۸.
- ۷ - از کشور ( = خشتهر  $\text{خشتهر}$   $\text{خشتهر}$  xshathra ) منش نیک ( =  
 $\text{و هومَنَنگه}$   $\text{و هومَنَنگه}$  vohu. manañh ) بهشت اراده شده، به بند  
 ۳ از همین هات و به بند ۱۳ از هات ۳۲ نگاه کنید که از «چمن راستی و منش نیک» و  
 از «خان و مان منش نیک» نیز بهشت اراده شده.
- ۸ - راه = پتهه  $\text{پتهه}$   $\text{پتهه}$  path، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند  
 ۹ از هات ۳۱.
- ۹ - درست = اِرزو  $\text{اِرزو}$   $\text{اِرزو}$  ərazu، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از  
 بند ۱ همین هات.
- ۱۰ - آرام داشتن یا جای گزیدن و نشستگاه ساختن (  $\text{شی}$  ) =  
 $\text{شی}$  shi، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹، جایگاه ایزدی  
 یا گر زمان همانجایی است که در آنجا منش نیک و راستی فرمانرواست، یعنی بهشت.

۱ - بجای پیشوادرمتن زئوتَر کیسَم سَد . zaotar آمده، و خشور زرتشت خود را پنج بار در گاتها ماتهرَن ۶ سَم سَد } mathran نامیده **ششمین بند** یعنی پیغمبر، چنانکه در بند ۷ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ و در بندهای ۵ و ۶ از هات ۵۰ و در بند ۸ از هات ۵۱ ( نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ ) در گاتها همین یکبار پیغمبر خود را زئوتَر zaotar یعنی پیشوا خوانده اما در جاهای دیگر نامه مینوی این واژه بسیار آمده، در پهلوی زوت ۴ ص zot و در پازند نیز زوت، در سانسکریت هوتر hotar. در آیین مزدیسنا هفت موبد یزشنه ( مراسم دینی ) بجای میآوردند، زوت در پایه برتر از شش موبد دیگر و در سر آنان جای داشت، امروزه دو موبد بجای هفت موبد پارینه یزشنه میگزارند. نخست زوت و دوم راسپی ( = رتتهویشکر = سَم سَد } سَم سَد } raethwiskara )، بچلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ص ۱۶۱ نگاه شود، زئوتَر zaotar از واژه زئوتهرَ کیسَم سَد } zaothra ( زئوتهرā zaotrā ) در آمده است. باین واژه در خود گاتها بر نمیخوریم اما در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده و آن دهش و بخشش روان است، چیزی است آشامیدنی در برابر میزد ( دوسم کویس myazda ) دهش خشک که چیزی است خوردنی چون نان و گوشت و میوه و جز آن. در گاتها: هات ۳۴ بند ۳، واژه میزد خواهیم بر خورد، بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ همین هات نگاه کنید.

۲ - در متن واژه « راه » نیامده اما در بند پیش راه درست ( راستی = اش سَم سَد } asha ) آمده، در اینجا نیز همان راه درست مُراد است که پیغمبر گوید از اش = راستی پیامو ختم.

۳ - بهتر منش: در متن مَنیو ۶ سَم سَد } manyu آمده با صفت تفضیلی و هیشَتَ یاسَم سَد } vahista که بجای و هومَنَنگَه vohu-manānh و یاسَم سَد } ۶ سَم سَد } بکار رفته چنانکه در بند ۲ از هات ۳۴ و در بند ۵ از هات ۴۵ و در بند ۸ از هات ۴۸ واژه مَنیو با و هو ۶ سَم سَد } vohu بجای و هومَنَنگَه

( = منش نیک ) آورده شده است ، از برای منیو بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - آموزش خواستن ( ودرسد . ) = کا ودرسد . kâ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۵ - برزیگری = واستریه ودرسد ودرسد . vâstrya ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۶ - منش = مَننگه ودرسد ودرسد . mananih .

۷ - بکار انداختن ، کردن ، ورزیدن = ورزییدیائی ودرسد ودرسد . varəz ( Inf. ) vərəzyeydyâi از مصدر وِرزُ ودرسد ودرسد ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ .

۸ - بجای امید ، مَنتا ودرسد ودرسد . mantâ آمده از مصدر مَن ودرسد . man که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است ، در گزارش پهلوی ( = زند ) مَنتا مانند واژه منتو ودرسد ودرسد . mantu که در یادداشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات گذشت به پتمان ودرسد ودرسد گردانیده شده ، نگارنده از برای نمودن مقصود بجای آن « امید » آورده است .

۹ - آرزو داشتن ( ودرسد . ) = ایز ودرسد iz بمعنی آرزو داشتن و کوشش داشتن است ، در بند ۳ از هات ۴۹ نیز آمده . از همین بُنیاد است واژه ایژا ودرسد . izâ که بمعنی کوشش و دلگرمی و غیرت است ، در بند ۱۰ از هات ۴۹ و در بند ۸ از هات ۵۰ و در بند ۱ از هات ۵۱ بآن برمیخوریم و در بند ۵ از هات ۴۹ بمعنی خوشبختی و کامیابی است یا پایان کوشش و سر انجام جستجو که کامیابی و بختیاری است ، آژو ودرسد . âzu نیز بهمین معنی در بند ۷ از هات ۵۳ بکاررفته است ، واژه های دیگر از این بُنیاد در اوستا بسیار است ، واژه ای که در فارسی از همین بُنیاد بجا مانده ، واژه « آژ » است که در تازی طمع گویند :

یکی چاه تاریک و ژرف است آژ بُنش ناپسید و سرش پهن باز ( اسدی )

در اوستا آزی سکرد. âzi آمده و نیز نام دیو آزی است. بجلد دوم یشتها گزارش نگارنده، صفحه ۲۰۴ نگاه کنید و از برای واژه ایژا izâ نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۲۹.

۱۰ - در متن « این دو » آمده، باید دو امشاسپند آش سیدیه . asha (= اردیبهشت) و و هومنگه وایس . vohu-manah (= بهمن) مراد باشند چه در بند آینده از همین دو با مزدانام برده شده و دیدارشان درخواست گردیده .  
۱۱ - دیدن ( ویدیه سیدیه . ) = دَرِسْ ویدیه . daras دیدن، نگرستن، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰.

۱۲ - بند پرسیدن ( ویدیه سیدیه . ) از مصدر پرس ویدیه . parəs با جزء هام . ham . بمعنی اندرز پرسیدن و گفت و شنود کردن و مشورت کردن است ( نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۳۱ )، در پهلوی همپرستین ویدیه . گویند و همپرسکیه ویدیه . بمعنی پرسش و پاسخ و گفت و شنود و مشاوره است، به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۳ از هات ۵۳ نیز نگاه کنید.

۱ - آمدن ( ویدیه . ) ای د . i ، نگاه کنید هفتمین بند یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱.

- ۲ - خود = خوئیتیه . x<sup>v</sup>aithya .  
۳ - پدیدار = دَرِشَتْ ویدیه . darəshat بدیده آمدنی، نمودار، از مصدر دَرِسْ darəs دیدن، نگرستن، یادداشت شماره ۱۱ از بند پیش نگاه کنید.  
۴ - گذشته = پَر ویدیه . parā ، در جاهای دیگر اوستا پَرُو parô ویدیه . یعنی بیرون.  
۵ - مغان: بجای آن مگَوَن ویدیه . magavan آمده، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.  
۶ - گوش دادن، شنیدن ( ویدیه . ) = سرو ویدیه . sru ، نگاه

کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۷ - اندر ( میان ) = اَنَتَر = سَهْمَه سَدَه . antara ، در فرس هخامنشی اَنَتَر

antar در پهلوی ( سَه وَا ) و در فارسی اندر .

۸ - آشکار = آویش = سَدَدَوَس . avis ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱

از بند ۱۳ از هات ۳۱ .

۹ - پیدا = چیتَهَر = سَدَدَوَس . eithra ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱

از بند ۲۲ از هات ۳۱ .

۱۰ - رادی = راتی = سَدَدَوَس . rāti ، در اوستا ، چنانکه در فارسی بمعنی

دهش و بخشش است ، در اینجا بمعنی ادای وظیفه است .

۱۱ - نمازگزار = نِمَخَوَنَت = سَدَدَوَس . nēmax<sup>v</sup>ant ( در تأنیت

نِمَخَوَنَتِی = سَدَدَوَس . nēmax<sup>v</sup>aiti ) ، از نِمَنگَه = سَدَدَوَس .

nēmañh یعنی نماز ( نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸ ) و وَنَت

دَدَسَه پَهَلَوِی vānt ( مند ) یعنی نماز گزار یا پرستنده و ستاینده ، در گزارش پهلوی

به نیایشمنند سَدَدَوَس سَدَدَوَس سَدَدَوَس گردانیده شده است .

۱ - واژه ای که بجای دادخواهی آوردیم در متن آرتَهه = سَدَدَوَس . arētha

آمده ، در بند ۱۳ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده ، در

### هشتمین بند

جاهای دیگر اوستاهم بآن برمیخوریم چنانکه در فرگرد هفتم و نندیداد

پاره ۷۱ و جز آن ، در گزارش پهلوی داتستان سَدَدَوَس سَدَدَوَس ، این واژه در پهلوی

از برای هر آنچه به داد (= قانون) پیوسته است ، بکار رفته است چون دادگری و

دادخواهی و داوری ( محاکمه ، حکم ، قضاء ) بسا هم بمعنی مطلق کار و امر است ،

همچنین از واژه آرتَهه arētha در اوستا معنی پیمان و فریضه و وظیفه و تکلیف

برمیآید ، واژه های دیگر از این بُنیاد در اوستا بسیار است ، چون آرتَههه arathya

سَدَدَوَس ( داوری ) ، در پاره ۵ سرورش یشت هادخت ، آرتَههنت = سَدَدَوَس سَدَدَوَس

arathamant ( دادخواه ) در پاره ۷ رشن یشت و جز آن .

- ۲ - بجای آوردن (سردده «سد.» ) از مصدر شیو 𐬰𐬀𐬎𐬌 byu شدن ، رفتن، بمعنی کردن نیز بکار رفته . نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۹ .
- ۳ - فراشناختن (𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» .) از مصدر وید 𐬀𐬎𐬎𐬎 vid باجزء 𐬀𐬎𐬎𐬎 fra یعنی شناختن ، آگاه شدن ، دریافتن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ ، و نیز دیائی 𐬀𐬎𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» . (Inf.) vōizdyai که در بند ۱۳ از هات ۴۳ آمده از همین بنیاد است .
- ۴ - درود = یسن 𐬀𐬎𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» yasna یا پرستش، نیایش ، ستایش ، نماز، در بند ۱ از هات ۳۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۵ و در بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۳۰ .
- ۵ - مانند شما = خُشماونت 𐬀𐬎𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» xshmāvant ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹ .
- ۶ - ستایش = ستومیه 𐬀𐬎𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» staomya صفت است از ستومی 𐬀𐬎𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» staomi ستایش که از مصدر ستو 𐬀𐬎𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» stu (ستودن ، ستاییدن) در آمده است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .
- ۷ - بجای بخشایش درئون 𐬀𐬎𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» draona آمده، در جلد و نیدیداد از درئون یا درئوننگه 𐬀𐬎𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» draonaih سخن خواهیم داشت ، در اینجا کوتاه گرفته گوئیم : درئون یش از همین یکبار در گاتها نیامده اما در پخشهای دیگر اوستا بسیار آن بر میخوریم ، در نامه های دینی پهلوی و پازند نیز کم و بیش یاد شده است . این واژه بمعنی بخشایش و برخ و بهره و روزی و دهش و خواسته و نیکویی و خورش است . در گزارش پهلوی اوستا (= زند) گاهی بهیت پهلوی درون 𐬀𐬎𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» drūn و گاهی هم سور 𐬀𐬎𐬎𐬎 بجای آن آورده شده چنانکه در همین بند ۸ از هات ۳۳ و از برای توضیح افزوده شده میزد 𐬀𐬎𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» ، سور و میزد هر دو در زبان مابجای مانده : نخستین در اوستا سوئیریه 𐬀𐬎𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» súirya و دومین میزد 𐬀𐬎𐬎𐬎 «𐬀𐬎𐬎𐬎» myazda میباشد، سوئیریه در اوستا بمعنی چاشت است و میزد چیزی خوردنی است که در جشن



- ۲ - راهش یا آسانی و گشایش و خوشی = خواتهر ۳ سون ۱ س. x<sup>v</sup>âthra ،  
نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱
- ۳ - یار = سرئیدیه ۱ س. سون ۱ س. sarəidya ، در گزارش پهلوی  
سرداری دهشن ۱ س. سون ۱ س. ۱ س. در توضیح پاتخشاهی ۱ س. سون ۱ س. سون ۱ س.  
پادشاهی آمده ، از این دویاران چنانکه در آغاز گفتیم خرداد و امرداد مراد است
- ۴ - راستی افزا = اش اُخشینت ۱ س. سون ۱ س. سون ۱ س. اشا-  
oxshayant : از اش ۱ س. سون ۱ س. (راستی) و از مصدر وُخش ۱ س. سون ۱ س. vaxsh  
(برفروندن) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۱
- ۵ - روش دیگر = مَیتها ۱ س. سون ۱ س. maéthâ برگشتگی ، نگاه کنید  
بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰
- ۶ - ارزانی داشتن یا بردن ( ۱ س. سون ۱ س. ) = بر ۱ س. bar ، نگاه  
کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۱
- ۷ - یاوری ، همراهی = هاکورن ۱ س. سون ۱ س. hâkurəna ، در بند ۱ از  
هات ۴۴ نیز آمده ، در گزارش پهلوی همگرتاریه ۱ س. سون ۱ س. سون ۱ س. (همکرداری) شده
- ۸ - برخوردار شدن ( ۱ س. سون ۱ س. ) = آر ۱ س. ar ، در بند ۳ از هات ۳۴  
و در بند ۵ از هات ۵۰ نیز آمده ، در یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ گفتیم  
که آر ar بمعنی در رسیدن و در آمدن نیز در گاتها بسیار آمده است.
- ۹ - یگانه بودن ( ۱ س. سون ۱ س. سون ۱ س. ) = هج ۱ س. hæc ، بمعنی یاری  
کردن و همراهی کردن و آمیزش کردن و پیروی کردن و انبازی کردن و پیوستن و  
پیوندیدن و واداشتن و برگماشتن در اوستا بسیار آمده ، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید .
- ۱ - در نسخه‌ها با ۱ س. سون ۱ س. سون ۱ س. نوشته شده ،  
دهمین بند | بجای با ۱ س. سون ۱ س. سون ۱ س. .
- ۲ - زندگی خوش ، زندگی خوب = هوجیتی ۱ س. سون ۱ س. hu-jiti ،  
نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰







spānista-mainyu آمده ، در بند ۵ از هات ۳۰ نیز بآن برخوردیم ، در بند ۲ و بند ۱۶ از هات ۴۳ و در بند ۲ از هات ۴۷ و در بند ۷ از هات ۵۱ نیز آمده ، هرچند که این دو واژه در فارسی بجای مانده ، میتوان سپندترمینو گفت اما از برای نمودن معنی بهتر دانستیم که به «پاکتر روان» گردانیده شود ، از این صفت و موصوف خرد مقدس ایزدی اراده میشود . سپنیشَت در گزارش پهلوی اوزونیک 𐭮𐭲𐭫𐭮 awzūnik (افزونی) شده .

سپنیشَت 𐭮𐭲𐭫𐭮 { 𐭮𐭲𐭫𐭮 } صفت تفضیلی است از سپنَت 𐭮𐭲𐭫𐭮 .  
 spənta ( = سپند ) یعنی پاک یا مقدس ، بساهم این صفت با واژه مَینِیو 𐭮𐭲𐭫𐭮 𐭮𐭲𐭫𐭮 mainyu آمده یعنی سپندمینو یا خرد پاک و روان مقدس چنانکه در بند ۱ از هات ۲۸ و بند ۱ از هات ۴۷ ، جداگانه از سپندمینو سخن رفت .

۴ - پاداش = آدا 𐭮𐭲𐭫𐭮 . ā-dā ، در یادداشت شماره ۴ از بند پیش گذشت .

۵ - زور = زَوَنگه 𐭮𐭲𐭫𐭮 « 𐭮𐭲𐭫𐭮 » . zavañh ، از همین بنیاد است زاوَر 𐭮𐭲𐭫𐭮 « 𐭮𐭲𐭫𐭮 » . zavar که در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده ، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۲۸ و مهریشت پاره ۱۱ و جز آن و در گزارش پهلوی زور 𐭮𐭲𐭫𐭮 شده و در فارسی نیز زور گویم .

۶ - زبردستی = هَزَنگه 𐭮𐭲𐭫𐭮 « 𐭮𐭲𐭫𐭮 » . hazañh ، در بند ۱ از هات ۲۹ نیز بآن برخوردیم و بمعنی ستم گرفتیم . در این بند ، چنانکه در بند ۴ از هات ۴۳ بمعنی زبردستی و توانایی است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۲۹  
 ۷ - نیرومند = اِمَ وَنَت 𐭮𐭲𐭫𐭮 « 𐭮𐭲𐭫𐭮 » . ēmavant صفت است (در تأیید اِمَ وَنِیْتِ 𐭮𐭲𐭫𐭮 « 𐭮𐭲𐭫𐭮 » . ēmavaiti) ، در بند ۴ از هات ۳۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۳ و در بند ۱۴ از هات ۴۴ نیز آمده ، در گزارش پهلوی ، همین واژه بکار رفته :  
 اماوند 𐭮𐭲𐭫𐭮 « 𐭮𐭲𐭫𐭮 » amāvand ، در پازند هماوند یعنی نیرومند و پیروزمند و زورمند و توانا و سترگ و گستاخ ، در جاهای دیگر اوستا اِمَ وَنَت 𐭮𐭲𐭫𐭮 « 𐭮𐭲𐭫𐭮 » .

amavañt آمده؛ اَمَ وِسْتَرَمَ «دردم آمد» . amavastara یعنی نیرومندتر،  
 زورمند تر تواناتر؛ اَمَ وِسْتِمَ «دردم» . amavastama یعنی  
 نیرومندترین، زورمندترین، تواناترین (نگاه کنید به یسنا ۹ پاره ۲ و فروردین یشت  
 پاره ۴۴ و بهرام یشت پاره ۳ و جز آن)، این واژه‌ها از اَمَ «دردم» : ama در آمده  
 اند که نیز بمعنی زورمند و نیرومند است، همچنین اَمَ ama بمعنی زور و نیرو و توانایی  
 است و بساهم در اوستا نام فرشته زور و نیرو است نگاه کنید بجلد دوم یشتها  
 صفحه ۱۱۹ و به :

Foundation of the Iranian Religions by Louis H. Gray, p. 132

- ۸ - بجای بخشایش فِیْسَرَتَو (فِیْسَرَتَو) fəsəratū (در نسخه بدل  
 فِیْسَرَتَو) fsəratū، در گزارش پهلوی سرداریه **فِیْسَرَتَو**، در بند ۴ از  
 هات ۵۱ با جزء آ آمده : **فِیْسَرَتَو** afsəratū بمعنی مزد و پاداش است،  
 بجلد خرده ازستا، گزارش نگارنده، ص ۱۳۰ یادداشت شماره ۳ نگاه کنید .  
 ۱ - نگهداری، پناه، یاری = رَفِذْرَائِی (رَفِذْرَائِی) rafədhrai  
 در گزارش پهلوی رامش، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند  
 سیزدهمین بند  
 ۱ از هات ۲۸

- ۴ - دوربیننده = وَاوَرَوِچَشَانِی (وَاوَرَوِچَشَانِی) vouru-čashāni  
 صفت است، از وَاوَرَوِچَشَانِی (وَاوَرَوِچَشَانِی) vouru یعنی فراخ، دور و از چَشَانِی از مصدر  
 چَش ۲ (چَش ۲) čash در پهلوی چاشتن **چَش ۲** یعنی آموختن، چَشَن  
 ۲ (چَش ۲) čashan که در پاره ۳ از یسنا ۱۳ آمده یعنی آموزگار. چَش هِیْت  
 دیگری است از مصدر چس ۲ (چس ۲) čas که در پاره ۲ از فرگرد ۲۲ و ندیداد با  
 جزء «آ» آمده : آ - چَس (چَس) ā-čas (سوسدده ۱۰) یعنی  
 نگرستن، دیدن. واژه چَشَمَن (چَش ۲) čashman یعنی چشم که در یادداشت  
 شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۱ گذشت بهمین دو مصدر چس و چس پیوسته است  
 ۴ - بیماتند = اَیْفَر (اَیْفَر) a-bifra جز همین یکبار، دیگر در

اوستا نیامده است .

۴ - باداش = آشی **𐬀𐬎𐬎𐬀** . ashi ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵  
از بند ۴ از هات ۲۸

۵ - ارزانی داشتن ( **𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀** ) = دیس **𐬀𐬎𐬎𐬀** . dis ( = دَیسْ  
**𐬀𐬎𐬎𐬀** . daês ) نمودن ، شناسانیدن ، نشان دادن ، آموزانیدن ، آگاه کردن ،  
چیزی بکسی رواداشتن ، دیدن . در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۴۴ بند ۷  
و بند ۱۰ ، هات ۵۱ بند ۲ و بند ۱۷ ، از همین بنیاد است دَیسْ **𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀** . daêsa  
که بمعنی نشان است ، چنانکه در فروردین یشت پاره ۱۰۴ ، از همین واژه است دیس  
که در فارسی بمعنی مانند است و در واژه‌هایی چون تندیس و طاق‌دیس بجا مانده ،  
دقیقی گفته :

نگارند تندیس او گر بگوه زسنگ وقارش که آید ستوه  
( فرهنگ سروری )

تندیس یعنی تن مانند ، مانده بیکر یا مجسمه

۶ - نهاد = دَینا **𐬀𐬎𐬎𐬀** . daênâ ، در یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱  
از هات ۳۱ گفتیم که این واژه همیشه بمعنی دین نیست بسا بمعنی روان و نهاد و وجدان  
بکار رفته است .

۷ - آموختن ( **𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** ) = فَرَدَخْش fra-daxsh  
**𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀** ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۷ از هات ۳۱

۱ - دهش = راتا **𐬀𐬎𐬎𐬀** . râta ، در فارسی  
چهاردهمین بند  
رادی . نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۸

۴ - زرتشت = زَرْتَهوشترَ **𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** . Zarathustra ، پیغمبر  
ایران بسا در گاتها از خود نام برده چنانکه در هات ۲۸ بند ۶ و در هات ۲۹ بند ۸ که  
گذشت جداگانه از پیغمبر سخن داشتیم و در هر کجای از گاتها که این نام آمده ،  
یاد کردیم .

۳ - زندگی = اوشتنَ دِسم سِسم . ustana ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۴ - از برای واژه « خوشتن » بیادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - بجای برگزیده پُوروتات رِمدل «دِسم سِسم» . paurvatāt آمده یعنی پیشین و نخستین ، از آن سرآمده و برگزیده اراده شده، پیغمبر از اندیشه و کردار و گفتار خود آنچه سرآمد و برگزیده و در پایه پیش از همه بشماراست ، پیشگاه مزدا فرود می‌آورد ، بیادداشت پاره ۴ از نهمین کرده و سپرد ( در دومین جلد یسنا گزارش نگارنده ) نگاه کنید .

۶ - فرمانبری = سرئوشَ دِسم سِسم . sraosha ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸

۷ - توانایی = خُشتهرَ سِسم سِسم . xshathra

## اهنود گات: یسنا، هات ۳۴

- ۱ - بجای کردار و گفتار و پرستش ، شیوتَهَنَ **سَیوَتَهَنَ** .  
 نخستین بند | **syaothana** ، وچنگه **yaçaiñh** . یسن **yasna**  
**سَیوَتَهَنَ** . آمده ، در یاد داشت شماره ۶ از بند ۱ از هات
- ۳۰ گفتیم که یسن بمعنی ستایش و پرستش و نماز و درود است اما در این بند ۱ از هات ۳۴ باواژه‌های کردار و گفتار ، بمعنی اندیشه و بن‌دار گرفته شده است ، معمولاً در گاتها از برای اندیشه و گفتار و کردار ( چه نیک و چه بد ) که بنیاد دین مزدیسناست ، واژه های مَننگَه **مانَه** . **manañh** ، وچنگه **vaçaiñh** ، شیوتَهَنَ **سَیوَتَهَنَ** . **syaothana** آورده شده ، چنانکه در هات ۳۰ بند ۳ و هات ۳۲ بنده و هات ۴۷ بند ۱ و هات ۴۸ بند ۴ . یادداشت شماره ۶ از بند آئینده نگاه شود .
- ۲ - بجای ارزانی داشتن در متن داوَنگها **دَاوَنگها** . **dāoñhā** آمده ، در بند ۱۸ از هات ۴۴ نیز بآن برمیخوریم ، اسم است بمعنی بخشایش و پاداش روز پسین از مصدر دا **دَا** . **dā** دادن ، بخشودن ، ارزانی داشتن .
- ۳ - بیش ازیش = پَئو اورو تِمَ **پَئو اورو تِمَ** . **paourutēma** ، صفت تفضیلی است از واژه پَئو اورو **پَئو اورو** . **paouru** که در یاد داشت شماره ۱۸ از بند ۶ از هات ۳۲ گذشت و در فارسی پُر گویم . پَئو اورو تِمَ یعنی پرتترین ، در گزارش پهلوی بیشتر **پَئو اورو تِمَ** = بیشتر .
- ۴ - بخشودن = دَسَتِ **دَسَتِ** . **دَسَتِ** ، درباره ۱ از پانزدهمین کرده و بسپرد نیز آمده ( **دَسَتِ** ) . از مصدر دا **دَا** . **dā** دادن ، بخشودن .
- ۱ - منش نیک = مَئینو **مَئینو** . **mainyu** با صفت و نگو **مَئینو** .  
 دومین بند | **vanhu** اندیشه نیک و کردار نیک مردمان نیک منش یا پیروان دین راستین مزدیسنا مراد است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند

۶ از هات ۳۳.

۴ - مرد پارسا = نِر {نر} nər (نَر {نر} nar) یعنی نر و مرد، باصفت سپنتا دود {دود} spənta یعنی مرد پاک و پارسا، خود پیغمبر زرتشت مراد است.

۳ - پیوستن ( پیوستن ) = هج {هج} hæ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ و درباره روان یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه شود.

۴ - واژه ای که بجای بیشگاه آوردیم در متن پییری گیتها {بیشگاه} pairigaêthā آمده از واژه پییری {بیشگاه} pairi که بمعنی پیش و نزد است، در بند ۸ از همین هات جدا گانه بکار رفته است، همین واژه در فارسی پر شده و در سر یکدسته از واژه ها چون پرامون (= پیرامون) و پراکندن و جز آن بجا مانده. جزء دوم از واژه گیتها {بیشگاه} gaêthā در آمده که در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ گفتیم بمعنی کهان و گیتی و هستی است.

۵ - نیایش = وَهَمَ {وهم} vahma ، در گزارش پهلوی نیز نیایش و سرود و در گاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ۶ و ۸ از هات ۴۵ و در بند های ۱۰ و ۱۷ از هات ۴۶ و جز آن، همچنین وَهَمَ vahma در گاتها صفت است بمعنی نیابنده و نیایشگر و نیایش گزار چنانکه در بند ۱ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات ۵۱: در بخشهای دیگر اوستا چون صفت بکار رفته است. هیئت دیگر این واژه: وَهْمِيَهَ {وهمیه} vahmya ( در تائیت و همیا vahmyâ ) نیز بمعنی نیایش کننده در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده، این واژه از مصدر وَنَ {وان} van بمعنی دوست داشتن و گرامی داشتن در آمده است، یادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶ - سرود های ستایش = نِدَ {نید} nēdāhē ، این واژه ناگزیر بجای وَچَنگَهَ {وچنگه} vaçanhē یعنی گفتار ( نیک ) بکار رفته،



با مَننگه 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 manañh یعنی اندیشه (نیک) و شیئوتَهَن syaothana یعنی کردار (نیک) که در آغاز آمده، نگاه کنید بیاد داشت شماره ۱ از بند پیش. از برای سرود = گرنگه 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 garan̄h و ستاینده = ستوت 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 stūt بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ نگاه کنید.

سومین بند ۱ - نماز = نَمنگه 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 nēmañh، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸

۲ - میزد = میزد 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 myazda، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۳۳

۳ - پیش آوردن یادادن ( 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 ) = دا 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 dā، بخشیدن، تقدیم کردن چیزی برسم نذر پیش آوردن.

۴ - جهانی = گیتها 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 gaêthâ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰

۵ - رسا ساختن ( 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 ) = تهرئوش 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 thraos بانجام رسانیدن، در بند ۷ از هات ۴۶ نیز آمده، همچنین درباره ۴ از دوازدهمین کرده و یسپرد در گزارش بهلوی پرورتن 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 پروردن، پروراندن شده است. تهرئوش هیئت دیگری است از تهر و 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 thru که در یسنا ۱ پاره ۱ آمده و بمعنی پروراندن و رسا ساختن است، از همین بنیاد است تهرئوشتی thraosti 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 که درباره ۶۲ آبان یشت آمده بمعنی انجام و پایان و رسایی.

۶ - نیک اندیش = هودا 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 hu-da، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۷ - برخوردار شدن، بهره ور گردیدن ( 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 ) = آر 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 ar، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۳۳

۸ - سود = سَو 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 sava، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱

از هات ۳۰

۹ - مانند شما = خشماونت  $\text{xshmvāvant}$  ، نگاه .

کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹

۱ - زورمند = ائوژنگهونت  $\text{aōjānhvānt}$  ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ .

چهارمین بند

، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ .

از هات ۲۹

۲ - نیرومند = ایمونت  $\text{ēmavānt}$  ، نگاه کنید یادداشت

شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳

۳ - پیمان رفته یا آموخته و فرمان رفته =  $\text{asistəm}$  ، در

نسخه بدل  $\text{asistəm}$  . از مصدر سانگه  $\text{sānh}$  ، باجزء آ  $\text{as}$  .

ā فرمودن ، آموزانیدن ، یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۴ - خواستار بودن (  $\text{vas}$  ) =  $\text{vas}$  خواستن ،

خواهش کردن ، آرزو داشتن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹

۵ - دوست ، یار =  $\text{rapant}$  ، نگاه کنید یادداشت

شماره ۸ از بند ۲ از هات ۲۸

۶ - آشکارا رامش دهنده = چیترا اونگه  $\text{ēithra-avañh}$  ،

نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱

۷ - بجای واژه ستوئی  $\text{stōi}$  بود آوردیم . ستوئی درگاتها ،

ستی  $\text{sti}$  در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ، در بند ۸ از هات

۳۱ بآن برخوردیم و در بند ۱۰ از هات ۴۵ و بند ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۲ از هات ۴۹

و بند ۶ از هات ۵۰ نیز بآن خواهیم برخورد ، بمعنی بودن است و با واژه ستی

درد  $\text{stī}$  از يك بنیاد و هردو از مصدر آه  $\text{ah}$  ( هستن ، بودن ) در

آمده اند ، ستی  $\text{sti}$  بمعنی بود و هستی و آفریده و باسم جمع آفرینش ( موجودات ،

کائنات ) چنانکه در هات ۴۳ بند ۳ و بند ۱۳ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند

۱۹ از هات ۴۶ .

۸ - دشمن، بدخواه = دَییشوونت **دیردیردیردیردیردیردیردیردیردیر** . daibishvaṇt ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از هات ۲۸ .

۹ - واژه‌ای که بجای «بخواست دست» آورده‌ایم در متن زستا ایشْت zastā-išta آمده : زَسْت **کرمدمدم** . zasta (دست) در یادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت، ایشْت از مصدر ایش **دیردیر** . ish در آمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن است ( نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۳۱ )، از این واژه همان معنی که امروزه اشاره دست گوئیم ، بر می‌آید، در بنده از هات ۵۰ نیز بآن بر می‌خوریم .

۱۰ - هویدا رنج دهنده یا آزار بدیده در آمدنی = دِرشْت اَئِننگه **دیردیردیردیردیردیردیردیردیردیر** . dərəsta-aēnañh : ازدو واژه آمیزش یافته ، نخست دِرشْت از مصدر دِرس **دیردیر** . darəs دیدن ، نگریستن که در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ گذشت ، دوم اَئِننگه **دیردیردیردیر** . aēnañh ستم و زور و رنج و گزند که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ یاد کردیم .

پنجمین بند | ۱ - شهر یاری، توانایی = خَشْتَهَر **دیردیردیردیردیردیردیردیردیردیر** . xshathra  
۲ - توانگری ، دارایی و بخشایش = ایشْتی **دیردیردیردیر** .

istī ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۳۲ .

۳ - کردار = شیئوتَهْنائی **دیردیردیردیردیردیردیردیردیردیر** . syaothanāi ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۴ - اینک که = یَتها **دیردیردیردیردیردیردیردیردیردیر** . yathā ، در گزارش پهلوی ، در هر جا که آمده ، به چگون و بسا به ایدون که ، چند که گردانیده شده است .

۵ - پیوستن = هَج **دیردیردیردیر** . haē ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ ، در متن **دیردیردیردیر** . آمده در نسخه بدل **دیردیردیردیر** . واژه دومین درست است از مصدر هج .

۶ - پناه بخشیدن = تَهرا یوئید یائی **دیردیردیردیردیردیردیردیردیردیر** . (Inf.) thrāyōidyāi



بیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۸.

ششمین بند ۱ - چون = یزی ۳۵ سکری . yazi، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۱.

۲ - براستی = هئیتیه ۳۵ سکری . haithya، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۳۰.

۳ - چنین = آتها ۳۵ سکری athā یعنی چون براستی شماتوانا ترو برترهستید که در آغاز بند پیش آمده.

۴ - نشان (علامت) = دختش ۳۵ سکری daxšia در بند ۹ از هات ۵۱ نیز آمده، در گزارش پهلوی دختش ۳۵ سکری daxšak، دختش نیز علامت خونی است که زنان بینند، چنانکه در نخستین فرگرد و ندیداد پاره ۱۷ آمده و در گزارش پهلوی دشتان ۳۵ سکری dastān شده، دشتان در پهلوی و فارسی که بمعنی زن حایض است باواژه اوستائی دختش یکی است.

بواژه دختشار ۳۵ سکری daxshāna در بند ۷ از هات ۴۳ نیز نگاه کنید.

۵ - برگشتن (تغییر و تبدیل) = میتها ۳۵ سکری maêthā، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰.

۶ - جهان، زندگی = آنگهو ۳۵ سکری anha، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.

۷ - شادمانتر = اوروائیدینگه ۳۵ سکری urvâidyānh، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۸ - پرستیدن و ستاییدن ( ۳۵ سکری ۳۵ سکری ... ۳۵ سکری ۳۵ سکری ) = یزی ۳۵ سکری yaz؛ ستو ۳۵ سکری s'u، بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - آمدن، گراییدن ( ۳۵ سکری ۳۵ سکری ) = ۳۵ سکری با جزء پیتی



از همین بنیاد است ساست  $\text{dōs dōs}$  -  $\text{sāsta}$  که صفت است بمعنی آزار دهنده، سنگدل، ستمکار چنانکه درارت یشت پاره ۵۹ و جز آن، ساست با واژه ساستر  $\text{dōs dōs}$  یکی است، این واژه پسین که در اوستا بسیار آمده بمعنی فرمانگزار و امیر است، در گاتها بویژه از برای بزرگ و سر کرده و سالار دیویسان و فرمانده بدخواه دین مزدیسنا بکار رفته، چنانکه در بند ۱ از هات ۴۶، در پهلوی ساستار  $\text{dōs dōs}$  بمعنی فرمانفرمای ستم پیشه و سالار یدادگر و حاکم مستبد است، این واژه‌ها از مصدر سانگه  $\text{dōs dōs}$  -  $\text{sānh}$  (فرمودن) در آمده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹.

۷ - بجای « از روی هوش » در متن اوشورو  $\text{dōs dōs}$  -  $\text{ushaurū}$  آمده، در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز باین واژه برخوردیم (  $\text{dōs dōs}$  ). و در یادداشت شماره ۳ آن بند گفتیم که در گزارش پهلوی به فراخو هوشیه گردانیده شده و در توضیح داناك هوشیه آمده همچنین است در گزارش پهلوی بند ۷ از هات ۳۴.

۸ - بهره = رَمَخَنَگَه  $\text{dōs dōs}$  -  $\text{raēxənanh}$ ، در یادداشت شماره ۹ از بند ۷ از هات ۳۲ گذشت.

۹ - ساختن (  $\text{dōs dōs}$  ) = کَر  $\text{dōs dōs}$  -  $\text{kar}$  کردن، سازیدن، ساختن.

۱۰ - دیگر (دیگران) آئیه  $\text{dōs dōs}$  -  $\text{anya}$  ( = آئینه  $\text{dōs dōs}$  )  
 (  $\text{ainya}$  ) در فرس هخامنشی آئیه  $\text{ainya}$ ، در بند ۱ از هات ۲۹ نیز بآن برخوردیم و در بسیاری از بند های دیگر هم آمده از آنهاست بند ۳ از هات ۴۴.

۱۱ - پناه دادن (  $\text{dōs dōs}$  ) = تهر  $\text{dōs dōs}$  -  $\text{thrā}$ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات.

۱ - بیم دادن (  $\text{dōs dōs}$  ) = بی  $\text{dōs dōs}$  -  $\text{bī}$ ، در گزارش پهلوی نیز  $\text{dōs dōs}$  آمده، فعل بیم دادن در اوستا گاهی لازم و گاهی متعدی هشتمین بند  
 بکار رفته: ترسیدن و ترسانیدن، چنانکه در فروردین یشت پاره

۱۴ و اورت یشت پاره ۱۲-۱۳

۴ - گزند = ایتیهجنگه  $\text{دنددسزس}$ .  $\text{ithyejānh}$  (  $\text{دنددسزس}$  )  
در جاهای دیگر اوستا نیز چندین بار آمده ، چنانکه در مهریشت پاره ۲۲ و  
یسنا ۵۷ پاره ۱۴ و یسنا ۶۵ پاره ۸ و جز آن .

ایتیهجنگهونت  $\text{دنددسزس}$   $\text{ithyejānhvant}$  ( در تائیت  
 $\text{دنددسزس}$   $\text{ithyejānhvaiti}$  ) صفت است یعنی آسپمند، پرگزند،  
خطرناک چنانکه در فرگرد هفتم و نیداد پاره ۵۲ و فرگرد نوزدهم و نیداد پاره ۳۱ ، این  
دواژه در گزارش پهلوی ستر  $\text{دند}$   $\text{sēz}$  و ستر و مند  $\text{دند}$   $\text{sēzomand}$  شده  
و در فارسی سیج و سیج و سیز شده بمعنی رنج و درد و آزار و در فرهنگها یاد  
گردیده است .

۴ - توانا ، بازور = آئو جنگه  $\text{سزس}$   $\text{aojānh}$  ، نگاه کنید  
یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۴ - ناتوان = نائیدینگه  $\text{دنددسزس}$   $\text{nāidyānh}$  ، آئو جنگه و  
نائیدینگه در پاره ۱۰ از یسنا ۵۷ نیز باهم آمده ، در فروردین یشت پاره ۱۶ بواژه  
نائیدینگه جدا گانه برمیخوریم و بمعنی برافتاده و شکست یافته است

۵ - دشمنی ، کینه ، ستیزه = آئست  $\text{دند}$   $\text{ast}$  ، در بند ۱۴ از هات ۴۴  
و در بند ۱۸ از هات ۴۶ نیز آمده ، در این بند پسین آئستائی  $\text{دنددسزس}$   $\text{astāi}$   
( Inf. ) دشمنی کردن و کینه ورزیدن است .

۶ - آیین ، دستور ، فرمان = اوروات  $\text{دنددسزس}$   $\text{urvāta}$  ، نگاه کنید  
یادداشت شماره ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۷ - اندیشیدن (  $\text{دنددسزس}$  ) = مَن  $\text{دند}$   $\text{man}$  ، نگاه کنید  
یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۸ - جایگاه یا خان و مان = مَنو  $\text{دند}$   $\text{manō}$  ، از این واژه بهشت  
اراده شده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۳۰ .







شده : دوجهان، چنانکه در یسنا ۳۵ (هفت هات) پاره ۳ و پاره ۳۸ و یسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۳ و یسنا ۴۱ (هفت هات) پاره ۲ و جز آن.

۲ - خورش = خورتهه 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . xvaratha ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۳۲ .

۳ - با = مَت 𐬀𐬎𐬎𐬀 . mat ، در گزارش پهلوی اپاک 𐬀𐬎𐬎𐬀 apāk بسام در اوستا بمعنی همیشه آمده و در گزارش پهلوی هم همیشه 𐬀𐬎𐬎𐬀 شده است

۴ - استواری، پایداری = اوت یوتی 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . uta-yūti ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ .

۵ - نیرو = تویشی 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . tavīshī ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۶ - برافراشتن = وُخش 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . vaxsh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۷ - اینچنین = تائیش آ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . tāiš-ā ، یادداشت شماره ۹ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - پروز ساختن ، کامیاب کردن = تهوئی 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . thwōi ، نگاه کنید به :  
Altiranisches Wörterb. von Bartholo. sp. 798.

Les infinitifs Avestiques par Benveniste p. 57

۹ - هم آورد بدخواه = وی دواشنگه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . vi-dvaēshanh ، در گزارش پهلوی جوت بش 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 jūt-bēs از واژه وی 𐬀𐬎𐬎𐬀 vi که

بمعنی ضد و مخالف است ( نگاه کنید بمقاله وندیداد ، در جلد وندیداد ) واژه دواشنگه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 dvaēshanh ستیزه ، دشمنی که در یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت .

۱ - آیین ، دستور ، داد = رازر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . rāzar ، در بند ۶ از هات

دوازدهمین بند | ۵۰ رازن 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . rāzan ، در همین بند ۱۲ از هات ۳۴  
نیز راشن 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . rāshn بمعنی پاداش است ، پاداشی که

از روی آیین و دستور ایزدی است مراد است، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۸ از هات ۴۶  
 ۴ - خواستن (  $\text{𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀}$  ) =  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  و  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . vas ، نگاه کنید یادداشت  
 شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۴ - ستایش = ستوت  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . stūt ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند  
 ۱ از هات ۳۰ .

۴ - پرستش = یسن  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . yasna ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از  
 بند ۱ از هات ۳۰ .

۵ - شوند = سرومیدیائی  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . srūidyāi ( Inf. ) در بند  
 ۵ از هات ۴۵ نیز آمده، در بندهای ۱۳-۱۴ از هات ۴۶ با جزء فر آمده :  
 $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . fra-srūidyāi از مصدر سرو  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . sru ، یادداشت شماره  
 ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۶ - اشی  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . ashi ایزد پاداش است، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از  
 بند ۴ از هات ۲۸ و از برای واژه پخش کردن = وی دا  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . vīdā یادداشت  
 شماره ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۷ - آموزانیدن (  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  ) = سانگه  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . sānh ، نگاه کنید  
 یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۸ - راه = پته  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . path ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹  
 از هات ۳۱ .

۹ - خوشگذر : [ راهی ] که از آن بخوبی و آسانی توان گذشت =  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$   
 $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . xvaēta ، از  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . xva ( خوب ) و از اسم مفعول ایت  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  .  
 از مصدر  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . ای ( رفتن )، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۱ - راه =  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . advan ، نگاه کنید  
 یادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۳۱ .

سیزدهمین بند

۲ - گفتن (  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  ) = مرو  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  . mri ، در بند پیش بجای

همین واژه فعل وچ بکار رفته باجزء فرا: 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . fra-vač فرا گفتن .

۴ - خوب ساخته شده، خوب کرده شده = هوکرت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . hu-karəta

۴ - دین = دینا 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . daēnā ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱، در آنجا گفتیم که این لفظ همیشه در اوستا بمعنی دین و کیش نیامده بسا بمعنی وجدان است ، در اینجا یاد آور میشویم که دین در مزدیسنا روان و گوهری است که پس از مرگ پیکر آسا پدیدار گردد ، نیکو کاران را به بهشت و گناهکاران را بدوزخ رهنمون گردد ، این عقیده که یکی از نغزترین آیین مزدیسناست ، بخوبی از همین بند ۱۳ از هات ۳۴ پیداست . نگاه کنید بجلد دوم یشتهاس ۱۵۹ - ۱۶۶ .

۵ - سوشیانت = سوشینت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . sacšyant ، در کتاب سوشیانت جداگانه از آن سخن داشتیم، آنچه در اوستا و نامه‌های پهلوی و پازند در باره آن آمده یاد کردیم، در اینجا یاد آور میشویم که در آیین مزدیسنا بظهور سه موعود نوید داده شده که هر سه از پشت خود پیغمبر زرتشت اند و هر يك هزار سال جدا از همدیگر، پدید خواهند آمد و جهان از آسیب اهریمنی خواهند رهانید . پسین موعود که بویژه سوشیانت خوانده شده ، رستاخیز خواهد برانگیخت . در گاتها ، سرود های مینوی خود پیغمبر ، شش بار بواژه سوشیانت بر میخوریم . سه بار مفرد آمده چنانکه در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بنده ۹ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات ۵۳ در این سه بند پیغمبر ایران خود را سوشیانت خوانده و در سه بند دیگر جمع آمده و از آن پیغمبر و یاران دینی اراده شده اند ، چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳۴ و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند ۱۲ از هات ۴۸ . نگارنده در گزارش این شش بند خود همان واژه را نگاشته ، سوشیانت آورده است اما باید معنی آن را بیاد داشت ، سوشیانت از مصدر سو 𐬀𐬎𐬎𐬀 در آمده که بمعنی سود بخشیدن است ، سوشیانت ( اسم فاعل ) یعنی سود بخشنده یا سود دهنده و سود رساننده ، چنانکه در جای دیگر گفتیم سود بمعنی بخشایش ایزدی و رستگاری است همچنین از واژه سوا 𐬀𐬎𐬎𐬀 . svā که از همان بنیاد





- ۴ - آشکار = هَيْتِيَه e مدون دوم . haithya ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ .
- ۴ - زندگی، جهان = أهو مدع دوم . ahu ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ .
- ۵ - خواست ( اراده ، میل ) = وَسَنَ وادد سوم . vasna ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .
- ۶ - خُرْم یاتازه ونو = فِرَش (ه) لمدوم سوم . farasha ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۹ از هات ۳۰ .



## اشتقاقیات - یسنا، ہات ۴۳

۱ - در این جملہ بجای واژه‌های «بکام دل»، «خواستارم»، «خواستاراست»،

«کام فرما» (𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . ustā ؛ 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . vasamī ؛  
 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 ؛ 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . vasā آمده، همه از مصدر 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 .  
 نخستین بند

vas که بمعنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است (بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید)، نخستین اوستا ustā در آغاز جملہ از قیود است بمعنی بکام (دل) و بدخواه و بخواہش و بآرزو (نگاہ کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰) همچنین واژه 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 از قیود است مانند واژه اوستا و بہمان معنی است (نگاہ کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱)

در اینجا با فعل 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . از مصدر خشی 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . xshi کہ بمعنی توانستن و توانا بودن و یارستن و فرمانراندن و پادشاهی کردن است، یعنی کام فرما یا کسی کہ در کام و آرزوی خود آزاد است و آن کس اهورا مزداست کہ آنچه خواهد، تواند کردن و در بر آوردن کام و آرزو تواناست .

۲ - نیرو = تویشی 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . lavishi، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۳ - پایدار = اوتیوتی 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . uta-yūti، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ .

۴ - رسیدن : در متن گت توئی 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . gat-tōi، در بند ۱۰ از

هات ۵۱ گت ته 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . gat-te باید گتوئی 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . gatōi و

گتہ 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . (Int.)gate باشد از مصدر گم 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . gam رسیدن، گامیدن،



- ۴ - پاکتر خرد = سپینیشْت مَینِیو {دود} - سد {دود} .  
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .
- ۴ - آگاه : در متن چیچیتهاوا ۲۲۲۲ کل سد . eīcithwā آمده ، در نسخه بدلها مختلف نوشته شده است ، صفت است بمعنی آگاه و شناسا وینا ، از مصدر چیت  
 ۲۲۲۲ ، eīt ، بیادداشت شماره ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۴ - بخشایش = مایا māyā ، در پاره ۱۲ از یسنا ۱۰ میا  
 ۶ سد سد . mayā نیز با واژه و هومَننگه ( منش نیک ) یکجا آمده است .
- ۵ - روز = آیر ۶ سد سد . ayar در جا های دیگر اوستا نیز ایر و  
 آیان ۶ سد سد . ayan آمده ، در بند ۷ از همین هات نیز بوژه ایر بر میخوریم . این  
 واژه در فارسی دروازه پریر ( یعنی پریروز ) بجا مانده . رکن الدین گوید:  
 پریر ابلیس با جمعی ز اتباع بلفظ دلگشا میکرد تقریر ( فرهنگ سروری )  
 انوری گوید: پریر وقت سحر چون نسیم باد شمال همی رساند بارواح بوی عنبر تر  
 ( فرهنگ انجمن آرا )
- پریر از دو واژه آمیزش یافته نخست از پُشواورو ۶ سد سد ۶ سد . paourva ( در  
 فرس هخامنشی پروو paruva ) که بمعنی پیش است و از آیر ayar بمعنی روز .  
 چنانکه بیادداشت واژه روز ( = آیر ) در بند ۲ از هات ۴۳ بمعنی گاه و زمان  
 بکار رفته است .
- ۶ - شادمانی = اوروادنگه ۶ سد سد ۶ سد . urvādanh ، نگاه کنید  
 بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰ .
- ۷ - زندگی دیر پایا یا رندگی بلند = دَرِگوجیاتی ۶ سد سد ۶ سد .  
 darāzō-jyāti ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .
- ۱ - به = ونکهو ۶ سد سد . vanhu ؛ بهتر = وهینگه  
 ۶ سد سد ۶ سد . vahyanh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند









مزد دارنده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۴ .

۶ - هنر = هونر  $\text{𐬨𐬀𐬎𐬀}$  . hunara در پهلوی هنر  $\text{𐬨𐬀𐬎𐬀}$  معنی که امروزه بواژه هنر در فارسی می‌دهیم، درست همان مفهومی است که واژه هونر در اوستا دارد. هونرتات  $\text{𐬨𐬀𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀}$  . hunaratât که در بند ۸ از هات ۵۰ آمد بهمان معنی است . هونرونت  $\text{𐬨𐬀𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$  . hunaravant صفت است ( در تأنیث هونروئیتی  $\text{𐬨𐬀𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$  . hunaravaiti ) چنانکه در دین یشت پاره ۱ و جز آن یعنی هنرمند، در پهلوی هنرومند  $\text{𐬨𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$  ( هنر هومند ) .

۷ - پایان ، انجام = آپم  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . apāma ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۳۰ .

۸ - گردش = اوروئیس  $\text{𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$  . urvaêsa ، در بند آینده نیز آمده و در بند ۶ از هات ۵۱ نیز بآن بر میخوریم از مصدر اوروئیس  $\text{𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$  . urvaês که بمعنی گردیدن و چرخیدن است در پهلوی  $\text{𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$  ورتیتن . از اوروئیس ، پایان و سر انجام زندگی اراده میشود .

۹ - آفرینش = دامی  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . dâmi ، بیادداشت شماره ۶ از بند ۷ از هات ۳۱ و بیادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۵۱ نگاه کنید .

۱ - جهان = گئتها  $\text{𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$  . gaêthâ ، نگاه کنید ششمین بند | بیادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ .

۴ - بر افزودن (  $\text{𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$  ) = فراد  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  frâd (  $\text{𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$  ) بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۳ و بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۴ از هات ۳۴ نگاه شود .

۳ - ضمیر « آنان » بر میگردد بدینداران .

۴ - داوری = رتو  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . ratu ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۵ - آگاهانیدن (  $\text{𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$  ) = سنگه  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . sanh









- ۴ - بجای پارسای، آرمیتی *armaiti* آمده، نگاه کنید  
بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۲.
- ۴ - بهم پیوسته یا یگانه و همراه (*aršān*) = *haē* *aršān*،  
در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۹ از  
هات ۳۳.
- ۵ - خواندن (*aršān*) = *zu* زیاری خواستن، خواندن،  
نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱.
- ۶ - در آمدن (*aršān*) = *ar* با جز، آ *aršān* در آمدن،  
رسیدن، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱.
- ۷ - پرسیدن (*aršān*) = *paras* (= فرس  
(*aras*)) که در همین بند نیز بکار رفته و در یادداشت شماره ۴ از بند  
هفتم همین هات نیز گذشت.
- پرستی *aršān* یعنی *parsti* پرستش و پاسخ یا گفت و شنود و گفتگو  
چنانکه در فروردین یشت بند ۱۶ آمده.
- ۸ - نیرومند = *amōnt* *amōnt*، نگاه کنید بیادداشت  
شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۲۳.
- ۹ - توانایی داشتن، توانستن، یارستن (*aršān*) = *xshi*  
من *aršān*، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.
- ۱۰ - کامروا، بختیار = *aēsha* *aēsha*، باین واژه در بند ۱۷  
از هات ۴۴ و در بند ۷ از هات ۴۵ نیز برمیخوریم، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴  
از بند ۹ از هات ۲۹.
- aēsha* در اوستا بمعنی گاو آهن است که در فارسی خیش شده چنانکه در پاره  
۱۰ از فرگرد چهاردهم و ندیداد آمده، همچنین *aēsh* بمعنی جستجوی میباشد چنانکه  
در یسنا ۶۸ پاره ۱۳ از مصدر *ish* (= *aēsh*) *aēsh*، نگاه





از بند ۸ از هات ۳۳ نگاه کنید .

۴ - دادخواهی = آر تَهه سدءن مد . aratha ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۳۳ .

۳ - کام = کام وسء مد . kâma ، در بند ۱۰ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ بآن برخوردیم . نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۴ - بجای ' زندگی جاودان ' دَرِگَکَ وسءن مد . darəga یعنی دیرو درنک ؛ یو ۰۶۳۵ yu یعنی جاودان و پاینده که در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و در یادداشت شماره ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت ، از این دو واژه زندگی جاودانی اراده شده است .

۵ - هیچکس = نیشچی } سدءن مد naēci ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۷ از هات ۳۲ .

۶ - بجای ' بر آن شدن ' = ایتِ دمءن . itê ( Inf. ) از مصدر ' ای یعنی شدن ، رفتن ، آمدن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۷ - ناگزیر کردن ، ناچار کردن ، واداشتن ( وسءن مد ) = دَرِ وسءن مد . dar ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ - هستی = ستی سدءن مد . sti ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۳۴ نگاه کنید

۹ - آرزو شده = وئیریه واسءن مد . vairyā ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۴ از هات ۳۴ .

۱۰ - گفته شده ( واسءن مد ) ( وءج vaē ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۱ - پناه = رَفَنَنگَه لءنءن مد } سدءن مد . rafənanh ، چهاردهمین بند : نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۸ از همین هات .

۲ - مهربان : بجای آن فراخشنم لءنءن مد } سدءن مد . frâxshman آمده ، صفت است از مصدر خشنا سدءن مد . xshnâ با جزء فرا لءنءن مد . frâ یعنی

فرا شناختن که در یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت. بارتولومه. Bartholo و مارکوارت Markwart آنرا fürsorglich (غمخوار) ترجمه کرده‌اند، از همین بنیاد است واژه فرخشی  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀}$  fraxshni (فرخشین fraxshnin) که در مهریشت پاره ۹ و پاره ۲۴ و در زامیاد یشت پاره ۴۸ آمده یعنی اندیشناک.

۳ - مرد = نا  $\text{𐬀𐬎}$  . نا = nā (نر  $\text{𐬀𐬎𐬀}$ ) . مرد، کس، در بند آینده نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۸ از هات ۲۸.

۴ - دانا = دانم  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  و دانم  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . دانم  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  vaêdamna از مصدر وید  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  vid، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸.

۵ - توانا: بجای آن ایسون  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . ایسون  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  isvan در بند ۴ از هات ۴۷ نیز آمده، صفت است از مصدر ایس  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . ایس  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  is توانستن، نیرو داشتن. ایسون در گزارش پهلوی به خواستار  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  گردانیده شده، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸.

۶ - دوست = فریه  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . فریه  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  frya صفت است در تائیت فریا  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  fryâ یعنی دوست، ارجمند، گرامی. در گزارش پهلوی نیز دوست آمده، از مصدر فری  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . فری  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  fri دوست داشتن، خشنود کردن، در آمده است. در بند ۱ از هات ۴۴ و در بندهای ۲ و ۶ از هات ۴۶ نیز بوژه فریه برمیخوریم. نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۹.

فریه  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  frya نیز نام دوتن از پارسایان است، چنانکه در پاره ۱۱۰ و پاره ۱۱۹ از فروردین یشت یاد شده‌اند.

۷ - ارزانی داشتن (  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  ) = دا  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . دا  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  dâ دادن، بخشیدن.

۸ - شهرباری = خشته  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . خشته  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  xshathra.

۹ - میانجی، دستیاری = هجا  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . هجا  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  hačâ یعنی « از »، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۲۸.

۱۰ - آش  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  . آش  $\text{𐬀𐬎𐬀}$  asha دین راستین.





یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - آموختن ، آموزانیدن ( ویدئو ۳۳۳ ) = دَخش ویدئو ۳۳۳ .  
daxsh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۷ از هات ۳۱ .

۴ - توشنامیتی ویدئو ۳۳۳ ویدئو ۳۳۳ . tushnā-maiti ، در اوستا همین یکبار  
باین نام که از آن ایزدی اراده شده بر میخوریم . Bartholo. آنرا نام  
دیگری از برای سپنت آرمیتی ( سپندار مذ ) دانسته، نگاه کنید یادداشت شماره ۵  
از بند ۲ از هات ۳۲ و به . Altiran. wörterb. von Bartholo. Sp. 658

توشنامیتی = توشنامتی ویدئو ۳۳۳ ویدئو ۳۳۳ . Tushnā-mati نیز نام زن  
پارسایی است که در پاره ۱۳۹ فروردین یشت با گروهی از زنان نیک یاد گردیده به  
فروهرش درود فرستاده شده است .

توشنامیتی یعنی نهاد آرام یامنش خموش. توشنی ویدئو ۳۳۳ . tushni بمعنی  
آرام و خموش است ؛ توشنی شد ویدئو ۳۳۳ ویدئو ۳۳۳ tushnishad که در پاره ۲۹  
فروردین یشت آمده صفت است یعنی آرام نشسته ، خاموش جای گزیده. جزء دومی  
این صفت که شد ویدئو ۳۳۳ shad باشد از مصدر هَد ویدئو ۳۳۳ had ( نشستن )  
در آمده است .

۴ - همیشه = پُورو ویدئو ۳۳۳ pouru یعنی پُر ، بسیار ، بیش. این واژه و  
هیتهای دیگر آن در هر کجای اوستا که آمده، در گزارش پهلوی و س vas  
( کبد ویدئو ۳۳۳ kabad ) بس، بسیار یا پور ویدئو ۳۳۳ pur ( پُر ) شده است، در اینجا  
« همیشه » بمعنی بسا و بیش گرفته شده، یادداشت شماره ۱ از بند ۶ از هات ۳۲  
نگاه کنید .

۵ - بجای « مایه خوشنودی شدن » در متن ویدئو ۳۳۳ ویدئو ۳۳۳ آمده از  
مصدر خشنو ویدئو ۳۳۳ xshnu خوشنود کردن، نگاه کنید یادداشت شماره ۳  
از بند ۸ از هات ۳۲ .

۶ - در پاره پورو دروغ و راستی پرست ، یادداشت شماره ۵ از بند ۴

همین هات نگاه کنید .

۷ - برآشفته یا کینه‌ور و دشمن = آنکر سیمو دس angra ، نگاه

کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴ .

۸ - کردن ( سوسد ) از مصدر دا وس . دā دادن باجزء آ : ā-dā

سوس . یعنی کردن ، ساختن ، برگماشتن .

۱ - برگزیدن ( واد سوسو ) = وَر باسد . var

شانزدهمین بند

نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۴ - باکتر روان = سپنیشَت مئینو دس } دس سوسو - سوسو دس .

spənīšta-mainyu یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ و یادداشت شماره ۲

از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - بیگر آراسته = استونت سدوسو سوسو . astvant یعنی تنمند یا

دارنده تن و بیگر . نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۴ - زندگی = اوشتان دوسوسو سوسو . ustāna ، نگاه کنید یادداشت

شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ - از نیرو برخوردار ، نیرومند = ائوچنگهوت سوسو سوسو سوسو سوسو .

aojōnghvat ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۶ - بجای باد ، که دو بار در این بند آمده ، خیات سوسوسو . hyât از

مصدر آه سوسو . ah هستن ، بودن ، میباید .

۷ - خورشیدسان = خونگک دَرس سوسو سوسو . xvāng . darəsa

این صفت از خونگک سوسو سوسو ، از واژه خون سوسو . xvan در آمده و در

گاتها بمعنی خور و کره خورشید و آفتاب است . هیئت دیگر همین واژه را که نیز در

گاتها و در جاهای دیگر اوستا هور سوسو سوسو . hvar آمده ، در فارسی هور

( = خور ) گویم ( نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۳۲ ) و از دَرس

سوسو سوسو . darəsa بمعنی نگرش و بینش از مصدر دَرس سوسو سوسو . darəs



## اُشتوَد گات : یسنا، هات ۴۴

نخستین بند | ۱ - درست = اِرش { ۰۳۰۳ } ، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۲ - نماز = نِمَنگه { ۰۳۰۳ } ، در یادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸ گفتیم که همین واژه در پهلوی نماج ۰۳۰۳ و در فارسی نماز شده ، در گزارش پهلوی ( = زند ) بجای آن نیایش آورده شده است .

۳ - واژه هایی که در این بند به « مانند شما » و « مانند تو » و « مانند من » آورده ایم در متن خشما و نَت { ۰۳۰۳ } ، xshmāvañt ، بساهم در گاتها یوشما و نَت { ۰۳۰۳ } ، yūshmāvañt آمده است صفت است یعنی مانند شما ، بشما مانند ، چون شما ، بسان شما ( نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹ ) ، تهوا و نَت { ۰۳۰۳ } ، thwāvañt یعنی مانند تو ، بتو مانند چون تو ، بسان تو ( نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ از هات ۳۱ )

مَوَنَت { ۰۳۰۳ } ، mavāñt در بند ۷ از هات ۴۶ نیز آمده مانند دو واژه پیش صفت است یعنی مانند من ، بمن مانند ، چون من ، بسان من ، در اینجا افزوده گوئیم صفت هوا و نَت { ۰۳۰۳ } ، hvāvañt یعنی مانند خود ، بخود مانند ، چون خود ، بسان خود . در گاتها باین صفت بر نمیخوریم اما در پخشهای دیگر ، چنانکه در فروردین یشت پاره ۱۴۶ ، بآن بر میخوریم .

هَوَنَت { ۰۳۰۳ } ، havāñt که پسین جزء این صفتها را ساخته خود جدا گانه در اوستا بسیار بکار رفته ، چنانکه در فرگرد هشتم و ندیداد پاره های ۳۱ - ۳۲ و در فرگرد پانزدهم و ندیداد پاره ۱۴ و جز آن یعنی یکسان ، همسان ، مانند ، مانا ، در پهلوی هاوند { ۰۳۰۳ } hāvand

- ۴ - آموزانیدن ، آگاه-انیدن ( یوسیح دوسیح ) = سنگه دوسوس .  
 sañh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ .
- ۵ - ارجمند = فریه 𐬀𐬀𐬎𐬎𐬎 . frya ، دوبار در این بند آمده : یکبار صفت  
 اشا ( اش ) 𐬀𐬎𐬎𐬎 ( asha ) و در جمله پیش از آن بمعنی دوست گرفتیم ، نگاه کنید  
 یادداشت شماره ۶ از بند ۱۴ از هات ۴۳ .
- ۶ - یاری، همراهی = هاکورن 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . hākurəna ، نگاه کنید  
 یادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۳ .
- ۷ - دادن = دزدیائی 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . dazdyāi ( inf. ) از مصدر 𐬀𐬎𐬎𐬎 .  
 dā دادن ، بخشیدن . در یسنا ۲۷ پاره ۱ و در یسنا ۳۵ ( هفت هات ) پاره ۴ نیز آمده .
- ۸ - بجای فرود آمدن ( 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 ) . ( از مصدر کم 𐬀𐬎𐬎𐬎 . gam گامیدن ،  
 آمدن ، رسیدن . در اینجا با جزء آ 𐬀𐬎𐬎𐬎 آمده است .
- دومین بند | ۱ - چگونه = 𐬀𐬎𐬎𐬎 . kathā ، همچنین در بسیاری از  
 بند های همین هات آمده .
- ۲ - در آغاز یا نخست = پئواورویم 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . paourvīm ، نگاه کنید  
 یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .
- ۳ - جهان ، هستی = آنگهو 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 . anhu با صفت وهیشت vahista  
 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . بهتر ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ و یادداشت  
 شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ .
- ۴ - پاداش یا تاوان : کاتپه 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 . kâtha ( 𐬀𐬎𐬎𐬎 ) . از مصدر  
 چی 𐬀𐬎𐬎 . ei که بمعنی تلافی کردن و جبران کردن و دیه دادن و تاوان گزاردن  
 است ( بارتولومه Bartholomae در فرهنگ خود kāy نوشته ) کاتپها و چیثها eithā  
 𐬀𐬎𐬎𐬎 . که بمعنی سزا در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده ، هر دو از يك بنیاد  
 هستند . چیثها در گزارش پهلوی ( = زند ) توژشن ۱۳۵۹۱۳ شده چنانک چی ei  
 در گزارش پهلوی به توختن گردانیده شده . توختن و توزیدن در فارسی بمعنی

خواستن و گزاردن و ادا کردن و واپس دادن و گرد آوردن و پرداختن است .  
 به از بندگی توختن شصت سال پراکنده گنج و بر آورده یال ( فردوسی )  
 زنه از آن دو چشم هستت فریاد از آن دو چشم کین توز (فخرالدین عراقی)  
 با آغاز گفتار پادافراه ، در جلد و ندیداد نگاه کنید .

۵ - سود دادن = سوئیدیائی ددم دودسه د . sūidyâi ( Inf. ) از مصدر سو دودسو ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ - دریافت کردن ( رمددم دویسمه ) = ایش دویسمه ish ، یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸ . در اینجا با جز، پیشی رمددمه . paiti آمده .

۷ - ضمیر او ( « ۲ » ) بر میگردد بزرتشت .

۸ - پاک سپنت = دودسو سپنته . spanta سپند، مقدس .

۹ - سراسر، همه = ویسپ = واپ دودسه . vīspa .

۱۰ - انجام ، فرجام ، پایان = ایریخت = دودسو ایریخت . irixta ، یادداشت ۹ بند ۷ هات ۳۲ .

۱۱ - نگران، آگاه = هار = هار = هار . hāra ، یادداشت ۸ بند ۱۳ هات ۳۱ و یادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۹ .

۱۲ - دوست = اوروتبه = دودسو اوروتبه . urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .

۱۳ - درمان بخش زندگی یا پزشک زندگی = آهومیش = آهومیش = آهومیش . ahūm.biš در بند ۱۹ از هات ۳۱ نیز پیغمبر خود را پزشک زندگی خوانده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ آن بند .

۱ - کیست = گه = گه = گه . ka ، در تائیت کا = کا . kâ  
 در پهلوی « که » و « چه » ؛ در فارسی کی ، به بندهای ۱ - ۲ از هات

۲۹ و بندهای ۵ و ۱۲ از هات ۳۴ نگاه کنید .

۲ - آفرینش = زانتبه = زانتبه = زانتبه . zātha ، یادداشت ۲ بند ۵ هات ۴۳ .

۳ - پدر = پتر = پتر = پتر . patar در بند ۲ از هات ۴۷ نیز مزدا پدر راستی





در گزارش پهلوی (= زند) نرفسیتن (نرفسیتن) nirfsitan کاهیدن، کاستن، نرفسانستات (نرفسانستات) nərəfsastāt که در پاره ۲ ماه یشت آمده بمعنی کاهش (ماه) از واژه نرفسنت (نرفسنت) nərəfsant یعنی کاهنده (اسم فاعل مصدر نرفس nərəfs) ، در پاره ۲ ماه یشت ، که در پاره ۴ ماه نیایش تکرار شده ، آمده : « چگونه ماه میفزاید ؟ چگونه ماه میکاهد ؟ - پانزده (روز) ماه میفزاید ، پانزده (روز) ماه میکاهد. مانند هنگام افزایش، همچنین (است) هنگام کاهش ، همچنین (است) هنگام کاهش ، مانند هنگام افزایش ؛ « از کیست که ماه میفزاید ( و ) دگر باره میکاهد ؟ » پسین جمله از بند ۳ از هات ۴۴ میباشد ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۹ هات ۵۳ .

۱۳ - دگر باره = تھو (تھو) thwa از ظروف زمان، تھو نیز ضمیر منفصل است بمعنی تو، که در آغاز نوزده بند از همین هات بکار رفته ، همچنین تھو thwa از ضمایر ملکیه ( وصفیه ) است ، در تأیید تھو (تھو) Thwa یعنی از تو ، از آن تو، چنانکه در بند ۱۱ همین هات و جز آن.

۱۴ - دیگر = آنیه (آنیه) anya، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴ .

۱۴ - دانستن، دریافتن = ویدویه (ویدویه) viduyê، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۲۹ .

۱۵ - خواستار بودن (خواستار) (خواستار) = وِس (وِس) vas، یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹ .

۱ - نگهداشتن (نگهداشتن) (نگهداشتن) = دَر (دَر) وید. | چهارمین بند  
dar داشتن، نگهداشتن، بمعنی دریدن هم آمده است . نگاه کنید

بیادداشت شماره ۷ بند ۷ هات ۳۱ .

۴ - زمین = زانم (زانم) zām، در پهلوی زمیک (زمیک) zām در فارسی زمی نیز گوئیم: اساسی که در آسمان وزمی است باندازه قدرت آدمی است (نظامی) در بند ۱ از هات ۴۶ نیز آمده و بمعنی سرزمین و مرز و بوم گرفته شده، در یسنا ۹ ،



۵۸ و جز آن .

۶ - آب = آب س.ن. ap (= آب س.ن. âp) در فرس هخامنشی آبی âpi در پهلوی آب ۲ e، آفت س.ن. س.ن. âfant که در پاره ۳۵ تیریش و در پاره ۱۴ مهریش و در پاره ۹ فروردین یشت آمده یعنی آبمند، دارای آب. واژه آوند که در فرهنگهای فارسی بمعنی ظرف، چون کاسه و کوزه یاد شده همان آفت اوستاست .

۷ - گیاه = اورورا «د.س. urvarâ بسا در اوستا بصیغه جمع آمده، مفرد آن نیز اسم جنس همه گیاه ورستنی و درخت است، در پهلوی اورور ۳۴ د. urvar در لاتینی arbor و در فرانسه arbre، در بند ۶ از هات ۴۸ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا نیز بسیار آمده و بسا با واژه های دیگر آمیزش یافته چون اورور و چیتهر «د.س. urvarô-êithra صفتی است که از برای ستارگان آورده شده یعنی در بردارنده تخمه گیاهها چنانکه در روشن یشت پاره ۱۳ و جز آن؛ اورور و بیشز «د.س. urvarô-baêshaza نیز صفت است یعنی با گیاه درمان کننده چنانکه در فرگرد هفتم و ندیداد پاره ۴۴ و جز آن؛ اورور و ستریه urvaro-straya «د.س. نام گناهی است که نسبت بگیاهها از کسی سرزند چنانکه در ویشناسپ (گشتاسپ) یشت پاره ۷۳ و هادخت نسک فرگرد دوم پاره ۱۳، جزء دوم از واژه ستر دو ص. star (گناه کردن) در آمده است، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۳ از همین هات و بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۳۵ .

۸ - باد = وات واس.س. vâta در پهلوی وات ۳۱، در گاتها همین یکبار آمده اما در بخشهای دیگر اوستا بسیار آن بر میخوریم همچنین بوژهایی که با آن آمیزش یافته چون واتو برت واس.س. vatô-barata یعنی باد برده چنانکه در فرگرد پنجم و ندیداد در پاره های ۳-۴؛ واتوشوت واس.س. vatô-shûta برباد شده چنانکه در یسنا ۹ پاره ۳۲. در اینجا یاد آور میشویم که زانم ۶۰ (زمین) و آب س.ن. (آب) و اورورا «د.س. (گیاه) و وات واس.س. (باد) در بخشهای دیگر اوستا نام ایزدان زمین و آب و گیاه و باد هم

هستند. چنانک میدانیم در آیین مزدیسنا هر آنچه نیک و نغز است و هر آنچه از آن سودی آید و هایه خوشی زندگی و آسایش مردمان و چارپایان سودمند و آرایش جهان باشد فرشته‌ای دانسته شده در خور درود و ستایش.

۹ - ابر = دوانمن  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀}$  dvānman در گزارش پهلوی اور ۵۲. awr (ابر) در جاهای دیگر اوستا دوانمن  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀}$  dunman آمده، چنانکه در تیریشته در پاره‌های ۳۲ - ۳۳ و در فرگرد پنجم و نندیداد پاره ۱۵ یعنی ابر، مه همچنین در اوستا اور  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  awra که در فارسی ابر گوئیم بسیار آمده چنانکه در تیریشته پاره ۴۰ و جز آن، همچنین واژه میغ: «میغ ابر بود فردوسی گفت همانا که باران نبارد ز میغ فزون زانک بارید بر سرش تیغ» (فرهنگ اسدی)

در اوستا میغ  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  maêgha در همان پاره ۴۰ تیریشته و بسا در جاهای دیگر آمده است.

۱۰ - تندى = آسو  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  āsu، در سانسکریت نیز آسو āsu، همین واژه بمعنی تند و چست و تیز در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در آبان یشت پاره ۱۳۱ و فروردین یشت پاره ۵۲ و جز آن، در گزارش پهلوی تیز  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  (تیز)؛ آسیشته  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  āsista یعنی تندتر چنانکه در مهریشته پاره ۹۸ و جز آن؛ آسینگه  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  āsyānh که در یسنا ۵۷ پاره ۲۸ و در وِسپر دکرده هفتم پاره ۳ نیز بمعنی تندتر است، بسا با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون آسواسپ  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  āsu-aspا، صفت است یعنی تنداسب یا کسی که دارای اسب تند است، چنانکه در پاره ۱۲ ارت یشت؛ آسواسپوتم  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  āsu-aspōtama، یعنی دارنده تندترین اسب چنانکه در آبان یشت پاره ۹۸؛ آسواسپیه  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  āsu-aspya، یعنی دارای اسب تند و یاتیز تک چنانکه در مهریشته پاره ۳؛ آسو کثیریبه  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  āsu-kairyā و تند کار چنانکه در پاره ۱ دین یشت؛ آسو یسن  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$  āsu-yasna، یعنی چست جشن گزار

یا کسی که ره و رسم دینی تند و تیز بجای آورد چنانکه در مهریشت پاره ۸۹، واژه آسو سددر āsu در فارسی نیز بجای مانده و آن واژه آهو میباشد یعنی غزال در پهلوی آهوک 𐬀𐬎𐬎 و ahûk این جانور چون تیزتك و تند رو و چست دو است چنین نامیده شده است، اما آهو بمعنی پلیدی و آلودگی و بزه یا عیب و نقص که در فرهنگ ( ادبیات ) ما بسیار بکار رفته :

یسنی آن جانور که زاید مشك	نامش آهو و او همه هنراست (خاقانی)
مرحبا ای بنای آهو پا	آهوئی در تونا نهاده خدا (ابوالفرج رونی)
چنان در هجر بر من بگذرد روز	که در صحرا بر آهو بگذرد یوز
اگر گویم بدین تیمار نیکو است	گرستن بر چنین حالی نه آهو است

( فخرالدین کرگانی )

و جز آن ، این آهو با واو مجهول باید باشد . در يك رشته از واژه های فارسی بواسطه نقصان الفبای عرب در کتابت ، رفته رفته در تلفظ امتیاز از میان رفته ، واو مجهول از واو معروف ، چنانکه یای مجهول از یای معروف ، از همدیگر شناخته نمیشود . آهو بمعنی پلیدی و آلودگی از واژه اوستایی آهیت 𐬀𐬎𐬎 . āhita که در پاره ۱۶ از شانزدهمین فرگرد و ندیداد بآن بر میخوریم در آمده است، در پهلوی آهوک 𐬀𐬎𐬎 و āhōk، آهیت صفت است یعنی پلید ، پلشت ، آلوده ، ناپاک ، شوخگین . آهیتی 𐬀𐬎𐬎 . āhiti که در پاره ۲۷ از پنجمین فرگرد و ندیداد و در پاره ۳ از بیستمین فرگرد و ندیداد و در یسنا ۱۰ پاره ۷ و در مهریشت پاره ۵۰ آمده یعنی پلیدی، پلشتی ، آلودگی ، ناپاکی است ، در گزارش پهلوی آهو کینشن 𐬀𐬎𐬎𐬎 . āhokīnēšn شده، ناهید که نام ستاره زهره است در فارسی و نیز نام فرشته آب است در مزدیسنا، از همین صفت آهیت 𐬀𐬎𐬎 . āhita با آن 𐬀𐬎𐬎 . ( = آ . 𐬀𐬎𐬎 ) که از ادوات نفی است ، میباشد : 𐬀𐬎𐬎 . anāhita یعنی پاک ، بی آرایش . بنخستین جلد یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۱۶۴ - ۱۶۵ نگاه کنید .

۱۱ - پیوستن ( 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 ) = یوج 𐬀𐬎𐬎 . yuj ) = یوگ

۳۳۳. yaog)، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰ .  
 ۱۲ - دادار، آفریننده = دانمی (۰۶۳۹ dami، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۷ هات ۳۱ .

پنجمین بند | ۱ - روشنائی = رَئوچنگه رَئوچنگه رَئوچنگه . raočanih، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۳۰ .

۲ - خوب گنش = هواپنگه «سرسرسره» hvâpanh صفت است، در مهریشت پاره ۹۲ و آبان یشت پاره ۸۷ و یسنا ۱۰ پاره ۱۰ نیز آمده از هو ۰۵ hu (خوب) که در یادداشت شماره ۹ بند ۳ هات ۳۰ گذشت و از آبنگه âpanh سرسرسره برابر سانسکریت âpas و لاتینی opus کار .

۳ - تاریکی = تَمَنگه «۰۶۳۹» tãmanh، یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۱ .

۴ - آفریدن (و سیم) = دا و سیم da دادن، آفریدن، بخشودن .

۵ - خواب = خوفن «۰۶۳۹» xvafna، یادداشت ۶ بند ۳ هات ۳۰ .

۶ - بیداری = زَئمن «۰۶۳۹» zaêman، در گزارش پهلوی زیناوندیه

۰۶۳۹ زَئمنگه zênâvandih زَئمنگه zaênanhan نیز بهمین معنی است، صفتی که از آن

در آمده: زَئمنگهوت «۰۶۳۹» zaênanhvant یعنی بیدار، زنده دل،

هشیار در پهلوی زیناوند ۰۶۳۹ zênâvand چنانکه در مهریشت پاره ۶۱ ؛

زَئمنگهن «۰۶۳۹» zaênanhan یعنی بیدار چنانکه در فرگرد سیزدهم

و ندیداد پاره ۴۶ و در یسنا ۵۷ پاره ۱۶؛ زَئنی «۰۶۳۹» zaêni که در پاره ۴۰

از فرگرد سیزدهم و ندیداد آمده نیز صفت است بمعنی بیدار، هشیار، تخشا، زَئنی بوذَر

«۰۶۳۹» zaêni-budhra که در پاره ۳۹ از فرگرد سیزدهم و ندیداد

آمده یعنی دریابنده هشیار. بوذَر «۰۶۳۹» از مصدر بود «۰۶۳۹» = bud

بود «۰۶۳۹» budh (= بُود «۰۶۳۹» baod) بوی بردن، دریافتن، در آمده

است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۳۰) وی زایشت «۰۶۳۹» vi-zôista که در

پاره ۱۰ از فرگرد هشتم و ندیداد آمده یعنی بیدارتر، هشیارتر .

۷ - بامدادیاسپیده دم = اوشنگه دپنج سده س. ushanh ، بجلد خرده اوستا ص ۹۸ - ۹۹ و از برای اوشهین دپنج سده س. ushahina که یکی از پنج هنگام شبانروز است : از نیمشب تا برآمدن خورشید ، بهمان کتاب بصفحه ۱۴۹ و ۱۷۱ نگاه کنید .

۸ - نیمروز = ارم پیتھوا سده س. . arēm-pithwā از ارم سده س. . arēm . که جداگانه در بند ۸ از همین هات آمده و در یادداشت شماره ۵ از بند ۲ هات ۳۲ گفتیم از قیود است بمعنی درست ، بجای یا « آنچه آن که شاید سزاوار است . » و از پیتھوا که با واژه پیتو سده س. . pitu که در پاره ۱۱ از یسنا ۹ آمده و در گزارش پهلوی پیت سده س. . pīt شده بمعنی خورش ، از یک بنیاد است . بنابراین ارم پیتھوا هنگامی است شایسته خورش و آن گاهی است از شبانروز که نهار خورند یا نیمروز ( ظهر ) یا آنچه آن که در بندهش فصل ۲۵ پاره ۹ آمده : رپتوین rapitvīn یعنی نیمروچ گاس سده س. . nemrôe gās ( نیمروزگاه ) همین واژه است که در جاهای دیگر اوستا رپیتھوا سده س. . rapithwā آمده یعنی نیمروز چنانکه در فرگرد دوم و نیداد پاره ۱۰ ، رپیتھوین سده س. . rapithwina صفت است یعنی نیمروزی چنانکه در تیر یشت پاره ۲۸ و یسنا ۹ پاره ۱۱ ، در پاره رپتوینگاه بگفتار پنجگاه در جلد خرده اوستا ص ۱۴۸ - ۱۵۱ و صفحه ۲۴۵ نگاه کنید .

۹ - شب = خشپا سده س. . xshapâ در مهر یشت پاره ۵۰ نیز خشپا در فرس هخامنشی خشپ xshap در جاهای دیگر اوستا خشپ سده س. . xshap هم آمده چنانکه در پاره ۵ سروش هادخت یشت و جز آن ، در پهلوی شب سده س. . هیتهای دیگر این واژه خشپن سده س. . xshapan و خشفن سده س. . xshafn در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم و نیداد پاره ۴۵ و آبان یشت پاره ۱۵ و جز آن ؛ خشفنیه سده س. . xshafnya که در پاره ۲۰ بهرام یشت آمده یعنی خورش شب یا شام ؛ خشافنیه سده س. . xshâfnya

که در یسنا ۶۲ پاره ۷ آمده با واژه شام فارسی یکی است .

۱۰ - یاد آور: در متن مَنَوْتَهْرِي «مناوتهری» manaothrī از مصدر مَنَوْتَهْرِي man اندیشیدن ، پنداشتن، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

مَنَوْتَهْرِي manaothrī بمعنی گردن که در آبان یشت پاره ۱۲۷ و در فرگرد سیزدهم و نندیداد پاره ۳۰ آمده ، ناگزیر از بنیاد دیگر است، در اینجا یاد آور میشویم مَنَوْتَهْرِي در اوستا که در گزارش پهلوی گرتن (۱۱۳) شده ، در جایی بکار رفته که سخن از گردن آفریدگان پاك ایزدی باشد در برابر گریوا grīva «دِه» که از برای گردن آفریدگان ناپاك اهریمنی آمده چنانکه در فرگرد سوم و نندیداد پاره ۷ از برای گردنه کوه اِرزورَ «ارزور» Arazūra کوهی که بر زبر آن دیوها انجمن کنند ، بکار رفته است ( نگاه کنید بیادداشت پاره ۷ از فرگرد سوم و نندیداد )

گریوا grīvā در گزارش پهلوی گریوک گریوا grīvak شده همین واژه است که در فارسی گریوه شده باید گردنه کوه باشد در فرهنگها بمعنی کوه پست و پشته بلند گرفته شده ، اوحدی گفته :

دیده اند از پس گریوه غیب رب خود را بدیده لا رب

( فرهنگ جهانگیری )

گریویان گریوان grīv-pān در گزارش پهلوی پاره ۹ از فرگرد چهاردهم و نندیداد بجای کوئیریس «مَدَدَدَد» ( و د د د د د ) ( Kuiris ) (بارتولومه Barthol. kuirit نوشته) میباشد و چنین توضیح داده شده که و « ۱۶ ص د و ل س د ۱۳ ک د س ر د د د = آن هیچ ترك اباچ آن زره بست یعنی آن که ترك را (کلاه خود را) به زره بندد. گریبان و گریواره بمعنی گردن بند ( چون گوشواره ) مانند گریوه از همین واژه اوستایی گریوا grīvā میباشد، در پهلوی گریو گریو grīv

۱۱ - بر گزیده، هوشمند، بخرد، فرزانه = چَزَدَنگَهَوْنَت «چَزَدَنگَهَوْنَت» ۲ ص د ک ر ی د و م «د س س ۳» .

cazdanhvant ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ بند ۳ هات ۳۱ .



۱۲ - پیمان، وظیفه، فریضه، تکلیف = آرتهه سدهن سده . aratha ، یادداشت شماره ۱ بند ۸ هات ۳۳ .

ششمین بند | ۱ - بدرستی = هئیتیهه سدهن سده . haithya ، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۳۰ .

۲ - نوید دادن ( لدهن سدهن سده ) از واژه وچ وامده vaē که در نخستین جمله هریک از نوزده بند این هات آمده بمعنی گفتن است، در اینجا با جزء فر لده . fra یعنی فرا گرفتن، نوید دادن .

۳ - یآوری کردن ( ودهن سدهن سده ) = دباز ودهن سده . dabaz در جاهای دیگر اوستا باز ودهن سده . baz چنانکه در پاره ۹ فروردین یشت با جزء پستی آمده: سدهن سدهن سده . paiti-baz بمعنی پناه دادن، نگاهداری کردن، دبازنگه ودهن سدهن سده . dabazanh که در بند ۶ از هات ۴۷ آمده یعنی یآوری، پناه ، نگاهداری ، پشتیبانی .

۴ - شناختن ( سدهن سدهن سده ) = چیش ودهن سده . eish ( = کیش kaēsh ودهن سدهن سده ) نگاه کنید یادداشت شماره ۴ بند ۳ هات ۳۱ .

۵ - از برای واژه جانور و صفت بارور نگاه کنید یادداشت شماره ۵ بند ۵ هات ۲۹ .

۶ - خرمی بخش: رانیوسکیرتی ( سدهن سدهن سده . رانیوسکیرتی . ranyō . skərəti در بند ۳ از هات ۴۷ و در بند ۲ از هات ۵۰ نیز آمده و مانند همین بند صفت گئو ودهن سدهن سده . gao گاو یا جانور و چارپا آورده شده و میتوان آن را به رامش دهنده و شادمانی بخشنده و خوشکردار گردانید ، در گزارش پهلوی به راتیه کرتار ودهن سدهن سدهن سده . rātih kartār (رادی کردار) گردانیده شده، بارتولومه Bartholomae نخستین جزء این صفت را بواژه سانسکیرت ranyati پیوسته و جزء دومی را کیرتی ودهن سدهن سده . kərəti از مصدر کر ودهن سدهن سده . kar (کردن) دانسته .

۷ - آفریدن، ساختن، پدید آوردن ودهن سدهن سده . = تش ودهن سدهن سده . tash







kathā آمده است .

- ۹ - بخشایش = وُهو **واوس** - vohu صفت است، در فارسی به (خوب ، نیک) در اینجا چون اسم بکار رفته بمعنی بهی ، خوشی ، نیکی یا دهش و بخشایش .
- ۱۰ - شادی انگیز یا شاد کننده = اورواخشنت **دلدسدسین یس سسپم** .  
 urvāxshant، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰، در متن اوستای گلدنر Geldner در بند ۸ از هات ۴۴  
**دلدسدسین یس** - نوشته شده و در نسخه بدل **دلدسدسین یس** و **دلدسدسین یس** .
- ۱۱ - رسیدن یا بهره ورشدن ( **سدسین ۶۴ سس ۰** ) = گم **س ۰ ۶** gam با جزه آ **س** . در پارۀ ۵ از یسنا ۷۰ نیز باین فعل با همین پسین جمله از بند ۸ از هات ۴۴ برمیخوریم، در متن **سدسین ۶۴ سس ۰** بجای **سدسین ۶۴ سس ۰** آمده، نگاه کنید به : Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 497

۱ - ۳ - در متن آمده : کتہا موئی - یانم - یئوش - دینانم - **نهمین بند**  
 یئوش - دان **دان** - Kathâ - môi - yam - vaos - daênam - yaos - dâne

وسدس ۰ ۶ - ۶۴ ۳۰ - ۶۴ ۳۰ - ۶۴ ۳۰ - ۶۴ ۳۰ - ۶۴ ۳۰ - یئوش  
 دومی افزوده شده، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

نخستین یئوش باواژه دان پیوسته است : یئوش دا = یئوزدا **سدسین ۶۴ سس ۰**  
 yaozdâ ، نخستین جزء این فعل مرکب ، یئوش (= یئوز) برابر است باواژه سانسکریت  
 yos و لاتینی jus (بنیاد واژه Juste فرانسه ) ، دومین جزء از مصدر دا **وس** -  
 dâ ( دادن ) میباشد . یئوزدا یعنی درست کردن ، رسا ساختن ، پاک کردن ، از آلودگی  
 بدر آوردن و از آرایش گناه برداشته کردن . از اینکه در جمله بالا دو جزء يك  
 فعل از هم جدا شده باز در اوستا مانند دارد : از آنهاست مصدرمانزدا **۶۴ ۳۰** -  
 maz-dâ یعنی بیاد دادن یا بخاطر سپردن که در پارۀ ۳۱ از یسنا ۹ بکار رفته و دو جزء  
 آن از هم دیگر جدا شده، در میان آنها واژه وَج **س ۰ ۳** . vaea فاصله است، در آغاز بند  
 ۴ از هات ۲۸ دیدیم که فعل من **۶۴ ۳۰** . با جزء دیگرش **دس ۰ ۶** = dadê  
**س ۰ ۶** + **سید** . man + dâ که مرادف واژه مانزدا maz-dâ و بمعنی بیاد دادن و

بخاطر سپردن است، جدا شده دو واژه میان آنها فاصله است:  $\text{zraz-dâ}$  = زرزدا  $\text{zraz-dâ}$  که بمعنی دو جزء فعل  $\text{zraz-dâ}$  = زرزدا  $\text{zraz-dâ}$  = زرزدا  $\text{zraz-dâ}$  که بمعنی اطمینان کردن و ایمان داشتن است و درباره ۲۶ درواست (گوش) یشت آمده از هم جدا گردیده حرف چه  $\text{ea}$  که از حروف عطف است میان آنها فاصله است (چه  $\text{ea}$  یا چا  $\text{ea}$  چنانکه در گاتها و فرس هخامنشی بجای واو عاطفه است) از صفت زرزدا  $\text{zrazdâ}$  =  $\text{zarazdâ}$  (در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ سخن رفت .

یئوزدانگه  $\text{yaozdânh}$  که در بند ۵ از هات ۴۸ آمده و درباره ۲۱ از بنجمین فرگرد و ندیداد باهمان جمله گاتها تکرار گردیده، بمعنی رسایی و پاکی است. یئوزدا  $\text{yaozdâ}$  و واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده بویژه در و ندیداد و گزارش پهلوی، این واژه و واژه هایی که از آن در آمده به یوشداسرینتن  $\text{yôsdâsrênitân}$  و یوشداسریه  $\text{yôsdâsrîh}$  و جز آن گردانیده شده است و از برای توضیح افزوده گردیده پاک کردن، از گناه پاک داشتن ( نگاه کنید بگفتار پادافراه در جلد و ندیداد) از واژه دین = دینا  $\text{daênâ}$  که در این بند و در بندهای ۱۰ و ۱۱ آمده در یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱ سخن داشتیم و گفتیم بسا بمعنی وجدان است .

۳ - نیک اندیش = هودانو  $\text{hudânu}$  پیرو آیین مزدیسنا مراد است، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۴ - بجای خداوندگسار در متن  $\text{paithi}$  آمده از واژه پیتی  $\text{paithi}$  در بند ۴ از هات ۵۳ پیتی  $\text{paithi}$  و در بند ۱۱ از هات ۴۵ پتی  $\text{pati}$  آمده در گزارش پهلوی پت  $\text{pat}$  شده و در توضیح بند ۱۱ از هات ۴۵ پس از پت  $\text{pat}$  افزوده شده خوتای  $\text{pat}$  (خدای)، همین واژه است که در فارسی بد یا بد شده بمعنی مهتر و بزرگ و سرور و خداوند یا



دهمین بند | ۱ - پیوسته یا یگانه و انباز ( ۲۳۵۲ ۶۶۲۳ ) از مصدر  
هَج ۰ ۲۳۵۲ haē یاری کردن ، همراهی کردن ، پیوستن ، انبازی

کردن ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۲ - جهانی = گتتھا ۰ ۳۳۰۳۳ gaêthâ ، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰ .

۳ - فزونی دادن ، پیش بردن ، گشایش بخشیدن ( ۰ ۳۳۰۳۳ ) =  
فراد ۰ ۳۳۰۳۳ frâd ( ۰ ۳۳۰۳۳ ) ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ بند ۱۱  
هات ۳۳ و یادداشت شماره ۹ بند ۱۴ هات ۳۴ .

۴ - پارسایی = آرمیتی ۰ ۳۳۰۳۳ ârmaiti ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۵ - نگرستن ، نگاه کردن ( ۰ ۳۳۰۳۳ ) = دی ۰ ۳۳۰۳۳ di ، یادداشت  
۳ بند ۲ هات ۳۰ .

۶ - کیش ، آیین ، آموزش = چیستی ۰ ۳۳۰۳۳ êistî ، یادداشت ۴ بند  
۳ هات ۳۱ .

۷ - بارزو ، بخواهش = اوسن ۰ ۳۳۰۳۳ usan از مصدر ۰ ۳۳۰۳۳ vas  
که بمعنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است ( یادداشت ۱۲ بند ۲ هات  
۲۹ ) در بند ۹ از هات ۴۵ نیز آمده . اوسن Usan نیز نام کسی است ، همین واژه است  
که در فارسی کاوس شده . از کاوس ، دومین پادشاه کیانی ، پسر کی ایپوه ، نوه  
کیقباد چندین بار در اوستا یاد شده ، چنانکه در آبان یشت پاره ۴۵ و بهرام یشت  
۳۹ : کوی اوسن ۰ ۳۳۰۳۳ kavi Usan ( کیکاوس ) ، این نام بایستی در  
فارسی اوس باشد . کاوس نامی است که با عنوان کی که در اوستا کوی ۰ ۳۳۰۳۳ Kavi  
آمده ، آمیزش یافته اما یکبار دیگر هم این عنوان بدو پیوسته کیکاوس شده . بگفتار  
کیکاوس در جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۲۲۷ - ۲۳۶ نگاه کنید .

۸ - بخشایش = ایشتی ۰ ۳۳۰۳۳ îšti ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

یازدهمین بند | ۱ - پارسایی مانند شماره ۴ از بند پیش و نیز میتوان  
بمعنی فرمانبری و فروتنی و نرمخویی گرفت در برابر





پاس ، نگاه .

دوازدهمین بند | ۱ - سخن داشتن (𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = پَس (𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) .  
parəs (𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) فرَس (𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) که در آغاز هر يك

از نوزده بند این هات آمده ، در اینجا بمعنی گفتگو کردن و سخن داشتن است .  
۲ - یا = وا یاسد . vā برابر واژه لاتینی ve از حروف ربط است . در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ ، هات ۳۳ بند ۳ ، هات ۴۵ بند ۱۱ ، هات ۴۶ بند ۴ و جز آن .

۳ - پیرو راستی = اشون 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . ashavan ؛ دروغ پرست = در گونت  
𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . drəgvant ، از این دو واژه پیرو دین راستین یا مزدیسنا و پیرو کیش  
دروغین یا دیویسنا اراده میشود . نگاه کنید یادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۲۹ و بند ۴ از  
هات ۴۶ .

۴ - کدام يك = کتار 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . katāra .

۵ - دشمن ، بدخواه ، کینه ور = انگر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . angra در پهلوی گنناک  
𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 ، در بخشهای دیگر اوستا انگر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . angra با واژه مَینو یا مَینو :  
𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . anrō mainyava ؛ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . anrō mainyu . در پهلوی گنناک مینوک 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 و 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . gannāk mēnūk ، در فارسی اهریمن گویم یعنی  
گوهر تیره یا خرد خیره و روان پلید (روح خبیث و شریر) ، نگاه کنید یادداشت ۲ بند ۳  
هات ۳۰ . در این بند ۱۲ از هات ۴۴ از انگر angra اهریمن اراده نشده ، بلکه دشمن  
و بدخواه مراد است چنانکه در بند ۱۵ از هات ۴۳ بهمین معنی بکار رفته اما در بند  
۲ از هات ۴۵ اهریمن مراد است .

۶ - بخشایش = سوا 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . savā سود : سود جاودانی ایزدی مراد  
است یا بهره و برخی که در روز پسین مایه رستگاری است یعنی بخشایش ایزدی ، بهمین  
معنی است در بند ۱۱ از هات ۳۰ و بند ۱۲ از هات ۴۳ و بند ۷ از هات ۴۵ و بند ۱ از  
هات ۴۸ و بند ۱۵ از هات ۵۱ ، نگاه کنید یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .



واژه ناش با جزء فرا : فرانش 𐬱𐬀𐬎𐬎 - 𐬱𐬀𐬎𐬎 fra-nâsh دوبار در پاره ۵ از آفرینگان گهنبار آمده و در گزارش پهلوی بورتن 𐬱𐬀𐬎𐬎 ( بردن ) شده است ، در پاره ۱۲ از زامیاد یشت با جزء نیش 𐬱𐬀𐬎𐬎 nis و پیتی 𐬱𐬀𐬎𐬎 . paiti آمده یعنی دگر باره راندن ، دوباره کشانیدن. آ... ناش 𐬱𐬀𐬎𐬎 . 𐬱𐬀𐬎𐬎 . ā...nâshê که در بند ۱۴ از همین هات آمده ( با جزء آ 𐬱𐬀𐬎𐬎 ) نیز بمعنی آوردن است. نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ آن بند .

۳ - پُر = پَرَن 𐬱𐬀𐬎𐬎 . 𐬱𐬀𐬎𐬎 parēna ، در پهلوی پور 𐬱𐬀𐬎𐬎 pur ، پرن 𐬱𐬀𐬎𐬎 parēna نیز در اوستا بمعنی پَر ( پرمرغ ) است چنانکه در بهرام یشت پاره ۴۴ ، پرن بمعنی پُر صفت است ( اسم مفعول ) از مصدر پَر 𐬱𐬀𐬎𐬎 . par یعنی پُر کردن ، انباردن که در بند ۱۰ از هات ۲۸ بر خوردیم . پر با جزء هام : 𐬱𐬀𐬎𐬎 - 𐬱𐬀𐬎𐬎 . ham-par در پاره ۴۸ از چهارمین فرگرد و ندیداد آمده ، در پهلوی هنیارتن 𐬱𐬀𐬎𐬎 . 𐬱𐬀𐬎𐬎 han-bārtan و در فارسی انباردن ( انباشتن ) گوئیم . از همین بنیاد است انبار . پر par نیز بمعنی گذشتن و گذر کردن است چنانکه در بند ۱۰ از هات ۴۶ با جزء فرا 𐬱𐬀𐬎𐬎 . frâ ( فرَو 𐬱𐬀𐬎𐬎 ) آمده است ، همچنین در پاره ۶ از یسنا ۱۹ بمعنی گذرانیدن است ، در پهلوی ویتارتن 𐬱𐬀𐬎𐬎 . vitārtan گذشتن ، در پاره ۲۷ از فرگرد سوم و ندیداد با جزء آ 𐬱𐬀𐬎𐬎 بمعنی گذر کردن ، فرا رسیدن و در آمدن . در پاره ۱ از خورشید یشت با جزء نی 𐬱𐬀𐬎𐬎 . ni آمده بمعنی فرو بردن . پایین آوردن و جز آن . همچنین پَر 𐬱𐬀𐬎𐬎 . par بمعنی بسزا رسانیدن است چنانکه در پاره ۱۷ از فرگرد چهارم و ندیداد و بمعنی برابر کردن و درست کردن و در گذرانیدن گناه و جبران کردن است چنانکه در پاره ۲۷ از فرگرد ۱۹ و ندیداد و با جزء پیتی 𐬱𐬀𐬎𐬎 . paiti در پاره ۱۰۷ از فرگرد ۸ و ندیداد . نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۴۸ .

۴ - نافرمانی = اَسروشتی 𐬱𐬀𐬎𐬎 . 𐬱𐬀𐬎𐬎 a-srušti ، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸ .

۵ - کوشیدن ( 𐬱𐬀𐬎𐬎 ) از مصدر دیو 𐬱𐬀𐬎𐬎 . div ( بار تولومه

نوشته 1 dyav در ص . Sp. 761) همین یکبار در اوستا آمده باجزء آ â .

۶ - پیوستن ( ۶۴۲۵۳ } سد . ) = هج ۲۵۳ haē ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۷ - پرسش = فرسا { سد } سد . farasâ ، یادداشت ۴ بند ۷ هات ۴۳ .

۸ - آرزو داشتن ( ۲۵۳ } سد . ) = کن و سد . kan درباره های ۱۱ - ۱۲ از فرگردوم هادخت نسک بمعنی دوست داشتن است ، بمصدر کا و سد . kâ که از همین ریشه و بمعنی خواهش داشتن و آرزو کردن است در یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۳ برخورداریم ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ هات ۲۸ .

کن و سد . kan نیز در اوستا بمعنی کندن است ، در پهلوی کتن . ۱۱۳۱۹

چهاردهمین بند ۱ - سپردن ( و سد . ) از مصدر دا و سد . dâ دادن ، در بند ۸ از هات ۳۰ نیز از سپردن دروغ بدست راستی

سخن رفته است .

۴ - برافکندن = نی مرانژدیائی { سد . } ni-marāz-dyâi ( Inf. ) ، در گزارش پهلوی (= زند) مرنجینیتن ۱۱۳۲۹۲۶ mrenjênitan (میرانیدن تباہ کردن) ، ناگزیر مرانژدیائی از مصدر مرچ و سد . maræc (تباہ کردن) ، میرانیدن کشتن) پنداشته شده (نگاه کنید یادداشت شماره ۸ بند ۱ هات ۳۱) اما مرانژدیائی از مصدر مرز و سد . maræz در آمده ، مصدری که در پهلوی مالیتن و سد . ۱۱۳۲۹۲۶ و در فارسی مالیدن شده ، این واژه با جزء نی { سد . } nî بمعنی فرو مالیدن و بزیر افکندن و پست کردن است .

۳ - دستور = ماتتھر { سد . } mathra ، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸ .

۴ - آیین = سینگه { سد . } sēngha ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ - شکست یا گسستگی = سینا { سد . } sinâ ، از مصدر سید و سد .

sid ، (بارتولومه Bartho. نوشته saêd) درباره ۵۴ تیر یشت با جزء و سد . ۱۱۳۲۹۲۶ .

parôit و جزء و سد . ava ( و سد . ) آمده ، در فارسی گسستن

(گسایدن).

- ۶ - سترگ یا نیرومند و زورمند = امَ وَنَت ۶ «د» ۳۳۳ . ēmavant ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .
- ۷ - دادن = داوئی . «د» ۳۳۳ . dāvōi (Inf.) یعنی دادن ، رسانیدن، از مصدر دا وید . dā ، در بند ۲ از هات ۲۸ نیز بواژه داوئی برخورداریم، در بند ۹ از هات ۵۱ باجزء آئیبی «د» ۳۳۳ . aibi بآن خواهیم برخوردار، بمعنی گذاردن و نهادن .
- ۸ - رنج ، آزار ، تنگی ، تباهی ( «د» ۳۳۳ ) = دوفش و «د» ۳۳۳ . dvafsha ، در بند ۸ از هات ۵۳ ( «د» ۳۳۳ ) . دوفشنگه و «د» ۳۳۳ . dvafshanh آمده، در گزارش پهلوی در هر دو بند این واژه از مصدر دَب وید (فریفتن) دانسته شده، از اینرو برخی از دانشمندان آنرا بمعنی فریب و برخی دیگر بمعنی فریفتار گرفته اند، بواژه دَفشینه و «د» ۳۳۳ } دد . dafshnya (از مصدر دَب وید) در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ هات ۵۳ نگاه کنید و به Geldner : Beiträge zur Kunde der indogermanischen Sprachen B. 14 S. 27 ; Bartholomae : Arische Forschungen Heft 2 S. 177 .
- ۹ - ستیزه = آنتست ۹ «د» ۳۳۳ . asta ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۴۳ .
- ۱۰ - آوردن : در متن «د» ۳۳۳ . «د» ۳۳۳ } ۳۳۳ . «د» ۳۳۳ } ۳۳۳ . anâshê حرف آ ۳۳۳ . Mazdâ . anâshê . «د» ۳۳۳ } ۳۳۳ . دروازه آناش ۳۳۳ } ۳۳۳ . در سرواژه زیادتیی است باید از برای وزن شعر از میان برداشته شود. ناش باجزء آ = آ ... ناش ۳۳۳ } ۳۳۳ . «د» ۳۳۳ } ۳۳۳ . (Inf.) â...nâshê از مصدر ناش ۳۳۳ } ۳۳۳ . nâsh در آمده که در شماره ۲ از بند پیش گذشت .
- ۱ - پس آ یا = یزی ۳۳۳ } ۳۳۳ . yazî ، در بند ۶ همین پانزدهمین بند | هات نیز بآن برخورداریم ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۱ .
- ۲ - توانا بودن، توانستن ( «د» ۳۳۳ } ۳۳۳ ) = خشی ۳۳۳ } ۳۳۳ . xshi ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸ .

۴ - پناه دادن = پوئی 𐭯𐭥𐭥𐭥. pōi (Inf) در بند آینه نیز آمده و در گزارش پهلوی پانک 𐭯𐭥𐭥𐭥، Pānak پناه (واژه پهلوی بند ۱۵ روشن نیست) از مصدر پا 𐭯𐭥𐭥𐭥 pā پناه دادن و برکنار داشتن، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸.

۴ - سپاه = سپاد 𐭯𐭥𐭥𐭥. spāda، در جاهای دیگر اوستا سپاد spādha 𐭯𐭥𐭥𐭥. چنانکه در پاره ۶۸ آن یشت و پاره ۳۶ مهر یشت و پاره ۴۳ بهرام یشت و جز آن، در پهلوی (𐭯𐭥𐭥𐭥) و در فارسی سپاه، در فرس هخامنشی سپاد چنانکه در نام تخم سپاد Taxmaspāda که یکی از سرداران داریوش بود و در یادداشت شماره ۱ از بند ۴ هات ۴۳ گذشت.

۵ - ناسازگار = آن ائوچنگه 𐭯𐭥𐭥𐭥. an-aočanh، ترجمه آن در گزارش پهلوی روشن نیست، نخستین جزء این صفت که آن 𐭯𐭥. an باشد پیداست که ادات نفی است بمعنی «نه» و جزء دیگر را که ائوچنگه 𐭯𐭥𐭥𐭥. aočanh باشد، برابر واژه سانسکریت akas دانسته اند بمعنی آسودگی و آسایش و رامش و بهبودی بنا بر این آن ائوچنگه یعنی ستیزه جو و کینور، بی رامش و بی سازش یا ناسازگار.

۶ - بهمرسیدن (𐭯𐭥𐭥𐭥...𐭯𐭥𐭥𐭥) = هانم گم 𐭯𐭥𐭥𐭥. ham gam، نگاه کنید یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۰.

۷ - پیمان = اوروات 𐭯𐭥𐭥𐭥. urvāta، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰.

۸ - استوار بودن (𐭯𐭥𐭥𐭥) از مصدر 𐭯𐭥𐭥𐭥 darəz

استوار کردن، بستن، پایدار کردن. در گزارش پهلوی بستن 𐭯𐭥𐭥𐭥، در پاره ۵۵ تیر یشت با جزء آ 𐭯𐭥. آمده: 𐭯𐭥𐭥𐭥 ā-darəz، در پاره ۳۱ از فرگرد سیزدهم و ندیداد با جزء نی آمده نی 𐭯𐭥𐭥𐭥 ni-darəz و باز در همان پاره از فرگرد ۱۳ و ندیداد با جزء فرا و نی با هم آمده 𐭯𐭥𐭥𐭥 frā-ni-darəz و در پاره ۴۹ از فرگرد نهم و ندیداد با جزء هن آمده: 𐭯𐭥𐭥𐭥 han-darəz و جز آن از همین بنیاد است واژه فارسی درز (درز جامه؛ درزی = خیاط؛ درزن =

سوزن) برابر دَرَزَ ویدئیس darəza یعنی بند، بست. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۵ بند ۸ هات ۵۳ .

۹ - پیروزی = وَنَا فَاوَدَس } سد . vananā، یادداشت شماره ۸ بند ۴ هات ۳۱ .

۱ - پیروزگر = وَرْتَهَرَجَنَ وَاَدَدَنَس } سد . varəθrajan صفت است. در

شانزدهمین بند | گزارش بهلوی پیروزگریه سَدَاوَدَه و پêrozkarīh ، در توضیح آمده زتارِ ویناسکاران کَرَسَدَا و وَاَسَدَه و سَدَاوَدَه .

zatâr-i-vinâskârân ( زنده گناهکاران ) وَرْتَهَرَجَنَ وَاَدَدَنَس } سد . varəθra بمعنی

پیروزی در اوستا بسیار آمده چنانکه در فروردین یشت پاره ۲۴ و یسنا ۷۱ پاره ۸

و جز آن وَرْتَهَرَجَنَ varəθra نیز بمعنی سپر است یا سلاح دیگری که تن پیوشاند و

نگاهداری کند از مصدر وَر باسد . var که بمعنی نهفتن و پوشانیدن است .

وَ رْتَهَرَجَنَ ، وَاَدَدَنَس } سد . varəθraghna نام فرشته پیروزی است و بهرام یشت

در نیایش اوستا، همین واژه است که در فارسی بهرام شده، بیستمین روز از ماه راکه

باین فرشته سپرده شده بهرام روز نامند، در جاهای دیگر از این فرشته سخن داشتیم

در اینجا بیش از این نباید ، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۱۲ - ۱۱۹ و بجلد خرده

اوستا ص ۲۰۸ .

۲ - آیین = سِنِگَه دَوَدَس } سد . sāngha، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۳ - کسانی که هستند : در متن هنتی hēntī صیغه جمع حاضر است بمعنی

هستند از مصدر آه هَسْتَن ah هستند، بودن بمعنی آفریدگان و آنانی که هستند و

پیکر هستی دارند یا موجودات، بکاررفته است چنانکه در بند ۶ از هات ۴۵ و در بند

۱۰ از هات ۵۱ بهمین معنی است .

۴ - پناه بخشیدن = پُوئی سَدَاوَدَه } سد . pōi مانند یادداشت شماره ۳ از بند پیش .

۵ - آشکارا = چیتِهرَا دَنَس } سد . ēithrā، یادداشت ۱ بند ۲۲ هات ۳۱ .

۶ - آگهی دادن ( دَنَس } سد ) = چیش سَدَاوَدَه } سد . ēish، یادداشت ۴ بند

۳ هات ۳۱ .



- ۷ - برگماشتن = دانم ( dam . ۶۳ ) ( Inf. ? ) از مصدر دا وید . دادن .
- ۸ - از برای واژه رد = رتسو ( ratu . ۱۳۵ ) و صفت درمان بخش زندگی یا پزشکی = آهوم بیش ( ahûm-bis . ۱۳۵ ) نگاه کنید یادداشت شماره ۵ بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شماره ۲ بند ۱۹ هات ۳۱ .
- ۹ - فرمانبری = سِرَنوش ( sēraosha . ۱۳۵ ) یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸ .
- ۱۰ - روی کردن ( ۱۳۵ . ۱۳۵ ) از مصدر گم ( gam آمدن ، گامیدن )
- ۱۱ - خواستن ( ۱۳۵ . ۱۳۵ ) = وِس ( vas یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۳۰ .
- ۱ - بجای کامدل در متن زَر کیدلید . zara آمده جز همین هفدهمین بند | یکبار دیگر در اوستا نیامده بمعنی کامه و مقصود است .
- ۲ - ساختن ( ۱۳۵ . ۱۳۵ ) از مصدر کر وید ( kar کردن ، ساختن ، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰ .
- ۳ - پیوستن یا پیوستگی = آسکیتی ( â-skitî . ۱۳۵ ) یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .
- ۴ - گفتار ( ۱۳۵ . ۱۳۵ ) = وچ ( vaç یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸ .
- ۵ - کارساز = آیش ( aêsha . ۱۳۵ ) یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۹ .
- ۶ - آن = آو ( ava ، در تأنیث آوا . avâ ضمیر اشاره است ، در بند ۱۰ از هات ۲۹ و در بند ۶ از هات ۳۱ بآن برخوردیم ، در بند ۱۹ همین هات نیز آمده .
- ۷ - دستور = مانتَهَر ( mathra . ۱۳۵ ) یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸ .
- ۸ - دربارهٔ رسایی و جاودانی یا خرداد و امرداد که در بند ۱۸ همین هات نیز

آمده یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .

- ۹ - در آمیختن ، یگانه شدن ، بهم پیوستن و آمیزش کردن در متن سروئی بوژدیائی آمده: سروئی  $\text{srōi}$  (Inf.) از مصدر  $\text{sar}$  (پیوستن انجمن کردن) و از همین بنیاد است  $\text{sar}$  که در بند ۳ از هات ۴۹ آمده (یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱)؛ بوژدیائی  $\text{būzdyāi}$  (Inf.) از مصدر بو  $\text{bū}$  بودن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ بند ۸ هات ۴۳ .
- ۱۰ - بهره ور ، برخوردار =  $\text{rāthama}$  در گزارش پهلوی بهار  $\text{bahār}$  ، در بند ۶ از هات ۵۳ نیز آمده بمعنی بسته و پیوسته (متعلق) و پرو است ، صفتی است که از مصدر  $\text{rāth}$  در آمده یعنی از آن کسی بودن (تعلق داشتن) چنانکه در بند ۹ از هات ۵۳ آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از آن بند .

هجدهمین بند | ۱ - مزد = میژد  $\text{mīzda}$  در بند ۱۹ نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ بند ۱۳ هات ۳۴ .

۲ - ارزانی شدن، بپیزی سزاوار گردیدن (  $\text{han}$  ) نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۶ هات ۳۲ .

۳ - مادیان : اسپ  $\text{aspa}$  ، در پهلوی  $\text{aspā}$  و در فارسی اسپ، مادینه آن اسپا  $\text{aspā}$  ، اسپ ماده، مادیان .

۴ - بجای «بانر» در متن ارشن ویتی  $\text{arshnavaiti}$  آمده صفت است، در تذکیر ارشن و نت  $\text{arshnavānt}$  یعنی دارنده (جفت) نرینه یا نرینه مند و با (جفت) نر، از این صفت اسپ مراد است، بنابراین مادیان با جفتش که اسپ باشد ، این صفت از واژه ارشن  $\text{arshan}$  ساخته شده که نخست بمعنی مراد است در برابر زن = هائیریشی  $\text{hāirishī}$  که در یسنا ۶۵ در باره های ۲ و ۵ و ارت یشت پاره ۵۸ ، در برابر جهمیکا  $\text{jahikā}$  (زن بد کردار) آمده است ، دوم ارشن بمعنی اسپ نر

است چنانکه در آبان یشت پاره ۱۲۰ ، در پاره ۱۲ بهرام یشت از برای شتر نر آمده است . سوم ارشن بمعنی مرد و دلیر ویل آمده چنانکه در مهریشت پاره ۸۶ و زامیاد یشت پاره ۵۲، ارشن **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀𐬎𐬀** . arshan بمعنی نر بسا بانامهای چارپایان آمده ، از برای باز شناختن آنها از چارپایان مادینه چنانکه در پاره ۳۱ بهرام یشت و پاره ۱۰ دین یشت با واژه اسپ آمده ؛ در پاره ۷ بهرام یشت و پاره ۵۵ ارت یشت با واژه گاو آمده ؛ در پاره ۳۷ از فرگرد نهم و ندیداد و در پاره ۱۱ از فرگرد چهاردهم و ندیداد با واژه شتر آمده و جز آن ، در پهلوی گوشن **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀𐬎𐬀** یا وشن و در فارسی گشن گویم نظامی گوید : زدشت رملکه (۴) در هر قرانی بگشن آید تکاورمادیانی (خمسه نظامی چاپ بهمی جلد دوم صفحه ۱۹)

گشن در فارسی چنانکه در اوستا بمعنی همه چارپایان نراست چون گشن اشتر و میش گشن و گشن بز که در مقدمه الادب زمخشری آمده (چاپ لیبسیک ص ۷۱-۷۳) همین واژه است که در نام گشنسپ (= گشن اسپ) بجامانده : آتشکده آذر گشنسپ (= گشسپ) در آذربایجان و جشنسف، شاه فدشوارگر (پتسخوارگر) در طبرستان که نامه معروف تنسر بدو فرستاده شده، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۲۳۹ . ارشن Arshan نام یکی از شاهزادگان کیانی است ، نوه کیقباد (کی آرش = کیارش) در فروردین یشت پاره ۱۳۲ و در زامیاد یشت پاره ۷۱ با پادشاهان کیانی یاد شده، نگاه کنید بنام خشیارشن xsayârsan (خشیارشا) چهارمین پادشاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ در یادداشت شماره ۴ از بند ۷ از هات ۲۸ ، بجلد دوم یشتها ص ۲۲۵-۲۲۶ و ص ۲۲۸ نیز نگاه کنید . واژه دینو **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀𐬎𐬀** . daênû بمعنی ماده در برابر ارشن **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀𐬎𐬀** arshan (نر) در اوستا بسیار آمده، در پاره ۴۲ از فرگرد هفتم و ندیداد با نامهای چارپایانی چون خرو گاو و اسب و شتر بکار رفته ، از برای باز شناختن این ستوران از نرهای آنها در پهلوی دنوتک **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀𐬎𐬀** = denûtak = ماده آمده است ، یادداشت شماره ۱ از پاره ۴۲ هفتمین فرگرد و ندیداد نیز نگاه شود .

۵ - شتر = او شتر **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀𐬎𐬀** . ustra

۶ - پیمان داده شده =  $\text{vat} + \text{vat}$  از مصدر  $\text{vat}$  با جزء ائیمی  $\text{vat}$  . بمعنی دانستن و آگاه شدن و دریافتن در فرگردنم و ندیداد در پاره های ۲ و ۴۷ و ۵۲ و در پاره ۹ پاره ۲۵ و در پاره های ۶-۷ از پاره ۳۵ (هفت هات) با جزء فرا  $\text{vat}$  آمده است، در این بند ۱۸ از هات ۴۴ بمعنی پیمان (وعده) دادن است .

۷ - بخشایش = داونگها  $\text{vat}$  ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ بند ۱ هات ۳۴

۱ - بجای درست پیمان ایزاوخذن  $\text{vat}$  ، بجای  $\text{vat}$  .  
نوزدهمین بند  $\text{vat}$  آمده، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و  
 بواژه ایزاوخذائی  $\text{vat}$  . در یادداشت شماره ۴ بند  
 ۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - سزا = مئینی  $\text{vat}$  ، یادداشت ۱۵ بند ۱ هات ۳۱ .

۳ - نخست = پئواورویه  $\text{vat}$  ، یادداشت ۱ بند ۳  
 هات ۳۰ .

۴ - پایان = آیم  $\text{vat}$  ، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰ .

۵ - آگاه بودن ( یادداشت ) = وید وادف  $\text{vat}$  ، یادداشت ۷ بند ۴  
 هات ۲۸ .

۱ - بجای هرگز، چیتنه  $\text{vat}$  .  $\text{vat}$  (  $\text{vat}$  )  
بیستمین بند در گزارش پهلوی چیکون هرگز  $\text{vat}$  چگونه  
 هرگز = هرگز .

۲ - بجای خداوند خوب هوخشتهر  $\text{vat}$  .  $\text{vat}$   
 آمده یعنی خوب شهریار ( یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ ) ، در گزارش پهلوی خوتای  
 $\text{vat}$  ( = انوما  $\text{vat}$  ) .

۳ - دیدن =  $\text{vat}$  . در بند ۲ از هات ۵۰  $\text{vat}$  .

از مصدر پانکه  $\text{pānh}$  یعنی دیدن با مصدر پیا  $\text{pā}$  بمعنی نگاهداشتن و پاییدن که در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ هات ۲۸ گذشت، از یک بنیاد است. بار تولومه Bartholo. و گلدنر Geldner و لومل Lommel و بسیاری از دانشمندان دیگر بهمین معنی گرفته‌اند و برخی دیگر از مصدر پرت  $\text{parət}$  که بمعنی بیکار کردن و جنگیدن است، گرفته‌اند از مصدری که واژه پشنا  $\text{pashnā}$  بمعنی بیکار، نبرد، درآمده است.

- ۴ - چگونه = یایش  $\text{yâis}$  ، یادداشت شماره ۵ بند ۷ هات ۳۲.  
 ۵ - اوسیج  $\text{usiĵ}$  همین یکبار در گاتها آمده ، در جا های دیگر اوستا از او یاد نشده ، باید مانند کرپن  $\text{karapan}$  از پیشوایان دیویسنا باشد. از اوسیج و کرپن چنانکه از کوی  $\text{kavi}$  جداگانه سخن رفت ، به بند های ۱۵-۱۴ از هات ۳۲ نیز نگاه شود.  
 ۶ - خشم = آیشم  $\text{aêshama}$  ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۹.  
 ۷ - همیشه = آنمن  $\text{anman}$  ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.  
 ۸ - نالانیدن (  $\text{rud}$  ) = رود  $\text{rud}$  ، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹.

- ۹ - پروردن (  $\text{miz}$  ) از مصدر میز  $\text{miz}$  (  $\text{mîz}$  )  
 این معنی و معنیهای دیگر چون پرستاری کردن و نگهداری کردن و جز آن از خود جمله بر میآید.  $\text{miz}$  (  $\text{mîz}$  ) نیز بمعنی میزیدن (شاشیدن) است چنانکه در پاره ۶ از فرگرد سوم و ندیداد و جز آن ، در پهلوی نیز میزیتن  $\text{mîz}$   
 ۱۰ - گشایش بخشیدن = فرادئینگه  $\text{frâdaiñhê}$  (Inf.)  
 از مصدر فراد  $\text{frâd}$  ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ بند ۱۴ هات ۳۴.  
 ۱۱ - کیشت و ورز، کشاورزی، برزیگری = واستر  $\text{vâstra}$  ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۲ هات ۲۹.





- دومین بند
- ۱ - بجای گوهر مینیو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 mainyu آمده در فارسی مینو، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰.
- ۲ - سپینکه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 spanyanh، بواژه سپنت 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀؛ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 spənta (سپند) دریادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳ نگاه شود.
- ۳ - چنین (نیز) = اوئیتی 𐬀𐬀𐬀𐬀 ūiti، درجاهای دیگر اوستا 𐬀𐬀𐬀𐬀 uiti چنانکه درینسا ۴ پاره ۴ و جز آن.
- ۴ - پلید، ناپاک = انگر 𐬀𐬎𐬎𐬀 angra، دراین جا از این واژه اهریمن اراده شده در برابر سپند مینو، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ بند ۱۲ هات ۴۴.
- ۵ - «نه» و «ونه»: بجای نخستین نوئیت 𐬀𐬀𐬀𐬀 nōit و بجای دومین 𐬀𐬀𐬀𐬀 naêdā آمده، در بخشهای دیگر اوستا 𐬀𐬀𐬀𐬀 naêdhâ چنانکه در مهریشت پاره ۱۹، در بند ۶ از هات ۲۹ نیز به 𐬀𐬀𐬀𐬀 naêdhâ برخوریم و در بند ۲ از هات ۴۹ نیز خواهیم برخورد.
- ۶ - واژههایی که به منش و آموزش و خرد و کیش (= باور، اعتقاد) و گفتار و کردار و دین و روان گردانیدیم برابر است با واژههای اوستایی از روی ترتیب: مننگه 𐬀𐬀𐬀𐬀 manañh (یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۸)؛ سینگه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 sēngha (یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ خرتو 𐬀𐬀𐬀𐬀 xratu (یادداشت ۸ بند ۱ هات ۲۸)؛ ورن 𐬀𐬀𐬀𐬀 varana (یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰)؛ اوخذ 𐬀𐬀𐬀𐬀 uxdha (یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۸)؛ شیوتهن 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 syaothana (یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۸)؛ دینا 𐬀𐬀𐬀𐬀 daēnā (یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ اورون 𐬀𐬀𐬀𐬀 urvan (یادداشت ۲ بند ۴ هات ۲۸).
- ۷ - سازش کردن (𐬀𐬀𐬀𐬀) = هیچ 𐬀𐬀𐬀𐬀 haē، انبازی کردن، پیوستن، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.







- ۴ - ستاینده (دوم «دومدد» ) از ه صدرستو دوسد stu ستودن، یادداشت  
 ۵ بند ۱ هات ۳۰ .
- ۳ - نیکخواه، نیک اندیش = هودا دوسد hudâ، یادداشت ۹ بند  
 ۳ هات ۳۰ .
- ۴ - آفریدگان = (د. ۳۷) د. ۳۳۳۳۳۳ صیغه جمع حاضر از مصدر  
 دس. ah هستن، بودن . هستی یافتگان و آنانی که هستند (موجودات) مراد است.  
 یادداشت ۳ بند ۱۶ هات ۴۴ .
- ۵ - بجای روان پاک، در متن مَینو ۶ د. ۶۶۶۶ mainyu آمده باصفت سَینت  
 دس. ۳۳۳۳ spanta که در بند ۲ از همین هات یاد کردیم .
- ۶ - شنودن، شنیدن ( د. ۳۳۳۳ ) = سرو د. ۳۳۳۳ srū در نخستین  
 بند همین هات نیز آمده .
- ۷ - نیایش = وَّهمَ یاسد ۶ د. vahma، در بند ۸ همین هات نیز آمده ،  
 یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴ .
- ۸ - پرسیدن ( د. ۳۳۳۳ ) = فرَس د. ۳۳۳۳ fras بمعنی آموختن  
 ومشورت کردن هم آمده .
- ۹ - آگاهانیدن، آموزانیدن، الهام کردن ( د. ۳۳۳۳... د. ۳۳۳۳ )  
 = فراسانگه د. ۳۳۳۳ ۳۳۳۳ frâ-sânh، یادداشت ۶ بنده هات ۲۹ .
- ۱ - سود = سوا د. ۳۳۳۳ savâ چنانکه در  
 یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ هات ۴۴ گفتیم ، از این واژه سود

### هفتمین بند

جاودانی یا پاداش نیک روز پسین اراده میشود یا بخشایش ایزدی .

۴ - بجای « در دست اوست » رادَنگه دسویس radaih آمده، صفت  
 است یعنی آماده دارنده یا با اختیار خویش دارنده (نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند  
 ۹ هات ۲۹) بیگمان از این واژه همین معنی که نگارنده بآن داده اراده شده چه در  
 بند ۴ از هات ۴۳ که از پاداش و پاد افراه روز پسین سخن رفته چنین آمده : « آنگاه

که آن پادشاه بدست گرفته به پیرو دروغ و به پیرو راستی خواهی داد» .  
 ۴ - یافتن ( . دیسیسه پیروسیه . ) = ایش دیسی . ish ، یادداشت ۱۲ بند ۴  
 هات ۲۸ .

۴ - زنده = جو «دیسیه» . jva ، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹ .  
 ۵ - بودن ( . دیسیسه دیسیه + دیسیه . ) = آه دیسیه . ah هستن ، بودن  
 ( . دیسیسه پیروسیه . + دیسیه . ) = بو ( . بو ) bū بودن .  
 ۶ - جاودانی = امرتات «دیسیه» . aməratāt ، در یادداشت شماره ۵  
 از بند ۵ گذشت .

۷ - همیشه = اوت یوتی «دیسیه» . uta-yūti ، یادداشت ۳ بند ۷  
 هات ۳۰ .

۸ - کامروا = آیش ( . دیسیه پیروسیه . ) ، یادداشت شماره ۴ از بند ۹ هات  
 ۲۹ نگاه کنید .

۹ - رنج = سادرا «دیسیه» . sādra ، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۴ .

۱۰ - آفریدن ( . دیسیه دیسیه . ) = دا دیسیه . dā دادن ، آفریدن .

۱ - از تو «یک تن اراده نشده ، بلکه هر یک از شما مقصود  
 هشتمین بند» است ، همچنان است در بند های ۹ و ۱۰ .

۲ - ستایش = ستوت «دیسیه» . staota ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰ .

۳ - نماز = نمکنه «دیسیه» . nəmanh ، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸ .

۴ - بجای دریافتن ( . دیسیه . یا «دیسیه» . ) = واره «دیسیه» . varəz ورزیدن .

در اینجا جزء آ «دیسیه» در یادداشت شماره ۱ از بند ۴ همین هات گذشت .

۵ - «آری اکنون آن» = نوزیت «دیسیه» . با نسخه بدلهای گوناگون

باید چنین باشد . { . nū ( اکنون ، نون ) که در یادداشت شماره ۲ همین هات

گذشت ؛ زی «دیسیه» ( آری ) ؛ ایت «دیسیه» . it ( آن ) ضمیر اشاره است که

بر میگردد به خشتهر «دیسیه» . xshathra ( کشور ایزدی ) که در بند



یادداشت شماره ۹ بند ۵ هات ۲۹.

۸ - گشایش دادن ، فراخی بخشیدن = فر دتهائی  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀}$  در یسن ۵۷.  
fradathāi ( Inf. ) ، یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۱ .

۹ - شناسایی خوب = هئوزا تهو  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$  . haozathwa ، در یسن ۵۷  
پاره ۲۳ نیز آمده ، باواژه هوزتو  $\text{𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$  hu-zāntu یکی است یعنی  
هیئت دیگری است از آن واژه . نگاه کنید یادداشت شماره ۱۵ از بند ۳ از هات ۴۳ .

دهمین بند | ۱ - درود ، ستایش = یسن  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀}$  . yasna ، یادداشت  
۶ بند ۱ هات ۳۰ .

۲ - پارسایی = آرمتی  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀}$  . ârmati ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۳ - بزرگ داشتن : در متن  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀}$  بارتولومه Bartholomae  
آن را از مصدر mang دانسته و باواژه سانسکریت mahaya پیوسته است  
Altiranisches-Wörterbuch sp. 1135 ، بسیاری از دانشمندان دیگر از مصدر مز  
maz گرفته اند ، هر چند که بنیاد واژه روشن نباشد معنی ای که گروهی  
از آنان بر گزیده اند همان است که نگاشتیم .

۴ - همیشه = آنمن  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀}$  . anman ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .

۵ - خواندن (  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀}$  ) = سرو  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀}$  . srū ، یادداشت ۱ بند  
۲ هات ۳۰ .

۶ - نوید دادن ، آموزانیدن (  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀}$  ) = چیش  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀}$  .  
ēish ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ - رسایی و جاودانی = خرداد ، امرداد ، در یادداشت شماره ۵ از بند ۵  
همین هات گذشت .

۸ - بودن = ستوئی  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀}$  . stōi ( Inf. ) ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴ .

۹ - بارگاه ، خان و مان و سرای = دانم  $\text{𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀}$  . dam در بند ۷ از هات  
۴۸ و در بند های ۴ و ۱۰ از هات ۴۹ و در بند ۲ از هات ۵۰ نیز آمده . باواژه دمان



= نمان ، {سم} nmâna (خان و مان) یکی است و از واژه پتی {سم} pati می باشد که در یادداشت شماره ۴ از بند ۹ از هات ۴۴ گذشت و گفتیم که در پهلوی پت {سم} pat و خوتای {سم} (خدای) گویند و در فارسی بد گویند چنانکه در واژه مو بد و هیر بد و سپهد و درستبد (پزشک) و اندرز بد و جز آن .

پتی = پت = بد یا بد بمعنی بزرگ و سرور و مهتر و خداوندگار است، کدخدا درست معنی واژه های اوستایی « دم » و « پتی » میباشد، چه کده (دراوستا کت و {سم} kata و در پهلوی کتک {سم} ) بمعنی خانه و سرای میباشد چون آتشکده و بتکده و میکده و جز آن، اما کدخدا در بند ۱۱ از هات ۴۵ بمعنی بزرگ خانه یا بزرگ ده گرفته نشده بلکه بمعنی سرور و مهتر و فرمانگزار و شهریار است :

کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین بکوه اندرون ساخت جای (فردوسی)  
 ۷ - دوست = اورو تپه در {سم} urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .

۸ - برادر = براتر {سم} brâtar ، در فرس هخامنشی نیز براتر در پهلوی هم براتر {سم} ، واژه خونگهر {سم} xvanhar یعنی خواهر در گاتها نیامده اما در پخشهای دیگر اوستا چندین بار بآن بر میخوریم چنانکه در ارت یشت پاره ۱۶ و فرگرد دوازدهم و ندیداد پاره ۵ و جز آن . واژه پدر = پتر {سم} patar در بند ۸ از هات ۳۱ گذشت ؛ ماتر {سم} mâtar یعنی مادر در گاتها نیامده ، در جاهای دیگر چندین بار آمده چنانکه در یسنا ۳۸ (هفت هات ) پاره ۵ و ارت یشت پاره ۱۶ و فرگرد دوازدهم و ندیداد پاره ۱ ؛ از واژه پوتهر {سم} puthra یعنی پسر و از واژه دوگیدار {سم} dugadar یعنی دختر که هر دو در گاتها آمده در یادداشت شماره ۳ از بند ۷ هات ۴۴ و در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ همین هات سخن داشتیم . بهمه این واژهها در پاره ۱ و پاره ۵ از دوازدهمین فرگرد و ندیداد بر میخوریم و در همان فرگرد و ندیداد



خویشان دیگر چنین نامیده شده اند: نیاک {ندسدوسد} = nyâka = نیا، پدر  
 بزرگ، پدرکلان؛ نیاکا {ندسدوسد} = nyâkâ = مادر بزرگ، مادرکلان (پاره ۹  
 و ۱۱)؛ نَپَت {ندسدسد} = napat = نوه، نواده؛ اگر دختر باشد نپتی  
 {ندسدسد} = naptî (پاره ۱۰ و ۱۱) بواژه نَپَتِ napat در بند ۱۲ از هات  
 ۴۶ خواهیم برخورد؛ توئیریَه {ندسدسدسد} = tûiryâ برادر پدر (عم) در فرهنگهای  
 فارسی اُودَر (یا افدر) برادر پدر (عم) یاد شده است؛ توئیریا {ندسدسدسد} =  
 tûiryâ خواهر پدر (عمه) (پاره ۱۵)؛ براترویَه {ندسدسدسدسد} = brâtruya  
 برادر زاده، اگر دختر باشد براترویا {ندسدسدسدسدسد} = brâtruyâ = دختر برادر  
 (پاره ۱۴)؛ توئیریو پوتَهَر {ندسدسدسدسدسدسد} = tûiryô-Puthra = پسر  
 برادر پدر (پسر عم)؛ توئیریَه دوغذَر {ندسدسدسدسدسدسدسد} = tûiryâ-dughdhar  
 = دختر خواهر پدر (دختر عمه) (پاره ۱۷)، از برای خویشان واژه تَتُوخمن  
 {ندسدسدسدسدسدسدسدسد} = taoxman آمده (پاره ۲۱)، همین واژه است که در فارسی تخم  
 شده و بهمین معنی هم در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد دوم و نندیداد پاره  
 ۲۵ و جز آن.

## اَشْتَوَد گات: یسنا، هات ۶۱

۱ - زمین = زام 𐬰𐬀𐬎𐬎 - zam در اوستا، چنانکه در فارسی، بمعنی خاک و مرز و بوم است ( یادداشت ۲ از بند ۴ هات ۴۴)، در هادخت نسک فرگرد سوم پاره ۲۰ آمده: روان گناهکار درجهان دیگر سرگشته و پریشان چنین بزبان راند: کام نمویی زام 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 - 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 - 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 = kām-nəmōi-zam = بکدام زمین روی آورم. نگاه کنید بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده ص ۱۷۲.

۲ - روی آوردن = نمویی 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 - nəmōi در دومین جمله همین بند نیز آمده از مصدر نم 𐬎𐬀𐬎 - nam، درجا های دیگر اوستا بسیار بکار رفته: در پاره ۳۵ زامیاد یشت باجزء آپ: 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 - 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 - apa-nam (بدر رفتن، برگشتن، گریختن)؛ در پاره ۹۶ از همان یشت باجزء فرا: 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 - 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 - frā-nam (گریختن) همچنین است در پاره ۱۸ از یسنا ۵۷ و در پاره ۴ درواسپ (= گوش) یشت و در قفره ۵۶ از بهرام یشت بمعنی خمائیدن است؛ در پاره ۳۹ فروردین یشت و پاره ۱۰ از دومین فرگرد و ندیداد با جزء وی: 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 - 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 - vī-nam (گشودن، از هم جدا کردن، تمایل دادن)، واژه نم nam در فرهنگهای فارسی بجا مانده و آن واژه نمیدن است که بمعنی میل کردن و توجه کردن یادگر دیده است و در فرهنگ جهانگیری باین شعر مولوی گواه آورده شده:

وقت مرگ و درد آنسوئی نمی چونکه دولت رفت خوانی اعجمی

این شعر را در مثنوی جلال الدین نیافتم.

- ۳ - کجا = کوتهرا 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 - kuthrā، یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۴.
- ۴ - رفتن ( 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 - 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 ) از مصدر ای i یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.
- ۵ - آزاده، رزمی، سپاهی، لشکری = خوئیو 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 - xvaētu؛

پیشوا = آئیرِمنَ 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. airyaman ؛ برزیکر، کشاورز = وِرژنا  
 وَاذَکَرُ؟ 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. vərəzēnā (در اینجا بهیئت تأنیث آمده) بگفتار پیشه وران نگاه  
 کنید دربخش نخست.

۶ - دورداشتن (𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥... 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) (ازمصدر دا باجزء پشیری:  
 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. pairi-dâ دورداشتن، جداکردن.

۷ - خوشنودکننده = خشنو 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. xshnu صفت است، یادداشت ۱۰  
 بند ۱ هات ۲۸.

۸ - ... نظر بوزن شعر باید يك واژه افتاده باشد امازیانی بمعنی نرسیده.

۹ - فرمانروا = ساستر 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. sāstar سردار، سر کرده (امیر)  
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۷ هات ۳۴

۱۰ - کشور = دخیو 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. dahyu، یادداشت ۶ بند ۱۶ هات ۳۱.

۱ - ناتوان = آن آئش 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. an-aēsha،  
 دومین بند | یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۹.

۲ - کم خواسته و کم کس یا کم کارگر: این دو واژه هر دو در متن صفت آمده،  
 همچنان واژه‌ای که به «بخشای» گردانیدیم نیز صفت است یعنی بخشنده، بخشاینده. بسا  
 صفتیایی که در اوستا بکار رفته، نه در فارسی و نه در هیچیک از زبانهای دیگر، ترجمه  
 صفت بصفت درست در نمی‌آید. ناگزیر باید بهیئت دیگر در آورد تا همان مفهوم  
 را برساند. کم خواسته = کمن فشو 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. kamna-fshva : ازدو  
 جزء آمیزش یافته نخست کمن 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. kamna در فرس هخامنشی نیز کمن  
 kamna، در پهلوی 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. و در فارسی کم گوئیم. دوم از واژه فشو 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. fshu  
 (= پاسو 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. pasu) که در یادداشت شماره ۹ از بند ۵ هات ۲۹ گتیم بمعنی  
 چارپای خانگی است، کمن فشو یعنی کم رمه و اندک گله یا کسی که اندک گله و رمه دارد  
 و چارپاکم دارد بعبارت دیگر کم خواسته (اندک مال) در گزارش پهلوی (= زند)  
 نیز کم رمک و 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. (کم رمه) شده و در توضیح آمده خواستک کم 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. و ۶۵.

(کم خواسته = کم مال). دومین صفت که کم کس یا کم کارگر باشد در متن کمنانر ۹۶۳-۱۰۱۰. kamnā-nar آمده باواژه نر ۱۰۱۰. nar ساخته شده و در یادداشت شماره ۵ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی نر و مرد و کس میباشد در گزارش پهلوی کم مرد شده است.

۳ - گله کردن ( ۱۰۱۰-۱۰۱۱ ) = گرز ۱۰۱۱-۱۰۱۲ , garəz , یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۹ .

۴ - نگریستن ، دیدن ( ۱۰۱۱-۱۰۱۲ ) = وین ۱۰۱۱-۱۰۱۲ (وین واین ۱۰۱۱-۱۰۱۲) vaën ) با جزء آ ۱۰۱۱-۱۰۱۲ در متن آمده . سه ۱۰۱۱-۱۰۱۲ ، سه ۱۰۱۱-۱۰۱۲ در سرواژه « ۱۰۱۱-۱۰۱۲ » در وزن زیادتی است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲ هات ۳۰ .

۵ - یاری ، رامش = رفذر ۱۰۱۱-۱۰۱۲ rafədhra ، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸ .

۶ - بجای « بخشای » در متن چگکوونگه ۱۰۱۱-۱۰۱۲ « ۱۰۱۱-۱۰۱۲ » . eāgvanh آمده ، در یادداشت شماره ۲ گفتیم که این صفت است یعنی بخشاینده ، در بند ۲۰ از هات ۵۱ چگد ۱۰۱۱-۱۰۱۲ eāgad نیز صفت است بمعنی بخشاینده ، دهنده ، ارزانی دارنده ، کام بر آورنده ، آرزو بر آورنده . در باره ۲ از بسنا ۳۸ (هفت هات) واژه چگمن ۱۰۱۱-۱۰۱۲ eāgəman بمعنی بخشش وارمغان است ، برخی این واژه هارا از مصدر چگ ۱۰۱۱-۱۰۱۲ eāg دانسته بمعنی بخشیدن و آرزو کردن و درخواستن گرفته اند .

۷ - دوست = فریه ۱۰۱۱-۱۰۱۲ frīa ، یادداشت ۶ بند ۱۴ هات ۴۳

۸ - آگاهانیدن ، آموزانیدن ( ۱۰۱۱-۱۰۱۲ ) = آخسا ۱۰۱۱-۱۰۱۲ . ā-xsā ، یادداشت ۱۱ بند ۴ هات ۲۸ .

۹ - دارایی = ایشتی ۱۰۱۱-۱۰۱۲ . ištī ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲ .

۱ - سومین بند | بامداد روز: اوخشانوآسنام ۱۰۱۱-۱۰۱۲ . ۱۰۱۱-۱۰۱۲ . در بند ۱۰ از هات ۵۰ نیز آمده: آسنام اوخشا ۱۰۱۱-۱۰۱۲ . ۱۰۱۱-۱۰۱۲ .











فراهم کردن ، آماده کردن . یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰ .

۱ - دانا ، خوب شناسا ، نیک دانا = هوز تَوو مَن دَنی سَمَد .  
پنجمین بند hu-2ēntu ، یادداشت ۱۵ بند ۳ هات ۴۳ .

۲ - توانستن مَن ویج مَد پَرود . = خشی مَن ویج دَو . xshi ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ - نگاهداری کردن ( ویج مَد ) = دَر ویج . dar داشتن ، یادداشت شماره ۷ بند ۷ هات ۳۱ .

۴ - بر آن داشتن ، وادار کردن ( مَد ویج دَو ) ، از مصدر دا ویج دَو .  
 dā ( دادن ، بخشیدن با جزء آ مَد )

۵ - روش ، رویه = اورواتی دَر ویج مَد دَو . urvāti ، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ - پیمان ، پیوند و پیوستگی ( دَر ویج دَو ویج دَو ) = میتهر ۶ دَر ویج دَو .  
 mithra در فرس هخامنشی نیز میتهر ، در فارسی مهر گویم و بمعنی پیمان و پیوند و دوستی و خورشید است و نام هفتمین ماه از سال است . در گاتها همین یکبار آمده و بمعنی پیمان و پیوند ( عهد و قرار ) است . در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و بهمین معنی که در گاتها آمده در جاهای دیگر اوستا نیز آمده چنانکه در فرگرد چهارم و ندیداد در پاره های ۱ - ۱۵ و در بسیاری از پاره های دیگر . گذشته از این ، مهر یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست و مهریشت که یکی از دلکشترین یشتهاست درستایش ایزد مهر است . مهر فرشته فروغ و راستی و پیمان است . صفت میتهر و دروج ۶ دَر ویج دَو - ویج دَو . mithrō-druj که در پاره ۱۹ مهریشت و در پاره ۳ از یسنا ۶۱ و در بسیاری از جاهای دیگر آمده بمعنی دروغگوینده به مهر یا پیمان شکن . همچنین صفت میتهر و زیا ۶ دَر ویج دَو - کد مَد - mithrō-zyā که در پاره ۸۲ مهریشت و در پاره ۳ از یسنا ۶۱ آمده یعنی به مهر زیان رساننده یا پیمان شکن ؛ میتهر و آئو جنگه ۶ دَر ویج دَو - مَد مَد مَد مَد .

mithrô-aojānh یعنی به مهر زورگوینده یا پیمان شکن که در پاره ۱۰۴ مهریشت آمده و جز آن .

اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی چندین بار در سنگ نبشته ( کتیبه ) های خود مهر را یاد کرده اند . همچنین در کنده گری ( حجاری ) طاق بستان ایزد مهر پهلوی اردشیر دوم ساسانی دیده میشود . چون در نخستین جلد یشتها از مهر سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید .

نگاه کنید بصفحه ۳۹۲ - ۴۲۰ آن نامه و بگفتار انگلیسی نگارنده :

Mithra-Cult: The Journal of the Bihar and Orissa Research Society, vol. XIX, 1933, Part III, p. 255-280.

۷ - برگشتن ( رده ۳۳۳۶ ) از مصدر ای . آمدن ، شدن با جزء آ . نگاه کنید یادداشت شماره ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۸ - دستور، آیین، فرمان = رشن } رشن - rashn ، در بند ۱۲ هات ۳۴ بواژه های رازر } رازر } rāzara و راشن } راشن } rāshn برخورداریم، هر دو از يك بنیاد است ، نخستین را بمعنی آیین گرفتیم و دومین را بمعنی پاداش . در بند ۶ هات ۵۰ بواژه رازن } رازن } rāzan بمعنی آیین خواهیم برخوردار و از همین بنیاد است واژه رَسْمَن } رَسْمَن } rasman که در آبان یشت پاره ۶۸ و در بهرام یشت پاره ۴۳ بمعنی رده ( صف جنگ ) میباشد برابر واژه لاتین regimen که در فرانسه régime شده است ، از همین واژه است واژه رزم در فارسی ، این واژه بمعنی پیکار و نبرد و جنگ بمناسبت رده های ( صفهای ) آراسته جنگاوران و هماوردان است . همه این واژه ها از مصدر رز } رز } raz در آمده که بمعنی آراستن و مرتب ساختن و نظم دادن است چنانکه در مهریشت پاره ۱۴ و بهرام یشت پاره های ۴۳ و ۴۷ بکار رفته است . از این مصدر با جزء آئیوی : رده کله د - رده } رده } aiwi-raz واژه افراختن ( افرازم ، افرازد ) فارسی در آمده است . در نخستین جلد یشتهای ۵۶۲ سطر سوم لغزشی بنکارنده روی داده واژه « آراستن » را با مصدر رز } رز } raz اوستا یکی دانسته است . آراستن ، چنانکه در یادداشت شماره

۵ از بند ۹ هات ۲۹ گفتیم، از مصدر راد، راد rād اوستایی است. واژه‌هایی که از مصدر رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ در آمده در اوستا بسیار است از آنهاست اِرَزْ رَزْ رَزْ که در مهریشت پاره ۳۶ و در یسنا ۵۷ پاره ۱۲ آمده؛ اِرَزْنَه که در پاره ۸ مهریشت و پاره ۴۲ زامیاد یشت آمده بمعنی رزم، آورد، جنگ، کارزار، پیکار، نبرد و بهمین معنی است اِرَزْیا رَزْیا رَزْیا در پاره ۱۰۷ فروردین یشت؛ اِرَزْیَنْت رَزْیا رَزْیا رَزْیا در پاره ۳۳ فروردین یشت آمده، صفت است یعنی جنگ کننده، رزم آزما و جز آن در فارسی، گذشته از واژه‌های افراختن و رزم، واژه رده یعنی رسته (صف) از همین بنیاد است:

رده بر کشیدند ایرانیان بیستند خون ریختن را میان (فردوسی)  
 رَشْنُو رَزْ رَزْ رَزْ که نام ایزد درستی و دادگری است نیز از بنیاد رَزْ رَزْ می‌باشد. رشنو در پهلوی رَشْنُو و در فارسی رشن یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست. رشن یشت از آن این فرشته است، نگهبانی هجدهمین روز از ماه سپرده باین فرشته است. در نخستین جلد یشتها ص ۵۶۱ - ۵۶۳ از او سخن داشتیم.

۹ - زندگی کردن ( رَزْ رَزْ رَزْ ) = جی رَزْ . ( rā = جی رَزْ ) ، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹ .

۱۰ - بخرد، خردمند، دانا، هوشیار = ویچیرَ رَزْ رَزْ رَزْ . vīcira ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۹ .

۱۱ - آزاده = خوئِنُو رَزْ رَزْ رَزْ . xvaētu ، یادداشت شماره ۵ از بند ۱ همین هات نگاه کنید .

۱۲ - آگاهانیدن، گفتن ( رَزْ رَزْ رَزْ ... رَزْ رَزْ رَزْ ) از مصدر مرو

۱۳ - mrū با جزء فَرُو رَزْ رَزْ . ( = فَرَا رَزْ رَزْ ) فرا گفتن .

۱۳ - گزند، خونریزی، ستم = خَرُونِیَه رَزْ رَزْ رَزْ . xrūnya ، در

گزارش پهلوی ویخرونیه 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 vixrūnīh در توضیح افزوده شده  
 دروندیه 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 drvandīh (ناپاکی) در بند ۸ از هات ۵۳ خروینرا xrunarā  
 آمده در گزارش پهلوی ویخرونیه vixrūnīh شده و در توضیح افزوده شده  
 ریش 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 (زخم) ، در بند ۱۱ از هات ۴۸ خرور 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 xrūra  
 صفت است یعنی خونخوار ، سنکدل ، بیدادگر ، ستنبه ، سهمگین . در گزارش پهلوی  
 دروندان خروکیه 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 در توضیح افزوده شده ریش 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 .  
 بهمین معنی است خروم 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 xrūma در پاره ۳۸ مهریشت و پاره ۳۸  
 فروردین یشت و نیز بهمین معنی است صفت خروت 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 xrūta در  
 فرگرد هفتم و ندیداد پاره ۲۷ . خرومین 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 xrūmīn در مهریشت پاره  
 ۳۸ از قیود است یعنی ستمگراهِ ؛ خرو 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 xrū در پاره ۳۳ بهرام یشت یعنی  
 گوشت خونین ، پاره گوشت خام . خرو xrū نیز نام دیوی است ، در پاره های ۹ و ۱۲  
 از یازدهمین فرگرد و ندیداد با گروهی از دیو های دیگر یاد شده است . نگاه  
 کنید یادداشت شماره ۱ از پاره ۳۰ از چهارمین فرگرد و ندیداد .

۱۴ - پناه دادن ، یاری کردن ، نگهداری کردن ، رهانیدن = اوزاومیتپیوئی  
 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 uz-ūithyōi (یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹) بارتولومه Bartholo.  
 آنرا از مصدر آو 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 av یاری کردن با جزء اوز 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 uz ، دانسته .

ششمین بند | ۱ - درخواستن ( 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 ish ) = ایش 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 ish  
 در بند ۹ همین هات نیز آمده . نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴

هات ۲۸ .

۲ - آمدن ( 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 ) = ای د . با جزء آ 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 ، در یادداشت  
 شماره ۷ از بند پیش گذشت .

۳ - بدرستی = هئیتیه 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭥 haithya در بند ۱۹ همین هات  
 نیز آمده . نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند هات ۳۰ . بارتولومه Bartholo آن  
 را در این بند haëthahaya نوشته و بمعنی Genossenschaft gehörig گرفته :

Altiranisches Wörterb. sp. 1729

- هئیتیه haithya در اینجا صفت است یعنی آشکار ، راست ، درست ، هویدا .
- ۴ - آفریده = دامن 𐎠𐎡𐎣𐎤𐎥𐎦𐎧𐎨𐎩𐎪𐎫𐎬𐎭𐎮𐎯𐎰𐎱𐎲𐎳𐎴𐎵𐎶𐎷𐎸𐎹𐎺𐎻𐎼𐎽𐎾𐎿𐏀𐏁𐏂𐏃𐏄𐏅𐏆𐏇𐏈𐏉𐏊𐏋𐏌𐏍𐏎𐏏𐏐𐏑𐏒𐏓𐏔𐏕𐏖𐏗𐏘𐏙𐏚𐏛𐏜𐏝𐏞𐏟𐏠𐏡𐏢𐏣𐏤𐏥𐏦𐏧𐏨𐏩𐏪𐏫𐏬𐏭𐏮𐏯𐏰𐏱𐏲𐏳𐏴𐏵𐏶𐏷𐏸𐏹𐏺𐏻𐏼𐏽𐏾𐏿𐐀𐐁𐐂𐐃𐐄𐐅𐐆𐐇𐐈𐐉𐐊𐐋𐐌𐐍𐐎𐐏𐐐𐐑𐐒𐐓𐐔𐐕𐐖𐐗𐐘𐐙𐐚𐐛𐐜𐐝𐐞𐐟𐐠𐐡𐐢𐐣𐐤𐐥𐐦𐐧𐐨𐐩𐐪𐐫𐐬𐐭𐐮𐐯𐐰𐐱𐐲𐐳𐐴𐐵𐐶𐐷𐐸𐐹𐐺𐐻𐐼𐐽𐐾𐐿𐑀𐑁𐑂𐑃𐑄𐑅𐑆𐑇𐑈𐑉𐑊𐑋𐑌𐑍𐑎𐑏𐑐𐑑𐑒𐑓𐑔𐑕𐑖𐑗𐑘𐑙𐑚𐑛𐑜𐑝𐑞𐑟𐑠𐑡𐑢𐑣𐑤𐑥𐑦𐑧𐑨𐑩𐑪𐑫𐑬𐑭𐑮𐑯𐑰𐑱𐑲𐑳𐑴𐑵𐑶𐑷𐑸𐑹𐑺𐑻𐑼𐑽𐑾𐑿𐒀𐒁𐒂𐒃𐒄𐒅𐒆𐒇𐒈𐒉𐒊𐒋𐒌𐒍𐒎𐒏𐒐𐒑𐒒𐒓𐒔𐒕𐒖𐒗𐒘𐒙𐒚𐒛𐒜𐒝𐒞𐒟𐒠𐒡𐒢𐒣𐒤𐒥𐒦𐒧𐒨𐒩𐒪𐒫𐒬𐒭𐒮𐒯𐒰𐒱𐒲𐒳𐒴𐒵𐒶𐒷𐒸𐒹𐒺𐒻𐒼𐒽𐒾𐒿𐓀𐓁𐓂𐓃𐓄𐓅𐓆𐓇𐓈𐓉𐓊𐓋𐓌𐓍𐓎𐓏𐓐𐓑𐓒𐓓𐓔𐓕𐓖𐓗𐓘𐓙𐓚𐓛𐓜𐓝𐓞𐓟𐓠𐓡𐓢𐓣𐓤𐓥𐓦𐓧𐓨𐓩𐓪𐓫𐓬𐓭𐓮𐓯𐓰𐓱𐓲𐓳𐓴𐓵𐓶𐓷𐓸𐓹𐓺𐓻𐓼𐓽𐓾𐓿𐔀𐔁𐔂𐔃𐔄𐔅𐔆𐔇𐔈𐔉𐔊𐔋𐔌𐔍𐔎𐔏𐔐𐔑𐔒𐔓𐔔𐔕𐔖𐔗𐔘𐔙𐔚𐔛𐔜𐔝𐔞𐔟𐔠𐔡𐔢𐔣𐔤𐔥𐔦𐔧𐔨𐔩𐔪𐔫𐔬𐔭𐔮𐔯𐔰𐔱𐔲𐔳𐔴𐔵𐔶𐔷𐔸𐔹𐔺𐔻𐔼𐔽𐔾𐔿𐕀𐕁𐕂𐕃𐕄𐕅𐕆𐕇𐕈𐕉𐕊𐕋𐕌𐕍𐕎𐕏𐕐𐕑𐕒𐕓𐕔𐕕𐕖𐕗𐕘𐕙𐕚𐕛𐕜𐕝𐕞𐕟𐕠𐕡𐕢𐕣𐕤𐕥𐕦𐕧𐕨𐕩𐕪𐕫𐕬𐕭𐕮𐕯𐕰𐕱𐕲𐕳𐕴𐕵𐕶𐕷𐕸𐕹𐕺𐕻𐕼𐕽𐕾𐕿𐖀𐖁𐖂𐖃𐖄𐖅𐖆𐖇𐖈𐖉𐖊𐖋𐖌𐖍𐖎𐖏𐖐𐖑𐖒𐖓𐖔𐖕𐖖𐖗𐖘𐖙𐖚𐖛𐖜𐖝𐖞𐖟𐖠𐖡𐖢𐖣𐖤𐖥𐖦𐖧𐖨𐖩𐖪𐖫𐖬𐖭𐖮𐖯𐖰𐖱𐖲𐖳𐖴𐖵𐖶𐖷𐖸𐖹𐖺𐖻𐖼𐖽𐖾𐖿𐗀𐗁𐗂𐗃𐗄𐗅𐗆𐗇𐗈𐗉𐗊𐗋𐗌𐗍𐗎𐗏𐗐𐗑𐗒𐗓𐗔𐗕𐗖𐗗𐗘𐗙𐗚𐗛𐗜𐗝𐗞𐗟𐗠𐗡𐗢𐗣𐗤𐗥𐗦𐗧𐗨𐗩𐗪𐗫𐗬𐗭𐗮𐗯𐗰𐗱𐗲𐗳𐗴𐗵𐗶𐗷𐗸𐗹𐗺𐗻𐗼𐗽𐗾𐗿𐘀𐘁𐘂𐘃𐘄𐘅𐘆𐘇𐘈𐘉𐘊𐘋𐘌𐘍𐘎𐘏𐘐𐘑𐘒𐘓𐘔𐘕𐘖𐘗𐘘𐘙𐘚𐘛𐘜𐘝𐘞𐘟𐘠𐘡𐘢𐘣𐘤𐘥𐘦𐘧𐘨𐘩𐘪𐘫𐘬𐘭𐘮𐘯𐘰𐘱𐘲𐘳𐘴𐘵𐘶𐘷𐘸𐘹𐘺𐘻𐘼𐘽𐘾𐘿𐙀𐙁𐙂𐙃𐙄𐙅𐙆𐙇𐙈𐙉𐙊𐙋𐙌𐙍𐙎𐙏𐙐𐙑𐙒𐙓𐙔𐙕𐙖𐙗𐙘𐙙𐙚𐙛𐙜𐙝𐙞𐙟𐙠𐙡𐙢𐙣𐙤𐙥𐙦𐙧𐙨𐙩𐙪𐙫𐙬𐙭𐙮𐙯𐙰𐙱𐙲𐙳𐙴𐙵𐙶𐙷𐙸𐙹𐙺𐙻𐙼𐙽𐙾𐙿𐚀𐚁𐚂𐚃𐚄𐚅𐚆𐚇𐚈𐚉𐚊𐚋𐚌𐚍𐚎𐚏𐚐𐚑𐚒𐚓𐚔𐚕𐚖𐚗𐚘𐚙𐚚𐚛𐚜𐚝𐚞𐚟𐚠𐚡𐚢𐚣𐚤𐚥𐚦𐚧𐚨𐚩𐚪𐚫𐚬𐚭𐚮𐚯𐚰𐚱𐚲𐚳𐚴𐚵𐚶𐚷𐚸𐚹𐚺𐚻𐚼𐚽𐚾𐚿𐛀𐛁𐛂𐛃𐛄𐛅𐛆𐛇𐛈𐛉𐛊𐛋𐛌𐛍𐛎𐛏𐛐𐛑𐛒𐛓𐛔𐛕𐛖𐛗𐛘𐛙𐛚𐛛𐛜𐛝𐛞𐛟𐛠𐛡𐛢𐛣𐛤𐛥𐛦𐛧𐛨𐛩𐛪𐛫𐛬𐛭𐛮𐛯𐛰𐛱𐛲𐛳𐛴𐛵𐛶𐛷𐛸𐛹𐛺𐛻𐛼𐛽𐛾𐛿𐜀𐜁𐜂𐜃𐜄𐜅𐜆𐜇𐜈𐜉𐜊𐜋𐜌𐜍𐜎𐜏𐜐𐜑𐜒𐜓𐜔𐜕𐜖𐜗𐜘𐜙𐜚𐜛𐜜𐜝𐜞𐜟𐜠𐜡𐜢𐜣𐜤𐜥𐜦𐜧𐜨𐜩𐜪𐜫𐜬𐜭𐜮𐜯𐜰𐜱𐜲𐜳𐜴𐜵𐜶𐜷𐜸𐜹𐜺𐜻𐜼𐜽𐜾𐜿𐝀𐝁𐝂𐝃𐝄𐝅𐝆𐝇𐝈𐝉𐝊𐝋𐝌𐝍𐝎𐝏𐝐𐝑𐝒𐝓𐝔𐝕𐝖𐝗𐝘𐝙𐝚𐝛𐝜𐝝𐝞𐝟𐝠𐝡𐝢𐝣𐝤𐝥𐝦𐝧𐝨𐝩𐝪𐝫𐝬𐝭𐝮𐝯𐝰𐝱𐝲𐝳𐝴𐝵𐝶𐝷𐝸𐝹𐝺𐝻𐝼𐝽𐝾𐝿𐞀𐞁𐞂𐞃𐞄𐞅𐞆𐞇𐞈𐞉𐞊𐞋𐞌𐞍𐞎𐞏𐞐𐞑𐞒𐞓𐞔𐞕𐞖𐞗𐞘𐞙𐞚𐞛𐞜𐞝𐞞𐞟𐞠𐞡𐞢𐞣𐞤𐞥𐞦𐞧𐞨𐞩𐞪𐞫𐞬𐞭𐞮𐞯𐞰𐞱𐞲𐞳𐞴𐞵𐞶𐞷𐞸𐞹𐞺𐞻𐞼𐞽𐞾𐞿𐟀𐟁𐟂𐟃𐟄𐟅𐟆𐟇𐟈𐟉𐟊𐟋𐟌𐟍𐟎𐟏𐟐𐟑𐟒𐟓𐟔𐟕𐟖𐟗𐟘𐟙𐟚𐟛𐟜𐟝𐟞𐟟𐟠𐟡𐟢𐟣𐟤𐟥𐟦𐟧𐟨𐟩𐟪𐟫𐟬𐟭𐟮𐟯𐟰𐟱𐟲𐟳𐟴𐟵𐟶𐟷𐟸𐟹𐟺𐟻𐟼𐟽𐟾𐟿𐠀𐠁𐠂𐠃𐠄𐠅𐠆𐠇𐠈𐠉𐠊𐠋𐠌𐠍𐠎𐠏𐠐𐠑𐠒𐠓𐠔𐠕𐠖𐠗𐠘𐠙𐠚𐠛𐠜𐠝𐠞𐠟𐠠𐠡𐠢𐠣𐠤𐠥𐠦𐠧𐠨𐠩𐠪𐠫𐠬𐠭𐠮𐠯𐠰𐠱𐠲𐠳𐠴𐠵𐠶𐠷𐠸𐠹𐠺𐠻𐠼𐠽𐠾𐠿𐡀𐡁𐡂𐡃𐡄𐡅𐡆𐡇𐡈𐡉𐡊𐡋𐡌𐡍𐡎𐡏𐡐𐡑𐡒𐡓𐡔𐡕𐡖𐡗𐡘𐡙𐡚𐡛𐡜𐡝𐡞𐡟𐡠𐡡𐡢𐡣𐡤𐡥𐡦𐡧𐡨𐡩𐡪𐡫𐡬𐡭𐡮𐡯𐡰𐡱𐡲𐡳𐡴𐡵𐡶𐡷𐡸𐡹𐡺𐡻𐡼𐡽𐡾𐡿𐢀𐢁𐢂𐢃𐢄𐢅𐢆𐢇𐢈𐢉𐢊𐢋𐢌𐢍𐢎𐢏𐢐𐢑𐢒𐢓𐢔𐢕𐢖𐢗𐢘𐢙𐢚𐢛𐢜𐢝𐢞𐢟𐢠𐢡𐢢𐢣𐢤𐢥𐢦𐢧𐢨𐢩𐢪𐢫𐢬𐢭𐢮𐢯𐢰𐢱𐢲𐢳𐢴𐢵𐢶𐢷𐢸𐢹𐢺𐢻𐢼𐢽𐢾𐢿𐣀𐣁𐣂𐣃𐣄𐣅𐣆𐣇𐣈𐣉𐣊𐣋𐣌𐣍𐣎𐣏𐣐𐣑𐣒𐣓𐣔𐣕𐣖𐣗𐣘𐣙𐣚𐣛𐣜𐣝𐣞𐣟𐣠𐣡𐣢𐣣𐣤𐣥𐣦𐣧𐣨𐣩𐣪𐣫𐣬𐣭𐣮𐣯𐣰𐣱𐣲𐣳𐣴𐣵𐣶𐣷𐣸𐣹𐣺𐣻𐣼𐣽𐣾𐣿𐤀𐤁𐤂𐤃𐤄𐤅𐤆𐤇𐤈𐤉𐤊𐤋𐤌𐤍𐤎𐤏𐤐𐤑𐤒𐤓𐤔𐤕𐤖𐤗𐤘𐤙𐤚𐤛𐤜𐤝𐤞𐤟𐤠𐤡𐤢𐤣𐤤𐤥𐤦𐤧𐤨𐤩𐤪𐤫𐤬𐤭𐤮𐤯𐤰𐤱𐤲𐤳𐤴𐤵𐤶𐤷𐤸𐤹𐤺𐤻𐤼𐤽𐤾𐤿𐥀𐥁𐥂𐥃𐥄𐥅𐥆𐥇𐥈𐥉𐥊𐥋𐥌𐥍𐥎𐥏𐥐𐥑𐥒𐥓𐥔𐥕𐥖𐥗𐥘𐥙𐥚𐥛𐥜𐥝𐥞𐥟𐥠𐥡𐥢𐥣𐥤𐥥𐥦𐥧𐥨𐥩𐥪𐥫𐥬𐥭𐥮𐥯𐥰𐥱𐥲𐥳𐥴𐥵𐥶𐥷𐥸𐥹𐥺𐥻𐥼𐥽𐥾𐥿𐦀𐦁𐦂𐦃𐦄𐦅𐦆𐦇𐦈𐦉𐦊𐦋𐦌𐦍𐦎𐦏𐦐𐦑𐦒𐦓𐦔𐦕𐦖𐦗𐦘𐦙𐦚𐦛𐦜𐦝𐦞𐦟𐦠𐦡𐦢𐦣𐦤𐦥𐦦𐦧𐦨𐦩𐦪𐦫𐦬𐦭𐦮𐦯𐦰𐦱𐦲𐦳𐦴𐦵𐦶𐦷𐦸𐦹𐦺𐦻𐦼𐦽𐦾𐦿𐧀𐧁𐧂𐧃𐧄𐧅𐧆𐧇𐧈𐧉𐧊𐧋𐧌𐧍𐧎𐧏𐧐𐧑𐧒𐧓𐧔𐧕𐧖𐧗𐧘𐧙𐧚𐧛𐧜𐧝𐧞𐧟𐧠𐧡𐧢𐧣𐧤𐧥𐧦𐧧𐧨𐧩𐧪𐧫𐧬𐧭𐧮𐧯𐧰𐧱𐧲𐧳𐧴𐧵𐧶𐧷𐧸𐧹𐧺𐧻𐧼𐧽𐧾𐧿𐨀𐨁𐨂𐨃𐨄𐨅𐨆𐨇𐨈𐨉𐨊𐨋𐨌𐨍𐨎𐨏𐨐𐨑𐨒𐨓𐨔𐨕𐨖𐨗𐨘𐨙𐨚𐨛𐨜𐨝𐨞𐨟𐨠𐨡𐨢𐨣𐨤𐨥𐨦𐨧𐨨𐨩𐨪𐨫𐨬𐨭𐨮𐨯𐨰𐨱𐨲𐨳𐨴𐨵𐨶𐨷𐨹𐨺𐨸𐨻𐨼𐨽𐨾𐨿𐩀𐩁𐩂𐩃𐩄𐩅𐩆𐩇𐩈𐩉𐩊𐩋𐩌𐩍𐩎𐩏𐩐𐩑𐩒𐩓𐩔𐩕𐩖𐩗𐩘𐩙𐩚𐩛𐩜𐩝𐩞𐩟𐩠𐩡𐩢𐩣𐩤𐩥𐩦𐩧𐩨𐩩𐩪𐩫𐩬𐩭𐩮𐩯𐩰𐩱𐩲𐩳𐩴𐩵𐩶𐩷𐩸𐩹𐩺𐩻𐩼𐩽𐩾𐩿𐪀𐪁𐪂𐪃𐪄𐪅𐪆𐪇𐪈𐪉𐪊𐪋𐪌𐪍𐪎𐪏𐪐𐪑𐪒𐪓𐪔𐪕𐪖𐪗𐪘𐪙𐪚𐪛𐪜𐪝𐪞𐪟𐪠𐪡𐪢𐪣𐪤𐪥𐪦𐪧𐪨𐪩𐪪𐪫𐪬𐪭𐪮𐪯𐪰𐪱𐪲𐪳𐪴𐪵𐪶𐪷𐪸𐪹𐪺𐪻𐪼𐪽𐪾𐪿𐫀𐫁𐫂𐫃𐫄𐫅𐫆𐫇𐫈𐫉𐫊𐫋𐫌𐫍𐫎𐫏𐫐𐫑𐫒𐫓𐫔𐫕𐫖𐫗𐫘𐫙𐫚𐫛𐫜𐫝𐫞𐫟𐫠𐫡𐫢𐫣𐫤𐫦𐫥𐫧𐫨𐫩𐫪𐫫𐫬𐫭𐫮𐫯𐫰𐫱𐫲𐫳𐫴𐫵𐫶𐫷𐫸𐫹𐫺𐫻𐫼𐫽𐫾𐫿𐬀𐬁𐬂𐬃𐬄𐬅𐬆𐬇𐬈𐬉𐬊𐬋𐬌𐬍𐬎𐬏𐬐𐬑𐬒𐬓𐬔𐬕𐬖𐬗𐬘𐬙𐬚𐬛𐬜𐬝𐬞𐬟𐬠𐬡𐬢𐬣𐬤𐬥𐬦𐬧𐬨𐬩𐬪𐬫𐬬𐬭𐬮𐬯𐬰𐬱𐬲𐬳𐬴𐬵𐬶𐬷𐬸𐬹𐬺𐬻𐬼𐬽𐬾𐬿𐭀𐭁𐭂𐭃𐭄𐭅𐭆𐭇𐭈𐭉𐭊𐭋𐭌𐭍𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔𐭕𐭖𐭗𐭘𐭙𐭚𐭛𐭜𐭝𐭞𐭟𐭠𐭡𐭢𐭣𐭤𐭥𐭦𐭧𐭨𐭩𐭪𐭫𐭬𐭭𐭮𐭯𐭰𐭱𐭲𐭳𐭴𐭵𐭶𐭷𐭸𐭹𐭺𐭻𐭼𐭽𐭾𐭿𐮀𐮁𐮂𐮃𐮄𐮅𐮆𐮇𐮈𐮉𐮊𐮋𐮌𐮍𐮎𐮏𐮐𐮑𐮒𐮓𐮔𐮕𐮖𐮗𐮘𐮙𐮚𐮛𐮜𐮝𐮞𐮟𐮠𐮡𐮢𐮣𐮤𐮥𐮦𐮧𐮨𐮩𐮪𐮫𐮬𐮭𐮮𐮯𐮰𐮱𐮲𐮳𐮴𐮵𐮶𐮷𐮸𐮹𐮺𐮻𐮼𐮽𐮾𐮿𐯀𐯁𐯂𐯃𐯄𐯅𐯆𐯇𐯈𐯉𐯊𐯋𐯌𐯍𐯎𐯏𐯐𐯑𐯒𐯓𐯔𐯕𐯖𐯗𐯘𐯙𐯚𐯛𐯜𐯝𐯞𐯟𐯠𐯡𐯢𐯣𐯤𐯥𐯦𐯧𐯨𐯩𐯪𐯫𐯬𐯭𐯮𐯯𐯰𐯱𐯲𐯳𐯴𐯵𐯶𐯷𐯸𐯹𐯺𐯻𐯼𐯽𐯾𐯿𐰀𐰁𐰂𐰃𐰄𐰅𐰆𐰇𐰈𐰉𐰊𐰋𐰌𐰍𐰎𐰏𐰐𐰑𐰒𐰓𐰔𐰕𐰖𐰗𐰘𐰙𐰚𐰛𐰜𐰝𐰞𐰟𐰠𐰡𐰢𐰣𐰤𐰥𐰦𐰧𐰨𐰩𐰪𐰫𐰬𐰭𐰮𐰯𐰰𐰱𐰲𐰳𐰴𐰵𐰶𐰷𐰸𐰹𐰺𐰻𐰼𐰽𐰾𐰿𐱀𐱁𐱂𐱃𐱄𐱅𐱆𐱇𐱈𐱉𐱊𐱋𐱌𐱍𐱎𐱏𐱐𐱑𐱒𐱓𐱔𐱕𐱖𐱗𐱘𐱙𐱚𐱛𐱜𐱝𐱞𐱟𐱠𐱡𐱢𐱣𐱤𐱥𐱦𐱧𐱨𐱩𐱪𐱫𐱬𐱭𐱮𐱯𐱰𐱱𐱲𐱳𐱴𐱵𐱶𐱷𐱸𐱹𐱺𐱻𐱼𐱽𐱾𐱿𐲀𐲁𐲂𐲃𐲄𐲅𐲆𐲇𐲈𐲉𐲊𐲋𐲌𐲍𐲎𐲏𐲐𐲑𐲒𐲓𐲔𐲕𐲖𐲗𐲘𐲙𐲚𐲛𐲜𐲝𐲞𐲟𐲠𐲡𐲢𐲣𐲤𐲥𐲦𐲧𐲨𐲩𐲪𐲫𐲬𐲭𐲮𐲯𐲰𐲱𐲲𐲳𐲴𐲵𐲶𐲷𐲸𐲹𐲺𐲻𐲼𐲽𐲾𐲿𐳀𐳁𐳂𐳃𐳄𐳅𐳆𐳇𐳈𐳉𐳊𐳋𐳌𐳍𐳎𐳏𐳐𐳑𐳒𐳓𐳔𐳕𐳖𐳗𐳘𐳙𐳚𐳛𐳜𐳝𐳞𐳟𐳠𐳡𐳢𐳣𐳤𐳥𐳦𐳧𐳨𐳩𐳪𐳫𐳬𐳭𐳮𐳯𐳰𐳱𐳲𐳳𐳴𐳵𐳶𐳷𐳸𐳹𐳺𐳻𐳼𐳽𐳾𐳿𐴀𐴁𐴂𐴃𐴄𐴅𐴆𐴇𐴈𐴉𐴊𐴋𐴌𐴍𐴎𐴏𐴐𐴑𐴒𐴓𐴔𐴕𐴖𐴗𐴘𐴙𐴚𐴛𐴜𐴝𐴞𐴟𐴠𐴡𐴢𐴣𐴤𐴥𐴦𐴧𐴨𐴩𐴪𐴫𐴬𐴭𐴮𐴯𐴰𐴱𐴲𐴳𐴴𐴵𐴶𐴷𐴸𐴹𐴺𐴻𐴼𐴽𐴾𐴿𐵀𐵁𐵂𐵃𐵄𐵅𐵆𐵇𐵈𐵉𐵊𐵋𐵌𐵍𐵎𐵏𐵐𐵑𐵒𐵓𐵔𐵕𐵖𐵗𐵘𐵙𐵚𐵛𐵜𐵝𐵞𐵟𐵠𐵡𐵢𐵣𐵤𐵥𐵦𐵧𐵨𐵩𐵪𐵫𐵬𐵭𐵮𐵯𐵰𐵱𐵲𐵳𐵴𐵵𐵶𐵷𐵸𐵹𐵺𐵻𐵼𐵽𐵾𐵿𐶀𐶁𐶂𐶃𐶄𐶅𐶆𐶇𐶈𐶉𐶊𐶋𐶌𐶍𐶎𐶏𐶐𐶑𐶒𐶓𐶔𐶕𐶖𐶗𐶘𐶙𐶚𐶛𐶜𐶝𐶞𐶟𐶠𐶡𐶢𐶣𐶤𐶥𐶦𐶧𐶨𐶩𐶪𐶫𐶬𐶭𐶮𐶯𐶰𐶱𐶲𐶳𐶴𐶵𐶶𐶷𐶸𐶹𐶺𐶻𐶼𐶽𐶾𐶿𐷀𐷁𐷂𐷃𐷄𐷅𐷆𐷇𐷈𐷉𐷊𐷋𐷌𐷍𐷎𐷏𐷐𐷑𐷒𐷓𐷔𐷕𐷖𐷗𐷘𐷙𐷚𐷛𐷜𐷝𐷞𐷟𐷠𐷡𐷢𐷣𐷤𐷥𐷦𐷧𐷨𐷩𐷪𐷫𐷬𐷭𐷮𐷯𐷰𐷱𐷲𐷳𐷴𐷵𐷶𐷷𐷸𐷹𐷺𐷻𐷼𐷽𐷾𐷿𐸀𐸁𐸂𐸃𐸄𐸅𐸆𐸇𐸈𐸉𐸊𐸋𐸌𐸍𐸎𐸏𐸐𐸑𐸒𐸓𐸔𐸕𐸖𐸗𐸘𐸙𐸚𐸛𐸜𐸝𐸞𐸟𐸠𐸡𐸢𐸣𐸤𐸥𐸦𐸧𐸨𐸩𐸪𐸫𐸬𐸭𐸮𐸯𐸰𐸱𐸲𐸳𐸴𐸵𐸶𐸷𐸸𐸹𐸺𐸻𐸼𐸽𐸾𐸿𐹀𐹁𐹂𐹃𐹄𐹅𐹆𐹇𐹈𐹉𐹊𐹋𐹌𐹍𐹎𐹏𐹐𐹑𐹒𐹓𐹔𐹕𐹖𐹗𐹘𐹙𐹚𐹛𐹜𐹝𐹞𐹟𐹠𐹡𐹢𐹣𐹤𐹥𐹦𐹧𐹨𐹩𐹪𐹫𐹬𐹭𐹮𐹯𐹰𐹱𐹲𐹳𐹴𐹵𐹶𐹷𐹸𐹹𐹺𐹻𐹼𐹽𐹾𐹿𐺀𐺁𐺂𐺃𐺄𐺅𐺆𐺇𐺈𐺉𐺊𐺋𐺌𐺍𐺎𐺏𐺐𐺑𐺒𐺓𐺔𐺕𐺖𐺗𐺘𐺙𐺚𐺛𐺜𐺝𐺞𐺟𐺠𐺡𐺢𐺣𐺤𐺥𐺦𐺧𐺨𐺩𐺪𐺫𐺬𐺭𐺮𐺯𐺰𐺱𐺲𐺳𐺴𐺵𐺶𐺷𐺸𐺹𐺺𐺻𐺼𐺽𐺾𐺿𐻀𐻁𐻂𐻃𐻄𐻅𐻆𐻇𐻈𐻉𐻊𐻋𐻌𐻍𐻎𐻏𐻐𐻑𐻒𐻓𐻔𐻕𐻖𐻗𐻘𐻙𐻚𐻛𐻜𐻝𐻞𐻟𐻠𐻡𐻢𐻣𐻤𐻥𐻦𐻧𐻨𐻩𐻪𐻫𐻬𐻭𐻮𐻯𐻰𐻱𐻲𐻳𐻴𐻵𐻶𐻷𐻸𐻹𐻺𐻻𐻼𐻽𐻾𐻿𐼀𐼁𐼂𐼃𐼄𐼅𐼆𐼇𐼈𐼉𐼊𐼋𐼌𐼍𐼎𐼏𐼐𐼑𐼒𐼓𐼔𐼕𐼖𐼗𐼘𐼙𐼚𐼛𐼜𐼝𐼞𐼟𐼠𐼡𐼢𐼣𐼤𐼥𐼦𐼧𐼨𐼩𐼪𐼫𐼬𐼭𐼮𐼯𐼰𐼱𐼲𐼳𐼴𐼵𐼶𐼷𐼸𐼹𐼺𐼻𐼼𐼽𐼾𐼿𐽀𐽁𐽂𐽃𐽄𐽅𐽆𐽇𐽋𐽍𐽎𐽏𐽐𐽈𐽉𐽊𐽌𐽑𐽒𐽓𐽔𐽕𐽖𐽗𐽘𐽙𐽚𐽛𐽜𐽝𐽞𐽟𐽠𐽡𐽢𐽣𐽤𐽥𐽦𐽧𐽨𐽩𐽪𐽫𐽬𐽭𐽮𐽯𐽰𐽱𐽲𐽳𐽴𐽵𐽶𐽷𐽸𐽹𐽺𐽻𐽼𐽽𐽾𐽿𐾀𐾁𐾃𐾅𐾂𐾄𐾆𐾇

dar (داشتن) بیادداشت شماره ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید . گلدنر Geldner آن را از مصدر dar (دَرَش و دَرَش) . darash) یعنی جرأت کردن، جسارت ورزیدن گرفته است .

۶ - جُز = انیه س د س . anya ، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴ .

۷ - منش = مَنَنگه س س س . mananh ، در اینجا بی واژه و هو vōhu واژه آمده ناگزیر همان امشاسپند بهمَن (منش نیک) مُراد است که نماینده منش نیک اهورامزدا است . نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

۸ - بجای دین راستین اش س س س . asha دین زرتشتی مزدیسنا مُراد است

۹ - رسا ساختن ( س س س س ) (تَهَرُمُوش س س س . thracs ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۴ .

۱۰ - بجای واژه دستور دانستوا و س د س . dastvā آمده از مصدر دَنگه

و س س . danh (آموزانیدن) که در بند ۱۱ از هات ۴۳ بر خوردیم : و س د س س . از همین بنیاد است صفت دَنگَر و س س . danra در تائیت دَنگرا و س س . ( در نسخه بدل و س س س ) که در بند ۱۷ از همین هات آمده یعنی دانا . آزموده ، آگاه ، کار آگاه . در فروردین یشت پاره ۱۳۴ و رام یشت پاره ۴۰ نیز آمده . همچنین از این بنیاد است دَنگَهگَه و س س س . danhanh یعنی آموزدگی ، استادی ، چابکی (مهارت) و واژه دَهَم و س س . dahma که در بند ۱۶ از هات ۳۲ آمده یعنی پارسا و آزموده و از دین آگاه و از آیین برخوردار (یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۲)

صفت دانپشت و س س س س . dahista که در پاره ۵ از کرده سوم و سپرد و در پاره ۳ از یسنا ۱۳ آمده از واژه دَهَم میباشد یعنی داناتر و از فرزاندگی برخوردارتر .

واژه دستور در فارسی از همین واژه اوستایی دانستوا dastvā میباشد نه از واژه دست (= ید در تازی) که در برخی از فرهنگها پنداشته شده است و داراب

دستور پشوتن سنجانا در ترجمه کارنامک ارتخشیر پاپکان (کارنامه اردشیر بابکان) چاپ بمبئی ۱۸۹۶ میلادی ص ۱۷ آن را برابر واژه اوستایی زست **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** - zasta دانسته ، ( از برای واژه دست = زست zasta نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱ هات ۲۸ ) . در فرهنگ رشیدی که واژه دستور بمعنی قاعده و قانون گرفته شده ، درست است . دست در فارسی بمعنی داوری و حکم و قضاء است . بهمین معنی است **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** در پهلوی چنانکه در ارداویرافنامه فصل ۱۵ فقره ۱۰ آمده : **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** دست کرد ، رشید یاسمی در ترجمه ارداویرافنامه خود ، چاپ طهران ص ۱۳ سطر ۱۴ بمعنی برنخورده است .

واژه دست که در فرهنگها بمعنی مسند و صدر و بسا بمعنی طرز و روش یاد گردیده ، بشعر انوری گواه آورده شده :

زهی دست وزارت از تو دستور چنان کز پای موسی پایه طور

همان واژه اوستایی دانستوا میباشد که در نخستین جزء واژه دستور هم دیده میشود . دستور از دو جزء آمیزش یافته نخست از «دست» بمعنی ای که یاد کردیم و از «ور» ، در پهلوی دستوور (دستوبر) **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬵𐬀** dastovar ( dasto-bar ) شده جزء دوم که ور باشد در اوستا و فرس هخامنشی **𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** . bara یعنی برنده از مصدر **𐬀𐬵𐬀** bar بردن است چنانکه در اوستا زوتوتهرور **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** . zaotrô-bara یعنی (آب) زوربرنده ، درباره ۱۳۲ آبان یشت آمده و در فرس هخامنشی **𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** taka-bara که در سنگ نبشته (کتیبه) داریوش بزرگ در نقش رستم آمده بمعنی سپربرنده یا تاج برنده (= تاجور) و باشد هم که بمعنی تکاور باشد ؟ **𐬀𐬵𐬀** vara و **𐬀𐬵𐬀** bara یکی است ، با وواو بهمديگر تبدیل مییابد چنانکه در خود اوستا ، مانند واژه **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** gadha-vara (در یسنا ۹ پارۀ ۱۰) یعنی گرز برنده یا گرزور ؛ **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** gaoshâ-vara (در آبان یشت پارۀ ۱۲۷) یعنی گوشواره در فارسی نیز هر دو هیئت بجا مانده ، گاهی در انجام یکدسته از واژه ها بر و گاهی ور شده چون پیغمبر در پهلوی پتامبر

پهلووی داتوبَر *pêtâmbar* ؛ رهبر ؛ زمبر ( = زنبیل ) ؛ داور، در پهلووی داتوبَر  
 کدخدای) چنانکه میدانیم در این واژه‌ها واو مفتوح و راه ساکن است، بسا هم واو  
 و راه زده و حرف پیش از واو مضموم است. چون و خشور در پهلووی و خشور *دسور*  
 یعنی پیغمبر ( نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ هات ۲۸ ) ؛ رنجور ؛ آزر  
 یعنی آزمند و خود واژه دستور . دستور در نوشته‌های پهلووی از برای وزیر بزرگ  
 یا بزرگ‌فردار ( نخست وزیر ) و بسا از برای بزرگ پیشوایان دینی یا موبد بزرگ  
 آمده چنانکه در کارنامک ارتخشیر پاپکان در فصل سوم در ققره های ۱۹ و ۲۰  
 امروزه هم پیشوای بزرگ زرتشتیان را دستور نامند .

همچنین دستور در پهلووی لفظ مرادف داتوبَر یعنی داور است و بمعنی داوری  
 هم آمده است چنانکه در ماتیکان هزارداتستان . نگاه کنید به :

Zum Sassanidischen Recht IV, von Chris. Bartholomae  
 Heidelberg 1922, S. 52-53,

دستور نیز در فارسی بمعنی اندر زدهنده و وزیر است :

سیامک خجسته یکی پور داشت      که نزد نیا جای دستور داشت  
 دستوری کاری است که از یک دستور بر آید :  
 نه موبد مر او را نه فرمانروای      جهان پر ز دستوری سوفرای  
 همچنین دستوری بمعنی رخصت و اجازه است .

کنون من بدستوری شهریار      به بیچم بدین کینه و کارزار ( فردوسی )  
 دستورویه *dastovarīh* ( = دستوری ) در پهلووی بمعنی  
 فتوی و اجازه است چنانکه در شایست نه شایست فصل ۸ ققره های ۵ و ۱۰ و ۱۱ دستور  
 مانند واژه وزیر که گفتیم در اوستا ویچیر *viçira* آمده بمعنی صاحب  
 رأی و فتوی دهنده و دادگر و قانون شناس و حکم گزار است ( نگاه کنید یادداشت  
 شماره ۷ از بند ۴ هات ۲۹ ) . دستور کسی است آزموده و از آیین برخوردار و







- ۶ - در باره « آفریننده جاندار » = کثوش تَشَن (۵) - ص ۳۳۳ - یادداشت گایدادداشت gāug-tashan شماره ۲ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۷ - خواستار شنیدن ( ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ) = ایش ۳۳۳ . ish ، یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸ .

دهمین بند ۱ - مرد و زن : در یادداشت شماره ۵ از بند ۸ هات ۲۸

گفتیم واژه نر {سد} nar که در فارسی نیز نر گوئیم بمعنی بل و دلیر و بمعنی مرد ، در برابر زن ، در اوستا بسیار آمده . بسا این واژه در اوستا نا {سد} nā آمده ، چنانکه در همین بند ۱۰ از هات ۴۶ .

زن = گنا {سد} ۴۵ gənā در یسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۱ نیز آمده ، در بخشهای دیگر نامه مینوی غنا {سد} ۴۲ ghanā و غنا {سد} ۹ ghnā چنانکه در یسنا ۱ پاره ۶ و یسنا ۲ پاره ۶ و ویسپرد کرده ۱ پاره ۵ و جز آن . همچنین در گاتها جنی {سد} ۴۴ jāni آمده چنانکه در هات ۵۳ بند ۶ و در جاهای دیگر جنی {سد} ۴۴ jāni چنانکه در یسنا ۱۰ پاره های ۱۵ و ۱۷ و در فرگرد ۲۰ و ندیداد پاره ۱۰ در پهلوی زن کم و در فارسی زن . در اینجا یادآور میشویم که زن نیک شوهر برگزیده در اوستا نائیری {سد} ۴۱ nāiri خوانده شده ، در هفت هات : یسنا ۳۵ پاره ۶ ؛ یسنا ۳۷ پاره ۳ ؛ یسنا ۳۹ پاره ۲ ؛ یسنا ۴۱ پاره ۲ و بسا در جاهای دیگر بآن برمیخوریم . همچنین بواژه نائیریکا {سد} ۴۵ nāirikā بهمین معنی در اوستا بسیار برمیخوریم . زن بدکردار و هرزه جبی {سد} ۴۵ jahī و جھیکا {سد} ۴۵ jahikā خوانده شده چنانکه در اردیبهشت یشت پاره ۹ و تیر یشت پاره ۵۹ و جز آن . در پهلوی چه {سد} ۴۵ jēh و در برهان قاطع نیز یاد شده ، از لغات زند و پازند ، بمعنی زن فاحشه و بدکار گرفته شده است ، همچنین در همان فرهنگ واژه جهمرز یاد شده و این هم درست است . جهمرز یا « زن باره » کسی است که بزنی که یاروسپی و بدکار در آمیزد . نگاه کنید بکفتارغلامبارگی در جلد و ندیداد .

- ۲ - بجای آوردن ( ویددسده ) = دا و سده . dà دادن ، بخشودن ، آفریدن .
- ۳ - جهان = انکو و مدو د . anku در بند ۳ از همین هات بآن برخوردیم و در بند های ۱۱ و ۱۳ نیز آمده .
- ۴ - دانستن ( وایددهدهده ) = وید و ادو : vid ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸ .
- ۵ - پاداش = آشی ویددو . ashi ، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۲۸ .
- ۶ - بجای درستکردار آش ویددو . asha آمده است .
- ۷ - بجای بهشت خشتهر ویددو xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا اهورا مراد است یا بهشت چنانکه در بند ۳ از هات ۲۸ و در بسیاری از بند های دیگر گاتها .
- ۸ - نیایش = وهم واهدهده . vahma ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴ .
- ۹ - برگماشتن ( ویددو ویددو ) = هج ودهده . haç ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .
- ۱۰ - از برای پل چینوت بگفتار آن در بخش نخست نگاه کنید .
- ۱۱ - گذشتن ( وایددهده... وایددهده ) پر ودهده . par با جزه ودهده . فرا ( وایددهده . فرا ) فراگذشتن ، گذرکردن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ هات ۴۴ .
- یازدهمین بند |
- ۱ - توانایی = خشتهر ویددو xshathra
- ۲ - گرپن ودهدهده . Karapan ؛ گوی ودهده
- kavi از آنان جدا گانه سخن رفت .
- ۳ - وادار کردن ( وایددهده ) = یوج ویددو . yuj = ویددو .
- ( yaog ) ، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰ .
- ۴ - مردم = مشیه ودهدهده . masya در بند ۴ از هات ۲۹ و در بند ۱۱

از هات ۳۰ و در بند های ۴ و ۵ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۵ از هات ۳۴ و در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۴۵ بآن برخوردیم ، در بند های ۱ و ۵ از هات ۴۸ نیز آمده است . واژه مَرَتَ  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥}$  marata که از همین بنیاد و بهمین معنی است در بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ۵ از هات ۴۵ نیز برخوردیم ، همچنین در بند ۱۳ از همین هات و در بند ۱۱ از هات ۲۹ واژه مَشَ  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥}$  masha بهمین معنی و از همین بنیاد است ؛ در بند ۶ از هات ۳۰ و در بند ۱۲ از هات ۳۲ واژه مَرَتَنَ  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  maratan صفت است یعنی مردنی ، در گذشته (نگاه کنید بنام کیومرث در یادداشت شماره ۸ از بند ۵ هات ۲۹) .

واژه های دیگر از همین بنیاد چون مَرْتَهَبو  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  mərəthyu که در بند ۸ از هات ۵۳ آمده یعنی مرگ ، از واژه های آمَشَ  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  a-masha (امشا + سپند) و امرتات  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  a-məratat (امرداد) که هر دو با حرف نفی اَ  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  آمده یعنی بیمرگ و جاودانی ، جداگانه در گفتار امشاسپندان سخن رفت . همه این واژه ها از مصدر مَرَّ  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  mar در آمده که بمعنی مردن است ، لغت مردم که گفتیم از همین ریشه است یعنی مردنی ، در گذشته ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۴ هات ۲۹ .

۵ -  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  aka = بد ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۰ .

۶ -  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  mərəṅgeidyāi = تباه کردن = مرنگییدیائی  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  mərəṅge (Inf.) از مصدر مرنج  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  mərəṅge که بمعنی میرانیدن و نیست کردن و تباه کردن و کشتن است ، در بند ۱ از هات ۳۱ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ و در بند ۶ از هات ۵۳ به مرنج برمیخوریم ، از همین بنیاد و بهمین معنی است . مرنجیائی  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  mərəṅgyāi (Inf.) که در بند ۱۴ از نخستین فرگرد و ندیداد آمده یعنی گزند رسانیدن ، تباه ساختن و نیز از همین بنیاد است واژه مَرَكَ  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  maraka که در بند ۱۸ از هات ۳۱ آمده و در بخشهای دیگر اوستا مَهْرَكَ  $\text{𐭩𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥}$  mahrka و در فارسی مرگ شده است همچنین

واژه مرختر  $\text{maraxtar}$  که در بند ۱۳ از هات ۳۲ آمده، بمعنی تپاه کننده، از همین بنیاد است  $\text{marəd}$  که هیئت دیگری است از مرنج  $\text{marəñe}$  و در بند های ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از هات ۳۲ بکاررفته است، برابر واژه لاتین  $\text{mordere}$  که در فرانسه  $\text{mordre}$  شده است. نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱ هات ۳۱.

۷ - زندگی = آهو  $\text{ahū}$ ، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸.

۸ - دین = دینا  $\text{daēna}$  بمعنی نهاد و منش و وجدان است. چنانکه در بند ۷ از همین هات.

۹ - هراسیدن، بیم داشتن (  $\text{xrud}$  ) = خورد  $\text{xrud}$  (خرئود  $\text{xraod}$ ) در بند ۱۳ از هات ۵۱ نیز آمده، در گزارش پهلوی خروسیشن یهبوتن  $\text{xrušišn}$  ( = داتن  $\text{xruš}$  ) یعنی خروش دادن، در گزارش پهلوی واژه خرو  $\text{xru}$  یا خورد  $\text{xrud}$  مشتبه شده با واژه خروس  $\text{xrus}$  ( = خرئوس  $\text{xraos}$  ) که بمعنی خروشدن است و در پهلوی نیز به خروشدن گردانیده شده است. در بند ۸ از هات ۵۳ بوژه خروس ( خروشدن ) برمیخوریم ( نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ آن بند )، خورد  $\text{xrud}$  بمعنی هراسیدن و بیم داشتن است؛ خرونت  $\text{xrvant}$  صفت است ( اسم فاعل ) از مصدر خرو = خورد در نامه پازند آتوگمدیچا  $\text{Aogamadaeēā}$  در باره ۲۸ بکاررفته و در پازند بجای آن سهمگین آورده شده است ( در باره این نامه نگاه کنید بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ص ۱۷۴-۱۷۸ ) خرئودت اورون  $\text{xraodat-urvan}$  ( نگاه کنید به  $\text{xraodat-urvan}$  که در باره ۴ از پنجمین فرگرد و ندیداد آمده، صفت است یعنی هراسیدن روان.

۱۰ - درباره پل چینوت ( پل صراط ) نگاه کنید بگفتار آن در بخش نخست.

۱۱ - رسیدن، گراییدن (  $\text{aibi-gam}$  ) = ائیبی کم بدری -  $\text{aibi-gam}$ .

یادداشت ۲ بند ۳ هات ۴۳.

۱۳ - بجای « همیشه » ویسپَ واپدوسه ( همه )؛ « پاینده » یو ۰۳۳۰  
 yu ( جاودان ) در بند ۸ از هات ۲۸ و در بند ۸ از هات ۴۹ نیز این دو واژه با هم  
 آمده یعنی همواره جاودان .

۱۴ - یار = اُستی مددده . asti ، یادداشت ۹ بند ۲۲ هات ۳۱ .

۱۴ - خان و مان دروغ = دروچو و دیمان ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ ۰۳۳۰  
 drūjō-damāna دوزخ مراد است ، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۱ .

دوازدهمین بند | ۱ - نواده = نپتَ ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ . napat ، یادداشت ۸  
 بند ۱۱ هات ۴۵ .

۴ - خویش در متن ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ + ۰۳۳۰ - آمده از واژه نپتیه ۰۳۳۰ ۰۳۳۰  
 naptya آمده و از آن کسانی که از يك پشت و دودمان اند ، اراده شده است .  
 نپتیه Naptya نیز نام یکی از پارسایان است در فروردین یشت پاره ۱۰۲ یاد شده  
 است .

۴ - بجای نامور یا نامبردار اُوجیهه ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ . aojya صفت است ( اسم  
 مفعول ) از مصدر اُوج ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ . aoj نامیدن ، خواندن ، یاد کردن ، یادداشت  
 بند ۱۰ هات ۳۲ .

۴ - روی کردن ( ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ ) از مصدر گم ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ . gam با جزء اوس  
 ۰۳۳۰ us (= اوز ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ ) در رسیدن ، در آمدن ، اوز در سرفعل جن ۰۳۳۰ ۰۳۳۰  
 jān در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۵ - کوشش = تهوخشنگه ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ . thwaxshanh ، یادداشت  
 ۹ بند ۲ هات ۲۹ .

۶ - گشایش بخش = فراد ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ . frād ، یادداشت ۹ بند ۱۴ هات ۳۴ ؛  
 هستی = گیتها ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ . gaêthâ ، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰

۷ - پذیرفتن ، راه دادن ( ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ ) = هام ائیبی میتَه  
 ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ ۰۳۳۰ . ham-aibi-mith ، یادداشت ۱۰ بند ۴ از همین هات نگاه کنید .

- ۸ - رامش بخشیدن = رفذرائی (رفذرائی) رفذرائی (Inf.) rafæðhrâi ، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸ .
- ۹ - سرانجام، پایان، فرجام = سست نوم نوم . sasta ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳۰ .
- سیزدهمین بند | ۱ - آمادگی = رادنگه رادنگه . rādanh بخدمت آماده بودن و در راه دین جانفشانی کردن وفدا کاری کردن ، مراد است . در بند ۱۷ همین هات نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ هات ۲۹ .
- ۲ - برازنده و درخور = ارتهو ارتهو کله . æræthwa ، یادداشت ۲ بند ۱۰ هات ۲۸ .
- ۳ - شنوده شدن = فرسروئیدیایی (رفسروئیدیایی) (Inf.) fra-srūidyâi در بند ۱۴ همین هات نیز آمده ، شناخته شدن و نامبردار گردیدن یعنی چنین کسی سزاوار است که نام و آوازه اش بگوش همه کس برسد ، نگاه کنید یادداشت ۵ از بند ۱۲ هات ۳۴ .
- ۴ - زندگی = اهو مه اهو ، در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ همین هات گذشت .
- ۵ - هستی یا دارایی = گئتها gaêthâ در بند های ۸ و ۱۲ نیز بآن برخوردیم .
- ۶ - برافزودن = فراد (رفراد) frād ، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۳ .
- ۷ - خوب دوست یا دوست خوب = هوش هخی هوش هخی . hus-haxi ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .
- شناختن ( رفه رفه رفه رفه ) از مصدر من رفه . man شناختن ، اندیشیدن . یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .
- چهاردهمین بند | ۱ - پاکدین = آشون رفه رفه رفه رفه . ashavan در بند ۵ از همین هات گذشت و آن کسی است پیرو دین راستین



( آشَ مَدِیْعَه - asha )

- ۲ - دوست = اورَوْتَهه دَلَدَسَنَه - urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .
- ۳ - در باره آیین مغ = مَكَّ مَدِیْعَه - maga و صفت مه = مَزَّ مَدِیْعَه - maz (بزرگ) نگاه کنید یادداشت شماره ۶ و شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹ .
- ۴ - خواستن، آرزو کردن ( وَاَدَسَه - ) = وَسَّ وَاَدَسَه - vas در بند ۱۶ نیز آمده ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .
- ۵ - پایان کار، سرانجام = یَاوُنْکَه یَاوُنْکَه - yānh ( یاه یَاوُنْکَه - yāh ) یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰ .
- ۶ - یک سرای = هَدَمَّ هَدَمَّ - ha-dam ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۴۴ .
- ۷ - در آمیختن یا گردهم در آمدن ( دَدَسَه - ) = مِیْسَ دَدَسَه - myas ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۳ .
- ۸ - گفتار = اوخَدَّ دَسَه - uxdha ، یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۸ .
- ۹ - خواندن ( کَرَسَه - ) = زبَا کَرَسَه - zbā ، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱ .

پانزدهمین بند | ۱ - آگاهانیدن، گفتن ( وَاَدَسَه - ) = وَجَّ

وَاَدَسَه - vaē ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸ .

- ۲ - دانا، هوشیار = داتَهه دَسَه - dātha ؛ نادان، بیهوش = اداتَهه دَسَه - a-dātha ( با حرف نفی آ - ) در بند ۱۷ همین هات نیز باین واژه برمیخوریم ، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸ .
- ۳ - بازشناختن ( وَاَدَسَه - ) = وی چی وَاَدَسَه - vi-ēi در بند ۱۷ از همین هات نیز آمده ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۹ .
- ۴ - بجای راستی، آشَ مَدِیْعَه - asha : شاید که از این واژه همین معنی اراده شده باشد یا درستگرداری که در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ همین هات یاد کردیم یا دین راستین که در بند ۱۲ همین هات گذشت .

- ۵ - ارزانی داشتن ( *ویدردد* ) از مصدر *da* و *دâ* بخشودن ، دادن ، آفریدن .
- ۶ - نخستین = *پتواورویه* *ویدردد* . *paouruya* ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۲۸ .
- ۷ - آیین ، داد = *دات* و *داتا* ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳ .
- شانزدهمین بند | ۱ - *راد* = *آرد* *ویدردد* ، *arada* ، دریادداشت شماره ۱ از بند ۹ همین هات گذشت معنی ای که نگارنده باین واژه داده سنتی است در اینجا ، همچنان در بند ۹ معنی دیندار و پارسا از آن برمیآید .
- ۲ - *آنجا* = *آتھرا* *ویدردد* . *athrâ* (نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱۲ هات ۳۱) سه بار دیگر در همین بند « آنجا » آوردیم و آن بجای *یتھرا* *ویدردد* . *yathrâ* میباشد که از ظروف مکان است ، در آغاز بند آینده نیز همین واژه بکار رفته است . (نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۹ هات ۳۰)
- ۳ - رفتن ( *دوید* ) = ای *و* ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .
- ۴ - خواستن ( *دود* « *دود* » ) = *وس* *ویدردد* . *vas* در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۴ همین هات گذشت .
- ۵ - خوش = *اوشتا* *ویدردد* . *ustâ* ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰ .
- ۶ - بودن = *ستوئی* *ویدردد* . *stôi* (Inf. ) ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴ .
- ۷ - پیوستن ( *ویدردد* ) = *هچ* *ویدردد* . *haç* ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .
- ۸ - *بکام* یا *دارائی* = *ایشتی* *ویدردد* . *îstî* ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲
- ۹ - افزایش = *وردمام* *ویدردد* . *varədəmam* از مصدر *ورد* *ویدردد* . *varəd* افزودن ، بالیدن ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۱ .
- ۱۰ - آرام گزیدن ، جای گرفتن ( *ویدردد* ) = *شی* *ویدردد* . *shi* ، یادداشت ۶ بند ۱۰ هات ۲۹ .

هفدهمین بند || ۱ - بجای سنجیده در متن اَفْشَمَن مدله ۳۳۶ مد. ۰  
 afshman و بجای ناسنجیده اَن اَفْشَمَن مدله ۳۳۶ مد. ۰  
 an-afshman ( با حرف نفی آن مد. an ) آمده و در گزارش پهلوی به پتمان  
 patmân ۳۶۳۳ و لایتمانیکیه مدله ۳۶۳۳ و ۳۶۳۳ lâ patmânîkîh گردانیده  
 شده یعنی پیمان ونه پیمان یا موزون و ناموزون چنانکه بارتولومه Bartholomae  
 نوشته در گزارش پهلوی اَفْشَمَن با افسمن مدله ۳۳۶ مد. ۰ afsman مشتبه شده  
 است . افسمن که در پاره ۱۶ از یسنا ۱۹ و در پاره ۴ از یسنا ۷۱ و پاره ۳ از  
 کرده سیزدهم و بسپرد آمده بمعنی يك فرد شعریابیت است . این واژه نیز در گزارش  
 پهلوی به پتمان گردانیده شده و در اینجا پتمان ( = پیمان ) بمعنی وزن و مقیاس  
 شعر ، درست است اما در بند ۱۷ از هات ۴۶ از شیوه سخن پیغمبر ، در کاتها ، دور  
 مینماید که واژه افشمن را بمعنی گفتار موزون بکار برده باشد و خواسته باشد بگوید  
 که در پیشگاه مزدا بنظم شفاعت خواهم کرد . بارتولومه افشمن را بمعنی زبان  
 گرفته (Nachteil) و آن افشمن را بمعنی سود (vorteil) باین معنی پیغمبر فرماید :  
 ای جاماسب من در پیشگاه مینوی مزدا از زبان یا بیچارگی تو سخن خواهم داشت  
 آنچنان که مزدا بتو آمرزش آورد و ترا ببخشاید .  
 بارتولومه اَفْشَمَن مدله ۳۳۶ مد afsha را که در پاره ۱۰ از سیزدهمین فرگرد  
 و نداد آمده نیز از همین بنیاد گرفته بمعنی زیان دانسته است ( damnum )  
 verlust, schaden ، دانشمندان دیگر بمعنی دیگر گرفته اند : اشپیگل Spiegel ترجمه  
 کرده : unangemessenes, angemessenes ؛ گلدنر Geldner پیش از این مانند  
 اشپیگل معنی کرده و پس از آن : [Lobes] Hymnen , nicht in gemeiner Rede  
 Haug : not curses, blessings  
 Jackson : not ordinances , ordinances  
 De Harlez : conformes aux règles saintes mais rien en dehors d'elles  
 یوستی Yusti : Unmetriches , Ungemessenes , metrisch  
 میلز Mills : not metrical , metrical

- دارمستتر Darmesteter : rien qui ne soit conforme à vos lois, vos lois  
 کازگا Kanga : unmeasured verse ,measured verse  
 پونگر Punegar : unmetrically ' in metre  
 چاترجی Chatterji : ingnoble ,noble
- ۴ - سخن داشتن (  $\text{دو} \{ \text{سوم} \} \text{سه} \{ \text{چهار} \} \text{چهار}$  ) = سنگه  $\text{دو} \text{دوس}$  sanh  
 یادداشت ۱ بند ۴ هات ۲۹ .
- ۳ - همچنین = هدا  $\text{دو} \text{دوس}$  . hadâ , یادداشت ۷ بند ۲ هات ۲۹ .
- ۴ - فرمانبری، شنوایی = سیرشوش  $\text{دو} \{ \text{دو} \} \text{دو}$  . sêraosha ، یادداشت  
 ۴ بنده هات ۲۸ .
- ۵ - شما : در متن وستا  $\text{وا} \{ \text{دو} \} \text{دو}$  . vâstâ ( در نسخه بدل وستا vîstâ  
 $\text{وا} \{ \text{دو} \} \text{دو}$  . از ضمیر و  $\text{وا}$  . va ( شما ) بارتولومه:  
 Bartholo. Altira. Wörterb. Sp. 1311
- ۶ - نیایش = وهم  $\text{وا} \text{دو} \text{دو}$  . vahma در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ همین  
 هات گذشت .
- ۷ - آمادگی = رادنگه  $\text{دو} \text{دو} \text{دو}$  . rādanh ، در یادداشت شماره ۱ از بند  
 ۱۳ همین هات گذشت .
- ۸ - اندرزگر (مشاور) = منتو  $\text{دو} \text{دو} \text{دو}$  . mañtu ، یادداشت ۶ بند ۴  
 هات ۳۳ .
- ۹ - کار آگاه = دنگر  $\text{دو} \text{دو} \text{دو}$  . danra ، در یادداشت ۱۰ بند ۷ همین  
 هات گذشت .
- ۱۰ - بواژه های دانا و نادان یا هوشیار و بیهوش و بازشناختن در بنده ۱۰ همین  
 هات نیز بر خوردیم .
- ۱ - پایدار (  $\text{دو} \text{دو} \text{دو}$  ) ( از صفت یو  $\text{دو} \text{دو}$  )  
هجدهمین بند ||  
 yu که بمعنی پایدار و استوار است .

- ۲ - بجای «من خود» آس چیت .  $\text{as-ait}$  ، یادداشت ۲ بند ۶ هات ۲۹
- ۳ - دارایی = ایشتی  $\text{ishfi}$  ، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ همین هات گذشت .
- ۴ - نوید دادن (  $\text{ish}$  ) = چیش  $\text{ish}$  ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .
- ۵ - ستیزه = آنست  $\text{asta}$  ؛ ستیزه کردن = آنستایی  $\text{astai}$   $\text{asta}$  ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳۴ .
- ۶ - درس داشتن ، در دل داشتن (  $\text{ish}$  ) از مصدر دا  $\text{ish}$  در یادداشت شماره ۱ بند ۸ گذشت .
- ۷ - خواست ، کام (اراده) = وار  $\text{vâra}$  ، یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۳
- ۸ - خوشنود ساختن (  $\text{ish}$  ) = خشنو  $\text{ish}$  ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .
- ۹ - دستور یا حکم و فتوی = وی چیتیه  $\text{vêitha}$  ، یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۰ .
- ۱۰ - از برای واژه های خرد = خرتو  $\text{xratu}$  و منش = مننگه  $\text{mananh}$  ، نگاه کنید بیادداشت های ۸-۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

### نوزدهمین بند | ۱ - بجای دین، آس $\text{asha}$ آمده، از آن

- دین راستین زرتشتی اراده شده چنانکه در بند ۱ از هات ۴۷
- ۲ - درست = هیتیه  $\text{haithya}$  ، یادداشت ۳ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .
- ۳ - بجای آوردن یا ورزیدن (  $\text{varaz}$  ) = ورز  $\text{varaz}$  ، یادداشت ۴ بند ۴ هات ۲۹ .
- ۴ - کام ، آرزو ، خواهش ، خواست (اراده و میل) = وسن  $\text{vasna}$  ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .



از ویدَ **واصد** vaêda پدید آرنده (از مصدر وید **واصد** vaêd  
 = وید **واد** vid پیدا کردن ، یافتن) نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰  
 هات ۲۹، ویدیشْت vaêdista نیز بمعنی آگاه تر است ، چنانکه در بند ۷ از هات ۳۲  
 و باین معنی از مصدر وید vaêd = وید vid دانستن ، شناختن ، آگاه بودن ،  
 درآمده است . نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ هات ۳۲ .





- ۳ - پارسایی مانند بند پیش بجای آرمییتی  $\text{armaiti}$  آورده شده.  
 ۴ - شناسایی = چیستی .  $\text{ēisti}$  ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .  
 ۵ - در بند ۳ از هات ۴۴ نیز مزدا پدر راستی خوانده شده نگاه کنید بآن بند .

سومین بند | ۱ - پدر : تا  $\text{tā}$  بجای تر  $\text{tar}$  =  
 پتر  $\text{ptar}$  ، یادداشت شماره ۲ از بند ۸ هات ۳۱  
 نگاه کنید .

- ۲ - خرمی بخش = رانیوسکرتی  $\text{rānyō-skərati}$  .  
 در بند ۶ از هات ۴۴ نیز این صفت از برای گنو  $\text{gao}$  ( جاندار ، چارپا )  
 آورده شده . نگاه کنید یادداشت شماره ۶ آن بند .  
 ۳ - آفریدن = هم تش  $\text{hēm-tash}$  . یادداشت  
 ۲ بند ۹ هات ۳۱ .

۴ - کشتزار = واستر  $\text{vāstra}$  ، نگاه کنید یادداشت  
 شماره ۶ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۱

- ۵ - رامش دهنده = رامادانگه  $\text{rāmā-dānh}$  .  
 صفت است : از رامن  $\text{rāman}$  ( رامش ) و از مصدر دا  $\text{dā}$  ( دادن )  
 مانند صفت رامو داتی  $\text{rāmō-dāti}$  ( ویدم د ) که در  
 نخستین فرگردون دیداد پاره ۱ آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۰ هات ۲۹ .  
 ۶ - پرسش و پاسخ کردن یا گفت و شنود کردن = هام فرس  $\text{hām.fras}$

در متن آمده :  $\text{hāma}$  افزوده شده ، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .  
 دومین  $\text{hāma}$  . ( نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۶ هات ۳۳ )

چهارمین بند | ۱ - سر پیچیدن ، نافرمانی کردن (  $\text{isvan}$  )

- = رنگه  $\text{rañh}$  ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲ .  
 ۲ - توانا = ایسون  $\text{isvan}$  ، یادداشت ۴ بند ۱۴ هات ۴۳ .

- ۳ - کم = کَسو و مَدَد . kasu ؛ بیش = پَر و مَدَد . paru  
نگاه کنید بیادداشتهای شماره ۵ از بند ۱۳ هات ۳۱ و شماره ۱ از بند ۶ هات ۳۲ .
- ۴ - مهربان = کات و مَدَد . kâthê در نسخه بدل و مَدَد .  
kâthê بارتولومه Bartholomae آن را (inf.) دانسته از مصدر کن و مَدَد . kan که در  
یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ از هات ۴۴ بمعنی آرزو کردن و دوست داشتن یاد کردیم  
اما نظریه آک مَدَد . aka که پس از آن آمده باید اسم باشد . نگاه کنید به  
Gâthâ's des Zarathustra Yasna 47-51 Von Lommel s. 122 .  
Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste p. 34.
- ۵ - بد خواه = آک مَدَد . aka ، یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات  
۳۰ نگاه کنید .

- پنجمین بند || ۱ - پیمان دادن ، نویدادن = چیش و مَدَد . eish  
بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۲ - بی = هنر مَدَد . hanra ، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۵ از  
هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۳ - خواست (اراده) = زئوش مَدَد . zaosha ، یادداشت شماره ۲ از  
بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۴ - بهره ورشدن یا بخش یافتن = بخش مَدَد . baxsh ، یادداشت  
شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۵ - منش زشت = آک مَننگه مَدَد . aka.mananh در  
پهلوی آکو من مَدَد ۱۶۱۹ âkōman چنانکه از ترکیب این واژه پیداست آکو من  
دیوی است همستار (ضد) وهومنه (بهمن) در جاهای دیگر اوستا و در نوشتههای پهلوی  
بسیار یاد گردیده ، از او در گفتار « امشاسپندان » سخن داریم .
- ۶ - بسر بردن ، جای گزیدن ، نشیم کردن ، منزل ساختن = آشی مَدَد .  
â-shi ؛ یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .

ششمین بند || ۱ - بخش = وی داتی **واپوسه** . vidāti ، بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - مُزد = ونگهو **وامدوسه** . vanhu ، بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ - گروه = ران **رانسه** . rāna ، از این واژه دو گروه دینی مزدیسنان و دیویسنان اراده شده یا همآوردان ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ - بجای آوردن ( **وسه** ) **دا** **وسه** . dā دادن ، بخشودن .

۵ - یآوری = دبانتزنگه **دبانتزنگه** . dabazan̄h ، بیادداشت شماره ۳ از بند ۶ از هات ۴۴ نگاه کنید .

۶ - چه = زی **زی** . i ، باین واژه در اوستا بسیار برمیخوریم و گاهی آن را در فارسی به «آری» گردانیدیم چنانک در بند ۱۴ از هات ۳۴ و در بند ۲ از هات ۴۸ .

۷ - بساکسان = پُورو **پورو** . pouru = پرو **پرو** . paru بیش ، پر ، بسیار . در یادداشت شماره ۳ از بند ۴ از همین هات نیز به آن برخوردیم .

۸ - خواستار شنیدن ( **دیش** ) **دیش** . aēsh = آیش **دیش** . (ish ، بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۹ - گرویدن ( **واسد** ) **واسد** . ( در نسخه بدل **واسد** » **واسد** ) . (Die Gāthā's Von Bartholomae) = وَر **واسد** . var ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

## سپنتهدگات: یسننا، هات ۴۸

- نخستین بند || ۱ - چون = یزی یزی  $\text{yēzi}$  ، نگاه کنید به یادداشت شماره ۱ از بند ۲ هات ۳۱ .
- ۲ - سزا = آدا سوس  $\text{ādā}$  پاداش ، دهش . یادداشت ۴ بند ۷ هات ۳۰
- ۳ - شکست دادن، چیرشدن، پیروزی یافتن (  $\text{vā}$  ) = ون نام }  $\text{van}$  ، دربند آینده نیز آمده (  $\text{vā}$  ) یادداشت ۸ بند ۴ هات ۳۱
- ۴ - مردم = مشیه  $\text{masya}$  ، یادداشت ۴ بند ۱۱ هات ۴۶ .
- ۵ - جاودانی، یمرگی، پایداری، همیشگی = امرتانات  $\text{aməretātāt}$  ، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱ .
- ۶ - رسیدن (  $\text{as}$  ) = آنس  $\text{as}$  ، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳ .
- ۷ - دیرباز = دمیبتانا  $\text{daibitānā}$  ، یادداشت ۸ بند ۳ هات ۳۲ .
- ۸ - آگهی دادن (  $\text{frā}$  ) = فراوچ  $\text{frā-væ}$  گفتن ، از پیش آگهی دادن ، نوید دادن چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۴ و در بند ۶ از هات ۴۶ و جز آن = وچ  $\text{væ}$  گفتن ، آگاهانیدن . در آغاز بند آینده نیز بکار رفته ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ .
- ۹ - بخشایش = سوا  $\text{savā}$  سودایزدی و مینوی ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ هات ۴۴
- ۱۰ - برافراشتن ، بلند کردن (  $\text{vaxsh}$  ) = وخش  $\text{vaxsh}$  ، یادداشت ۵ بند ۶ هات ۳۱ .

اهرموغ (بخش ۱) ۶۲	۳۴۲-۲۷۵	اروس
اهروب (اهلوب) ۳۴	۳۳۸	اروند
ایاربه ۵۲	۱۰۶-۲۸	اریشك
ایافتن ۲۳	۷۹	ازیوندکیه
ایتون (اتون) ۱۴۱-۹۱-۳۹-۳۰	یض	أسترك
ایرج ۴۱۵	۱۱۷-۶	استومند
ایرمان ین	۲۸	اشه
ایرهانیه ین	۳۷	اشمرتن
ایستواستر ۴۰۵	۶۲(۱)بخش	اشموغ (بخش ۱)
ایستاتن ۳۳۵	۶۴	افروختن
ب	۱۳۰	اکوشیتار
بخت ۱۱۵	۱۸۵	اماوند
بختن ۱۱۵	۱۰۷	امرك رویشنیه
بخشیتن ۱۱۵	۲۶۳	اناک
براتر ۲۷۰	۲۶۳	اناکیه
برتن (بورتن) ۲۵۰-۱۱۹	۱۱۹	ان آگاس
بریتن ۲۷	۱۷۹	اندر
بستن ۲۵۳	۲۵۸	انهوما (هزوارش)
بسریا (هزوارش) ۴۲۸-۱۵۶	۲۳۴	اور
بلند اوزیتن ۲۴۱	۴۶	اوزونکیه
بشیتن ۱۷	۱۸۵	اوزونیک
بشمتن (هزوارش) ۴۰۴	۵۲	اوز
بوتن ۸۹-۲۶	۵۲	اوزمند
بوختار ۱۲۱	۶۴	اورواخمنیه
بوختن ۱۲۱	۱۶۶	اوش

بتامیر ۲۸۵	بورژیتن ۱۵۸
بتکار ۱۰۲	بورژیشن ۱۲۱
بتکارتاران ۱۰۲	بو ۱۴۷
بتمان یز-۱۷۴-۲۹۷	بوندک ۱۳۸
بتمانیکیه ۲۹۷	بوندک پاتیخشاهیه ۱۳۸
بتوم زمان ۳۸۹	بون ۳۷۵
بتوند ۳۹۲	بوییتن ۶۹
بتیرسپ ۴۱۷	بهار ۲۵۶
بتیرک ۱۰۲	بهر ض
بتیرک روشنیه ۲۸۷	بیشومند ۳۷۹
بتیریشن ۳۶۸	بیم ۱۹۷
بتیشخوارگر ۶۷	
پرورتن ۱۹۱	پ
پسخون گفتن ۳۵	پاتخشاه ۱۸
پور ۲۵۰-۲۲۴	پاتخشاهیه ۱۸۲
پورسیتن ۳۱	بات دهن ۲۸۷
پوروچیسست ۴۰۸	پاتفراس ۸۶
پوروشسپ ۴۰۱	پارك ۳۸۸
پوس ۲۴۰	پاسیان ۲۴۷
پوسر ۲۴۰	پاسیانیتن ۲۴۷
پومن (هزارش) ۳۰۲	پانك ۲۵۳
پوهل ۳۵۳	پانکيه ۳۱۹
پهریج ۱۷۴	پاه ۴۳
په کامک ۱۳۵	پاییتن ۲۵
پیت ۱۱۱-۲۳۷	پت ۱۳۸-۲۴۴-۲۷۰

تو ۱۲۷	پیتاک ۳۰۸-۱۴۰
تیز ۲۳۴-۳۷۸	پیترا ۱۱۱
ج	پیروز کربه ۲۵۴
جاماسپ ۴۲۲	پیشتر ۱۸۹
جم ۴۲۶	پیشک (گفتار پیشه وران) پنخس ۱
جماک ۴۲۶	ف
جوت بش ۲۰۱	فاشیتن ۲۷
جه ۲۸۹	تپاهنیتن ۹۷
جیناک ۱۲۸	ترک ۲۳۸
ج	تک ۲۱۱
چاشیتن ۱۱-۱۸۶	تنابوهر ۳۸۱
جریه ۴۶	تن پسین ۲۶۱
چشم ۱۱۱	تنک ۱۹۶
چگون (چیکون) ۳۱-۸۰-۱۴۱-۲۵۸	تنکیه ۱۹۶
چیر ۳۲۹	تنوتن ۱
چینوت ۳۵۳	توان ۵۲
چه ۴۵	توانیک بوتن ۱۱
خ	توبانیکیه ۱۸۴
خذوک ۴۰	توختن ۲۲۸
خرت ۴	توخشاک ۳۳
خروسینتن ۳۷۷	توخشاکیه ۳۳
خروسیشن ۲۹۲	توخششن (توخشیشن) ۲۹-۸۵-۱۸۴
خسروب ۴۱۴	توخم ۳۹۲
خسنوت ۴	توران ۳۹۵
	توزشن ۲۲۸

داتن ۵-۱۹۴-۲۹۲	خوارتاران ۴۸
داتوبر ۲۸۶	خواریه ۷-۵۳
داتیک ض	خواستار ۲۲۲
داسر ۱۲۳	خواستار بوتن ۱
داشتن ۱۱۰	خواستک ۱۵۳-۱۵۸
دام ۱۱۰	خواستک کم ۲۷۳
داناک هوشیه ۱۶۹-۱۹۷	خواستن ۱-۱۲
دانستن ۵۵	خوانشن ۹-۳۳۴
دتیگر ۲۶۱	خواهش ۱۷
دتیگر تر ۲۶۱	خوپتن ۷۲
دتیگر تر زمان ۲۶۱	خوپ شناسک ۲۱۱
دخشک ۱۹۵	خوتای ۲۴۴-۲۵۸-۲۷۰
درنجیتن ۳۱۲	خور ۷۸
درنگ ۹۴	خورتک اوستاک یا
دروغ ۱۱۹	خورشیت ۲۷۵
درون ۱۸۰	خورشیت نگیرشن ۲۲۶
دروند ۳۴-۱۲۴	خویش (گفتار پیشه واران) بخش ۱
دروندان خروکیه ۲۸۲	خویشان (گفتار پیشه واران) بخش ۱
درویش ۱۹۴	خویش بتیه ۱۳۸
دریتن ۱۱۰	خویش دین ۴۲۲
دزلوتتن (هزوارش) ۲۴۹	خویشیه (گفتار پیشه واران) بخش ۱
دست (داوری) ۲۸۵	☺
دست کرت ۲۸۵	دات ۱۷۰
دستوبر ۲۸۵-۳۲۲-۴۲۲	دانار ۵-۲۴۲-۳۲۶
دستوبر زتار ۴۲۲	داتستان ۱۷۰-۱۷۹



رت ۳۱	دستوریه ۲۸۶
رسیتن ۲۲۳-۵	دشتان ۱۹۵
رشنو ۲۸۱	دنوتک ۲۵۷
رواک دهشن ۲۱۹	دواریستن ۸۴
رواک دهشینه ۲۱۹	دوخت ۴۰۴-۲۶۳
روستاک ۱۲۸	دور ۲۶۰
روچ ۲۷۵	دوراسروب ۴۱۴
روستاک ۱۲۷-۱۲۸	دوژد ۱۲۱
روستن ۵۰	دوست ۳۵۷-۱۳۹
روشن ۶۶	دوستیه ۳۵۷
روشنیتن ۶۴	دوشارم ۱۹
روشنیه ۲۷۵	دوش روشنیه ۱۳۲
رودان (روبان) ۹	دوش نکیریه ۳۲۱
ریختن ۱۵۳	دهان ۳۰۲-۲۵
ریخن ۱۵۳	دهشن ۳۰۹-۲۱۳-۱۸۴-۸۷-۱۶
ریش ۲۸۲-۹۳	دهیویت ۲۴۵
ریشیتن ۹۳	دیتن ۶۵-۱۲
ز	دیر ۹۴
زایشن ۲۱۳	ز
زبایشن ۱۰۴	زات ۱۹۶
زتارویناسکاران ۲۵۴	زاتیه ۲۰
زتن ۱۶۶	زاتیه کرتار ۱۳۹
زرتشت ۴۰۶	زاس ۳۳۸-۱۱۲-۹۸
زرتشتان ۴۰۶	زاست ۱۶
زره ۲۳۸	زامشن ۳۱۶-۱۸۶-۵۴-۳

یادداشت‌های پنج‌گانه

۵۱۰

سردارِ داناك ۲۲۳	زميك ۲۳۱-۸۲
سرداری‌دهشن ۱۸۲	زند ۱۲۹
سرداریه ۳۶۸-۳۲۱-۱۸۶-۳۵	زندپت ۲۴۵
سرامك ۳۵۵	زوت ۱۷۶
سردب ۴۱۴-۱۵۷-۲۴	زیناوند ۲۳۶
سریت ۴۰۰	زیناوندیه ۲۳۶
سریتك ۴۰۸	زیوستن ۷۹
سِر ۱۹۸	زیوندك ۴۲
سِرُومند ۱۹۸	زیوندكیه ۷۹
سنیه ۱۳۴-۱۳۳	زیویستن ۴۲
سوت ۹۴-۲۲	ش
سوچینیتن ۶۶	سامستار ۱۹۷
سور ۱۸۲	سامان ۴۰۰
سیریه ۳۷۰	سیاه ۲۵۳-۹۱
ش	ستار ۲۳۰
شات ۳۵۰	ستایشن ۲۲
شاتیه ۳۵۰	ستوتن ۲۲
شایستن ۱۶۸	ستهمك ۲۸
شاییتن ۱۶۸	سخت ۸۲
شپ ۲۳۷-۴۳	سختوم ۸۲
شتر ۴۳	سخر ۶۶
شرم ۴۳	سخون ۳۶
شستن ۲۲۳	سرایشن ۱۹۴
شکستن ۹۱	سرت ۳۵۵
شناختن ۵۵	سردار ۳۲۱

کامک ۲۳-۱۱۸-۳۲۴	شناسکيه بی
کامک خوتاکیه ۱۱۸	شناينتن ۴
کبد (هزارش) ۲۲۴	شوپان ۴۳
کپیک ۴۲۶	شوتن ۳
کتک ۲۷۰	شیرنيه ۴۶
کتک بانوک ۱۶۲	شیون ۱۳۷
کتک خوتای ۱۶۲	
کدبا (هزارش) ۱۱۹	ف
کرپ ۸۵-۳۸۶	فراج آفرینکانه ۳۲۷
کریان ۳۸۶	فراج داتن ۱۸۳-۲۰۵
کرپ خوار ۸۵	فراج داتار گهان ۱۸۴
کرتاریه ۳۰۸	فراخینتن ۲۰۵
کرتک یب	فراخوهوشیه ۱۶۹-۱۹۷
کرتن ۸۸	فرتوم ۷
کرشاسپ ۴۰۰	فرزانکيه ۷۴
کم ۲۷۳	فرکرت یب
کم رمک ۲۷۳	فرن ۴۰۸
کم مرت ۲۷۳	فروت ۲۷۷
کنتن ۲۵۰	فروه داتن ۱۸۳
کنشن ۳	فرپینتن ۲۵۱
کنیچک ۳۷۰	فریتون ۴۰۰
کزیک ۳۷۰	فریفتار ۳۶۵
کوتک ۱۲۱	فریفتن ۸۴-۳۶۵
کور ۳۸۶	گ
کون مرزیه ۳۵۳	کارت یب

گوسپند ۱۱۲-۴۳	کیک ۳۸۶
گوسپندتاشیتار ۱۱۲	کین ۸۶
گوسپند روبان ۴۲۹	کینوور ۲۸۶
گوش ۱۶	کینیتن ۸۷
گوش ارون ۴۲۹	گ
گوشت ۴۲۸-۱۵۶	گاس به ۱۲-۴
گوشن ۲۷۵-۲۵۷	گاسان به
گومیختن ۱۰۸	گاسانیک به
گهر ۷۱	گام ۵
گیتیک ۸۰	گام ۱۲
ج	گبر (هزارش) ۳۵۳-۳۰۹
لا (هزارش) ۲۹۷	گپتن ( = گفتن ) ۱۳۱
م	گرتن ۲۳۸
ماریک (گفتار گاترباخش ۱)	گرزیتن ۴۱-۲۷
مالیتن ۲۵۱	گرفتار ۳۴۱
مان ۱۲۶	گرفتن ۳۴۱-۱۴۱-۱۱۱-۹۲
مان پت ۲۴۵	گروتمان ف - یم - ۱۲۶
مانتن ۱۲۸	گرویتن ۶۷
ماندن ۵۴	گرهمک ۳۸۷
مانسر ۱۴	گریو ۲۳۸
ماه ۲۳۰	گریوک ۲۳۸
متن ۵	گریوک پان ۲۳۸
متیوک ماه ۴۰۹	گفتن (گوفتن) ۳۵-۲۵
مدم (هزارش) ۳۴۴	گناک ۲۴۸
	گناک مینوک ۲۴۸

نزدیست ۱۷۴	مرت وپیک ۳۵۳
نزدیک ۲۶۰	مرت وژن ۳۰۹
نقشمن (هزوارش) ۱۳۸	مرتوم ۳۸
نماج ۱-۲۲۷	مرگ ۱۳۲
نوذنیتن ۱۱	مرگ ارژان ۳۸۱
نوکیه ۲۱	مرنجیتن ۲۵۱
نون ۶۱	مزد ۲۰۴
نہفتن ۸۳	مس ۵۶
نیایشن ۱-۱۹۰	مس کار ۶۸
نیتن ۱۳۸-۲۴۹	مکیه ۵۹
نیروک ۲۹-۱۸۴	منیتن ۵۴
نیسامن (هزوارش) ۳۰۹	موتک ۲۷۸
نیمروج کاس ۲۳۷	موتک کرتار ۲۷۷
نیوششن ۱۳	مورت ۲۷۷
نیوشیتن ۱۳-۴۸	مورتن ۳۷
نیهان ۳۰۸	مورنجیتن ۹۷-۱۵۷
نیهاتیک ۱۲۰-۳۰۸	مہیست ۱۴
و	می ۳۱۶
وتمدیشت ۴۱۶	میزد ۱۸۰
وات ۲۳۳	میزد پان ۱۸۱
وارون یم	میزیتن ۲۵۹
وارونان یم	مینوک ۶۹
وارونیه یم	مینوکان (مینوکان) ۶۹۶
واستر ۳۲	ن
واستریوش یف - یق - ۱۱۳	نرفسیتن ۲۳۱

ویتک ۳۰۷	والیتن ۱۰۵
ویتک زمستان ۳۵۴	وامیتن ۳۵۳
ویچارتار ۱۰۳	واوریکانیه ۹۳
ویچارتن ۳۹	وحدوتن ۳۴۱
ویچارشن ۳۹ - ۴۴	وخشور ۱۴ - ۲۸۶
ویچیتن ۳۹	وخشیتن ۱۰۷
ویخرونیه ۲۸۲	ورتین ۲۱۴
ویر ۱۲۵	ورجمکرت ۴۳۲
ویس پت ۲۴۵	ورزشن (گفتارپیشه واران بخش ۱)
ویسترتن ۲۱۲	ورزیتار ۱۱۳
ویشنن ۳۷۹	ورون ۲۷۸
ویمار ۳۸۹	ورویتن ۶۷
ویمارینیتن ۸۵ - ۳۸۹	ورویستن ۶۷
ویماریه ۳۸۹	وزیتن ۱۴۱ - ۲۷۶
ویمانیکیه ۱۷۰	وس ۱۴۶ - ۲۲۶
ویمیختن ۱۰۸	وشن ۲۵۷
ویناسکار ۳۹۵	وه ۷۱ - ۱۳۶
ویناسکاریه پانفراس ۱۲۴	وهتر ۷۱
ویناسیشن پانفراس ۱۲۴	وهیشت ۱۸
ویناک ۶۶	ویاپانینیتن ۱۶۱
وینداتن ۴۴	ویاپانیه ۱۶۱
ویندینت ۴۴	ویپتک ۳۵۲
وینستن ۶۶	ویپتینتک ۳۵۲
وینشن ۶۶	ویتارتن ۲۵۰ - ۳۰۷
ویونگهان ۴۲۵	ویترتن ۳۰۷

همیستاریه ۳۱۶	ه
همیستك (بخش یکم) ۵۰	هات یا
همیشك ۲۰۱	هاتك مانسريك ض
هنبارتن ۲۵۰	هاسر یب
هنر ۲۱۴	هاوند ۲۲۷
هنرومند ۲۱۴	هاویشث ۴۰۲
هوب ۴۲۰	هت ۹۸
هودانك ۷۴-۷۵	هچ ۷
هور ۳۳۴	هخت ۳۷۶
هوزوان ۱۵	هشتن ۱۹۹
هوزیورِشَنِیه ۷۶	هَکَر ۹۸
هوش ۲۷۵	هَکَر ۴۲۹
هومانیشَنِیه ۵۳	هکرج ۲۵۸
هومینیتار ۶۲	هم ۱۱۰
ه	هماك روبشن ۱۰۷
یان ۲۱	هماکیه یع
یدمن (هزوارش) ۲	همپرسکیه ۱۷۸
یوشت فریان ۳۹۴	همپرسیتن ۱۷۸
یوشداسرینیتن ۲۴۴	همسایکان یم
یوشداسریه ۲۴۴	همسایکیه یم
یوک ۹۲	همستار (همیستار) ۳۰۴-۳۱۸
یهوتن (هزوارش) ۱۹۴-۲۹۲	همستکان (همیستکان) ۴۳۷
یهوتن (هزوارش) ۲۶	همکرتاریه یع - ۱۸۲

فهرست  
واژه‌های پارسی



ابن سینا ۴۱۰	آب ۲۳۳
اترط ۴۰۰	آبار ۶
ارج، ارز-ارزش ۳۴۲	آذر ۱۰۰-۳۵۰
ارجاسپ ۳۴۲	آذربرزین ۲۰۸
اردشیرخره ۳۶۰	آراستن ۵۱
اروتدندر ۴۳۲-۳۶۶	آرامیدن ۱۹
اروند ۳۳۹	آرمیدن ۵۴-۷۷
از ۷	آز ۱۷۷
اسپریس ۳۵۵	آزردن ۲۱
است، استه، هسته ۶	آس ۸۲
افراختن ۲۸۰	آسمان ۸۲
افروختن ۶۴	آسیاب ۸۲
البرز ۱۵۸-۴۲۹	آفرین ۴۰-۳۳۲
الوند ۳۳۸	آک ۷۲
اماره، اماره (آماره، آماره) ۳۷	آوا-آواز - آوازه ۲۶
امرداد ۱۰۶-۱۰۷	آوند ۲۳۳
انباردن ۲۵۰	آوه ۲۶۳
انجیدن ۳۹	آهن ۸۶-۳۵۰
اندر ۱۷۹	آهو ۲۳۵
اندرزید ۲۴۵	آهو (پلیدی) ۲۳۵
انوشه ۱۶۷	آیفت ۶
انوشیروان ۱۶۷	
اودر ۲۷۱	
اوستا ۱۵۷	
اهریمن ۷۰-۱۵۰	
	الف
	ابر ۲۳۴

پ	ایران‌شهر ۱۲۹
پاد، باز ۲۸۷	ایزد ۶۳
پاداس ۸۲	ایست‌واستر ۳۶۶
پادافراه ۸۶	ب
پادزهر، بازهر ۲۸۷	باد ۲۳۳
پاره ۳۸۸	پاداس ۸۲
پاسخ ۳۷	پاسره ۳۲
پاسیدن ۲۴۷	پالیدن ۸-۱۰۵
پاییدن ۲۵۹	پاور ۱۵-۶۷
پتشمخوارگر ۲۵۷	بخت ۱۱۵
پدر ۱۱۱	بد (سپهبد)، بد ۱۳۸-۲۴۴
پذیره ۱۰۲-۲۸۷	بردن ۱۱۹
پر ۱۵۰-۱۸۹	برز ۱۵۸-۴۱۵
پرامون (پیرامون) ۱۹۰	بزرگ‌فرمدار ۲۸۶
پرسیدن ۳۱	بن ۳۷۵
پرواز ۲۷۷	بودن ۲۶-۸۹
پریر ۲۰۹	بوم ۱۴۷
پزشك ۱۳۵	به ۷۱-۱۳۶
بس (بسر، بور) ۱۴۱-۲۴۰	بهرام ۲۵۴
پشنجیدن ۳۹۹	بهرشت ۱۸-۲۸۳
پشوتن ۳۸۱	بومن ۷۰
پل ۳۵۳	بیم ۱۷۰
پناه ۲۵۳	بیمر ۳۷
پنج بخت ۱۲۱	بینش ۶۵
پند ۱۱۳	

جام ۹۲	پورچیسست ۴۰۱
جاماسپ ۴۲۴-۴۲۰-۴۰۴	بی ۳۴۰
جشن ۶۳	ت
جفت ۹۲	تخشا ۱۷۳-۳۳
جگر ۹۲	تخشیدن ۳۳
جم ۱۰۵-۱۰۳-۹۲	تخم ۲۷۱
جه ۲۸۹	ترمنشت ۱۴۵
جهان بین ۶۵	تکارر ۳۳۹
جهمرز ۲۸۹	تم ۱۳۷
جیوه ۴۲	تن ۲۱۵
ج	تنافور ۳۸۱
چراغ(چرا) ۳۵۵	تندیس ۱۸۷
چریدن ۳۵۵	تنده ۱
چوبان ۴۳	تودن(تیدن) ۱
چه ۴۵	توانستن ۲۹-۳۴۳
چهر ۷۷-۱۴۰	توختن ۲۲۸-۲۲۹
چیدن ۳۹	تور ۳۹۴
چیر ۳۳۹	توزیدن ۲۲۸-۲۲۹
چینود ۷۲-۳۵۳	توش ۲۹-۱۸۴
خ	تهم ۲۱۱
خدو ۴۰	تهمتن ۲۱۲
خراس ۸۲	تهمورت ۴۳۱
خراستر ۱۵	تیشه - تش ۲۷
خرد ۴	ج
خرداد ۱۰۶-۱۰۷	جادو ۹۲

داشتن ۱۱۱	خروس ۳۷۷-۳۷۸
دام ۱۱۰	خروشیدن ۲۹۲-۳۷۷
دانستن ۵۵	خره، خوره ۳۶۰
دخت ۲۶۳-۲۷۰	خشم ۲۸-۸۴
دد ۱۱۰	خشنو(خشنود) ۴
درازانگل ۹۴	خفتن ۷۲
درز ۲۵۳	خنیده ۱۵۱
درزن ۲۵۳	خوار ۱۰۸
درزی ۲۵۳	خوار(لاشخوار) ۱۵۶
درستید ۱۳۵-۲۴۵	خواری ۷
درشت ۲۹	خواستنه ۱۵۳
درنك ۹۴	خوالیگر ۱۵۶
درون(نان) ۱۸۰-۱۸۱	خواهر ۲۷۰
دروند ۳۴	خور ۱۶۰
درویش ۱۹۴-۳۸۲	خورشید ۱۵۳-۱۶۰
دریا ۲-۳۵۴	خورشید چهر ۳۶۶
دربوش ۱۹۴	خونیرس ۳۹۴
دزد ۷۴	خویشتن ۶۸
دزخیم ۷۹	خیش ۲۱۸
دست ۲	خیم ۷۹
دست(داوری) ۲۸۵	د
دستاس ۸۲	داد ۱۷۱
دستور ۲۸۴-۲۸۵	دادار ۵
دشت ۷۷	دادن ۵
دشتان ۱۹۵	داره ۱۲۳

یادداشتهای پنج گانه

۵۴۴

رُستن ۵۰	دشتیاد ۷۸
رستم (رستم) ۲۱۱	دشخوار (دشوار) ۷۸
رشك ۱۰۶-۲۸	دشمن ۳۳۱-۷۰
رشكن ۱۰۶	دشنام ۷۸
رشكناك ۱۰۶	دغدو ۴۰۴-۴۰۱
رشن ۲۸۱	دل ۲۱۹-۱۲۰
رمه ۲۰۰	دمه ۳۵۴
روان ۸	دوختن (دوشیدن) ۴۰۴
رود ۵۰	دور ۱۶۶
روز ۶۴	دوزخ ۷۹-۱۹
روزنه ۶۴	دوست ۱۹
روستا ۱۲۷	دی ۳۵۳
رویدن ۲۱۱-۵۰	دیدن ۲۳
ریختن ۱۵۳	دیر ۹۴
ریش (زخم) ۱۶۲-۹۳	دین ۱۱۶-۱۱۵
ریوند ۲۰۸	دیه (ده) ۱۲۹
ز	دیو ۳۸
زدن ۱۶۶	ر
زدودن ۱۳۶	رادی ۶۱-۲۰
زرتشت ۳۹۶	راسپی ۱۷۶-۱۰۸
زره ۲	راست ۵۱
زفر ۱۶۰	رامش ۵۴
زم ۳۵۴	رد ۳۱
زمی (زمین) ۲۳۱	رده ۲۸۰
زن باره ۲۸۹	دزم ۲۸۰

ستورگاه ۵۴	زئیر (زئیل) ۲۸۶
ستی ۱۳۳	زینهار (زینهار) ۴۱۶-۳۲۰-۱۲۲
سخن ۳۶	زوت ۱۷۶
سراییدن ۱۳	زود ۲۲
سرخ ۳۵۰-۶۶	زور ۲۲
سرخاب ۶۶	زوش ۳۵۶
سرشك ۳۷۸	زه ۴۳
سرم (سلم) ۳۹۵	زیان ۹۴-۹۳
سروا ۱۵۷	زیستن ۷۹-۴۲
سرودن ۱۳	زیغ ۱۲۰
سروش ۱۳	ژ
سريت ۴۰۱	ژوبین ۱۳۴
سکال ۴۸	ژیوه ۴۲
سکالش ۴۸	س
سکالیدن ۴۸	سار (رنج) ۱۹۶
سنی ۱۳۴-۱۳۳	سار (سر) ۳۶۸
سو ۶۶	سام ۴۰۰
سود ۹۴-۲۲	سبخت ۱۲۱
سور ۱۸۱-۱۸۰	سپاه ۲۵۳
سورن ۱۲	سپهبد ۲۴۵
سوشیانت ۲۰۳	سپیتمان ۳۹۷-۳۶۷
سیج (سیج-سین) ۱۹۸	سپیتور ۴۳۱-۴۲۷-۴۲۶
ش	ستادن، استادن، ایستادن ۳۳۵
شاد ۳۵۰	ستاره ۲۳۰
شام ۲۳۸	ستودن ۶۲-۲۲



مردم ۲۹۱-۲۹۰-۳۸	گریبان ۲۳۸
مرده ریگ ۱۵۳	گریواره ۲۳۸
مرده‌ری ۱۵۳	گریوه ۲۳۸
مرك ۲۹۱	گزاردن ۳۹
مُرد ۲۰۴-۱۲۳	گزارش، گزاره ۳۹
مست شدن ۳۱۶	گزیدن ۳۹
مشت ۱۴۶	گستردن ۲۱۲
مغ ۶۱-۵۶	گسترهم ۲۱۲
من ۷۰	گشتاسپ ۲۴۰
منوچهر ۱۴۰	گشن ۲۵۷
موبد ۲۴۵-۶۱	گشن‌اشتر ۲۵۷
مه ۱۳۱	گشن بز ۲۵۷
مه، مهست، مهتر، مهتری، مهی ،	گشنسپ ۲۵۷
مهین ۵۶	گلشن ۵۴
مهیزد ۱۲۲	گله ۲۷
مهبر ۲۸۰-۲۷۹	گواژ، گواژه ۲۶
مهست ۳۷۹	گوشواره ۲۸۵
می ۳۱۶	گوهر ۷۱-۷۰
میزبان ۱۸۴	
میزد ۱۸۱-۱۸۰	ل
میزیدن ۲۵۹	لهراسپ ۳۳۹-۲۴۰
میش گشن ۲۵۷	
میغ ۲۳۴	م
مینو ۶۹	مادر ۲۷۰
	ماه ۲۳۰
	مچوس ۶۱
	مده ۲۷۸





هوش (مرگ) ۱۶۶-۱۶۷	هستن ۶
هوم ۱۶۷-۱۶۸	هشتن ۱۹۹
هیربد ۲۴۵-۲۶۰-۴۰۲	هفتان بُخت ۱۲۱
ی	هم ۱۱۰
یاسه، یاسا، یاسون ۱	هماوند ۱۸۵
یزدان بُخت ۱۲۲	همکام ۱۹
یوغ (یوخ) ۹۲	هنر ۲۱۴-۷۷-۷۶
	هور ۲۲۵-۱۵۹